

ناشر نسخه الكترونيك

Ketabnak.com

نافرمانی مدنی

اثر: هنری دیوید ثرو

ترجمه: غلامعلی کشانی-آبان ۱۳۷۸

www.adamekhoshoonat.blogspot.com

به:

پیرامونیان؛

فرودستانِ بی سخنگو :

زنان، کودکان، روستاییان

This is a Farsi translation of “CIVIL DISOBEDIENCE” , masterwork of HENRI DAVID THOREAU, edited by WALTER HARDING” accompanied by some biographies and articles about the writer and his thoughts. Changed into Farsi by Gholamali Keshani in 1999.

فهرست

- پیش سخن / مترجم / ص ۴
 پیشگفتار ویراستار (والتر هاردینگ) / ص ۷
 نافرمانی مدنی / هنری دیوید ثرو / ص ۱۲
 نه خشونت مطلق و نه عدم مقاومت مطلق / جون کونی / ص ۳۱
 ثرو به روایت تقویم / ص ۳۷
 هنری دیوید ثرو، طبیعی دان و فیلسوف / ص ۳۹
 هنری دیوید ثرو به روایت دائره المعارف بریتانیکا / ص ۴۳
 جستاری در باره‌ی نافرمانی مدنی / بهرام محیی / ص ۴۸

دو نکته:

- در پایان این مقال، بحث ارزنده‌ی آقای بهرام محیی در زمینه نافرمانی نیز خواهد آمد، که عمق بیشتری به درک ما از مفهوم نافرمانی مدنی خواهد داد.

- تمام پانویست ها و تاکید ها از سوی مترجم است.

پیش سخن مترجم

نافرمانی مدنی

و

هنری دیوید ثرو

تعبیر نافرمانی مدنی برای اولین بار از سوی هنری دیوید ثرو^۱ در مقاله ای به همین نام بکار برده شد. این مقاله در آمریکای قرن ۱۹ نوشته شد. برای درک بهتر این مفهوم لزوماً می باید "زیر متن" پیدایش آن را بررسیید.

تاریخ آمریکا هر چند کوتاه، اما دارای نقاط روشن و تاریکی است که جز با آگاهی دقیق از آن نمی توان مدعی شناخت بخش مهمی از تاریخ فرهنگی غرب بود. آمریکا بخش مهمی از فرهنگ فعلی غرب را تولید نموده است و لذا بدون شناخت عناصر تاثیرگذار آن نیز، قادر به شناخت عوامل موثر بر تحولات عمده ی بشر امروزی نمی توان شد.

نظر به اینکه نا فرمانی مدنی یکی از عناصر تاثیرگذار بر تاریخ معاصر فرهنگ آمریکا و جنبش حقوق مدنی در آن کشور می باشد و به تبع آن بقیه ی نقاط جهان معاصر، آن را بعنوان شیوه ای برای تحولات اجتماعی مطرح ساخته اند و با توجه به نو بودن این مفهوم در گفتمان غالب ایرانیان اهل اندیشه، ضرورت دارد که با آشنایی و گفتگوی بیشتر در مورد آن، مانع از خلط مفاهیم شده و نیز آشنایی کم واسطه ای با بنیان های فرهنگ ساز سایر ملل فراهم گردد. ترجمه ی حاضر به همین خاطر است که تقدیم می گردد.

اما قبل از هر چیز نکته ی مهمی که نمی توان ناگفته گذاشت این است که: نافرمانی مدنی وسیله ای برای انقلاب بمعنی براندازی نیست، اما ابزاری اصلاح طلبانه و محدود کننده ی قدرت بی حد و حصر ماشین حکومتی بمنظور عادلانه تر کردن آن است که به تعبیر ثرو این خود بمعنی انقلابی واقعی است. نافرمانی به کسب قدرت نمی اندیشد، و در عوض بیشتر با اخلاق، وجدان فردی و آزادی فرد مستقل تفرّد یافته سر و کار دارد. نافرمانی مدنی برخلاف انقلاب که متعلق به ناامیدشدگان از ایجاد تغییر تحمیلی یا ارادی در خصلت های **حریف** و "**آن دیگری**" (و به

^۱ (قرائت (ثرو) بر وزن (جُلُو) می باشد.

تعبیر انقلابیون، دشمن) است، فراخوانی است خطاب به امیدوارترین جان ها و روح های یک ملت، تا با پاسخ به ندای وجدان و عمل مستقیم، به اصلاح شرایط و تغییر رفتار حریف (چه بخواهد یا نخواهد) اقدام کنند و در صورت عدم موفقیت، حداقل، وجدان تفرد یافته ی خود را زنده نگاه دارند. نافرمانی مدنی در خدمت منافع حکومت و بقای مثبت آن است، اما با تایید رفتار عادلانه آن و همزمان با ردّ عملی استمگرانه ی حاکمیت.

کوتاه سخن اینکه: نافرمانی مدنی از جنس گفتگوست و آشتی، و نه از جنس قهر و نفرت. لذا فرصتی است مغتنم برای بقا و ارتقاء کیفی حاکمیت، تا به گفتگویی برابر با رعایا (یا شهروندان) خود بپردازد، گفتگویی که در اثر دوری حاکمیت از ولی نعمتان خود، مدت ها به تعویق افتاده است. لذا قبل از هر کس و هر نهادی، این حاکمیت است که می باید مشوّق و خواهان رواج آن باشد تا بقایش تضمین و منافع شهروندانش نیز تامین گردد. برای اطلاع بیشتر از زندگی و آثار ثرو به www.walden.org و www.thoreausociety.org مراجعه کنید.



نافرمانی مدنی

دفاعیه ی حقوق فردی در برابر اقتدار حکومتی

اثر جاودانِ هنری دیوید ثرو

پیش گفتار ویراستار

دفتر خاطرات خانم برانسون الکات روز ۱۷ ژانویه ۱۸۴۳ را چنین بیاد می آورد: «روزی پرهیجان بود، چرا که آقای الکات از پرداخت عوارض شهر خودداری کرده و مقامات شهر نیز پس از مشورت با یکدیگر، مجازات زندان را برایش تعیین کرده بودند. پس از مدتی که انتظار زندانی شدنش را داشتیم، به وی خبر دادند که دوستی مالیاتش را پرداخته است. به این ترتیب بود که ما را از رنج دوری اش معاف ساختند و او را نیز قهرمان "رنج در راه عقیده" نمودند.»

هنری دیوید ثرو نیز قبل از آن در سال ۱۸۴۲ از پرداخت مالیات سرانه خودداری کرده بود، اما تا اواخر جولای ۱۸۴۶ کسی بسراغ وی نیامد. در همان روزها بود که "سام استپلز" کلانتر شهر که موظف بود کسری مالیات های پرداخت نشده ی شهروندان را خود بپردازد، به سراغش آمد و با بردن او بزندان، آرامش زندگی وی را در برکه ی والدن^۱ بر هم زد.

اما ثرو برخلاف الکات، قبل از اینکه کسی مالیاتش را بپردازد، حداقل شبی را در زندان گذراند. پرداخت کننده ی پول احتمالاً عمه اش ماریا بوده و نه آنچنان که مشهور است، امرسون^۲ -از دید امرسون این رفتار ثرو ناشی از خست، لاقیدی و بی نزاکتی وی بوده است.

ثرو مایل به دست برداشتن از لذت "رنج در راه عقیده" نبود. از همین رو از همان شب به بعد کار را بر روی کتاب خاطرات "هفته ای بر روی رودخانه های کنکورد و مریماک"^۳ آغاز کرد و در آن به واریسی حقوق و وظایف فرد در رابطه با دولت پرداخت. در اوایل ۱۸۴۸ دو بار در باشگاه

^۱ Walden: برکه ایست در نزدیکی شهر کنکورد مرکز ایالت نیوهمپشایر (یکی از ۱۳ ایالت امضاء کننده بیانیه استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶ و کانون تجمع ادیبان، فیلسوفان و فعالان اجتماعی موثر در تحولات منتهی به استقلال و جنگ داخلی آمریکا).

^۲ Ralph Waldo Emerson (۱۸۰۳-۱۸۸۲) فیلسوف پساکانتی و شاعر آمریکایی که در بوستون به سلک کشیشی درآمد، اما بخاطر دیدگاه های شکاکانه اش در مورد آیین های رسمی کلیسا، استعفا داد و به اروپا رفت (۱۸۳۲). در انگلیس با کله ریچ، وردز ورت و کارلایل دیدار کرد و از طریق آنان با ایده آلیسم آلمانی ارتباط برقرار نمود.

در بازگشت، مقوله ی شبه مذهبی نوین فلسفه متعالی (transcendentalism) را ابداع نمود که در مقاله ی "طبیعت" وی (۱۸۳۶) آمده است. ایده آلیسم و احترام عارفانه وی نسبت به طبیعت، تأثیر شگرفی بر زندگی و اندیشه مردم آمریکا نهاد. در مبارزه ضد بردگی شرکت نمود و تا آخرین دهه ی عمر - که فعالیت مغزی اش بشدت دچار ضعف شد - به سرودن شعر و نوشتن ادامه داد. وی پشتیبان، همدم و تا مدتها بعنوان مربی فکری ثرو بشمار می آمد. او راهبر فکری جنبش نوزایی آمریکا (۶۵-۱۸۳۵) نیز بود.

شهرکنکورد، درباره‌ی نافرمانی مدنی^۴ به سخنرانی پرداخت و سال بعد مقاله اش را در نشریه‌ی مقولات زیبایی شناسی^۵ به مسئولیت الیزابت پی بادی^۱ بچاپ رساند. حتی در کتاب والدن^۲ نیز فرصت را مناسب دانست تا علت خودداری خود را از شناسایی "حاکمیتی که مردان، زنان و کودکان را همچون رمه‌ی گوسپندان در مقابل پله‌های مجلس سنا به خرید و فروش می‌گذارد" شرح دهد.

ثرو ناخواسته مجبور شد که در مورد نافرمانی مدنی خود بسیار گسترده تر و مفصل تر توضیح داده و بنویسد، چون آن کسی که مالیاتش را پرداخت، وی را عملاً، از فرصت استیضاح علنی و اجتماعی مفهوم مالیات در پیشگاه مردم و از طریق دادگاه محروم ساخت. این چنین استیضاحی می‌توانست مسئله را در سرتاسر جامعه مطرح سازد. در صورتی که اینک بدون حضور افکار عمومی آگاه، وی ناچار بود که خود به تنهایی مسئول رساندن آن پیام بگوش دیگران باشد. برای کسب موفقیت، اقدامش می‌باید جلب توجه می‌کرد، چراکه در غیر اینصورت، هر چند بزدان رفتنش ممکن بود که نیاز شخصی وی را به زندگی بر اساس اصول اعتقادی شخصی اش ارضا کند، اما پاسخگوی میل او به مطرح ساختن محتوی آرمانش در میان عامه‌ی مردم نبود تا به کمک آن، وجدان‌های خفته‌ی آنان را به اقدام سیاسی فرا خواند. زندان رفتن و سخنرانی اش در زمینه‌ی اصولی که انگیزه‌ی این اقدام بودند، مواردی بودند از آنچه که جان. جی. چاپمن^۳ آن را **تبلیغ عملی** می‌خواند.

اقدامات فردی، حتی بدون اصلاحات عملی فوری یا برنامه‌ریزی شده، حداقل این فایده را دارند که در نهایت به آموزش افکار عمومی در دراز مدت منجر می‌شوند و این خود دستاوردی کم ارزش نیست، چرا که **آموزش، در واقع، خود سیاست است.**

چاپمن می‌گفت: "از هر چیزی بعنوان نماد استفاده کن ... ابتدا عمل و سپس توضیح عمل ... این چنین است راه شنیده شدن و مطرح شدن اندیشه." وی نیز همچون ثرو که احتمالاً براو تأثیر گذاشته بود (چاپمن مقاله‌ای به نام نظریه عدم مقاومت^۴ نوشت)، پس از یک دهه تلاش اصلاح طلبانه‌ی تشکیلاتی دریافته بود که در مصالحه بر سر کسب پیروزی‌های سیاسی موقتی، اصول کمرنگ می‌شوند، متوجه شده بود هر آنچه را که چشم پوشی می‌کند، حمایت کرده‌ای و هر آنچه را که اغماض می‌کند، تأیید کرده‌ای. دریافته بود که اگر بخواهی با تمامی وجودت واقعاً بصالح حکومت خدمت کنی، به گفته ثرو باید: "به زنده دلی، نشاط و نیروی یک انسان زنده‌ی منفرد و مستقل تکیه کنی ...".

این تلاش فردی، خواهان شجاعت و "وجدانی مصر" است که بقول هنری جیمز^۵، در مقالات ثرو که در مجله‌ی نیوانگلندی‌ها^۶ منتشر می‌شد، به خوبی قابل مشاهده و آشکار بود. ثرو اقدامات دلیرانه‌ای از قبیل شبیخون آسفبار جان براون^۷ را تأیید می‌کرد. حمام خونی که پس ازین

^۴ Civil Disobedience (

^۵ Aesthetic Papers (

^۶ Elizabeth Peabody (

^۷ Walden (نام کتابی است از هنری دیوید ثرو، حاوی خاطرات اقامت انفرادی ۲ ساله وی در کلبه‌ای چوبی در کنار برکه والدن. وی در این جاست که شعار دائمی خود یعنی "ساده زیستی، ساده زیستی، ساده زیستی" را به تجربه در آورد. زندگی در والدن را با هزینه کردن ۱۲ دلار برای ساختن کلبه‌ی خود آغاز نمود و در طی مدت اقامت، با استفاده از محصولات باغچه خود زندگی کرد واز فروش مازاد آن‌ها در شهر، به خرید لوازم مورد نیاز خود پرداخت. به عبارت دیگر مفهوم این اقامت، انزوای کامل از زندگی اجتماعی نبود.

^۳ John J. Chopman : ثرو شناس معاصر آمریکایی.

^۴ Doctorine Of Non-resistance : نظریه ایست مبتنی بر عدم پاسخگویی فیزیکی به خشونت و با هدف در هم شکنی ساختاری آن از طریق اثبات عملی "ناکارآمدی و ناعادلانه بودن خشونت" به فرد ستمگر و گروه‌های مردم و نیز از طریق "درهم شکنی حقانیت کاذبی که ستمگر برای خود تصور نموده و مدعی و مبلغ آن به دیگران است."

مهاتما گاندی (۱۸۶۹-۱۹۴۸) بمثابة یکی از کنش گران این نظریه در جایی می‌گوید: "زور و قدرت درمان درد نیست. بکاربردن زور در چنین مواردی (آزادی هند از استعمار انگلیس) تلاشی ابلهانه است. بر عکس، این نیروی روحی است که شکست ناپذیر است انگلیسی‌ها مایلند ما مبارزه را به عرصه‌ی شلیک مسلسل‌ها بکشانیم. آنها سلاح این میدان را دارند و ما نداریم. تنها وسیله‌ی مطمئن برای شکست ایشان آن است که با ابتکار عمل، مبارزه را به صحنه‌ای بکشانیم که در آن ما اسلحه داشته باشیم و ایشان نه. اگر بتوانیم شهامت کامل را با تحمل رنج و نادرستی پیوند دهیم و با منتهای خیر اندیشی به مقاومت بپردازیم، یعنی از بدخواهی و بداندیشی و نفرت به زورگویان متجاوز بپرهیزیم، قدرت ما در بیدار ساختن انسانیتی که در زورگویان هست اما به خواب فراموشی دچار شده، مقاومت ناپذیر می‌شود. " (تفضلی؛ محمود، سیمای هند، ۱۳۷۸، کتاب سرا، تهران، صفحه ۳۱۷).

^۵ Henry James: (۱۸۴۳-۱۹۳۶)، داستان نویس آمریکایی.

^۶ New Englanders: نشریه‌ای که ثرو مقالات خود را در آن می‌نوشت.

ماجرای براه افتاد، این حقیقت را در نظر او کم رنگ نمی ساخت که براون بر اساس اصول خود و بدرستی عمل کرده است. در همان حالیکه دیگران برای تهور نابخردانه ی براون، مرثیه خوانی می کردند، ثرو بخود اجازه می داد تا با فصاحت تمام در مورد او سخن براند، چرا که هم خونی و هم سخی وی را با خود دریافته بود.

بی تفاوتی، تن آسایی، از خود راضی بودن و جبن اخلاقی، همگی نتایج اجتماعی ماده گرایی مصلحت جویانه ای بودند که فلسفه ی متعالی^۱ در برابر آن پرچم قانون اخلاقی خود را برافراشته بود. ثرو نیز، پیرو همین فلسفه بود.

او در کتاب "هفته ای ... " یادآوری می کند که بیشتر انسانها با بی توجهی شدید به قوانین اخلاقی زندگی می کنند . وی صحنه هایی از نمایشنامه ی آنتیگون^۲ را بازگو می کند که آنتیگون در آن از اطاعت کرئون شاه^۳ خودداری می کند، چرا که وی به **قوانین نانوشته و تغییر ناپذیر خدایان** اعتقاد دارد. رفتار آنتیگون، عمل ثرو را توضیح می دهد: "پیمان بنیادین انسان در برابر حکومت نیست، بلکه در برابر قوانین فراگیر عالم است." ^۴ وی مدعی بود که: "راستی و درستی مطلق، تنها حقیقتی است که مصلحت همگان است. انسان در برابر حکومتی که بی عدالتی را رسمیت می بخشد مسئول و متعهد نیست. وجدان، برتر از مصلحت قانون و حکومت اکثریت است." با این همه، ثرو منکر ضرورت وجودی دولت نیست، بلکه معتقد است دولت تنها هنگامی شایسته ی اطاعت است که اهداف غایی اش اخلاقی باشند. **وی در اساس، حکومت را بمنزله ی ابزار خیر و نهاد اخلاقی مثبتی می بیند که باید هدفش پیشبرد حقوق بشر باشد، و نه صرفاً دفاع از حق مالکیت.** برای نیل به این مقصود دولت می باید که به "اقلیت خردمند" بیرون خود ارج گزارد.

در مواقعی که دولت، رفاه اجتماعی را- بصورت ساخت جاده و مدرسه و حفظ محیط زیست^۵ - ارتقاء می دهد، ثرو به پرداخت مالیات خود تمایل دارد و آنطور که خود می گوید: "بسیار آماده اطاعت است." اما هنگامی که دولت با عدالت همخوانی ندارد، وقتی سبب می شود که فرد به شریک ساکت و ناراضی شرارت و فساد هایش تبدیل شود، انسان چه چاره ای خواهد داشت؟ وی در کتاب "هفته ای ... " خاطر نشان می سازد

^۱ John Brown (۱۸۵۹- ۱۸۰۰)، مبارز سفیدپوست ضد بردگی، که پس از حمله نافرجام به زرادخانه ی ارتش ایالات جنوبی آمریکا در هارپرز فری ، اعدام شد. اقدام وی تاثیر عمیقی بر جنبش حقوق مدنی آمریکا گذاشته است. نوزده فرزند داشت و با هدف عمل به آموزه های مسیح به همراه فرزندان خود و همفکرانی دیگر، شبکه ی "راه آهن زیرزمینی" را برای فراری دادن بردگان سازماندهی نمود. وصیت نامه ی وی بسیار قابل تأمل است (ر.ک. نامه های نام آوران، جنتی عطائی، مصطفی ، روزنه کار، پاییز ۱۳۷۵، تهران، ص. ۱۹۵).

^(۱) Transcendentalism: فلسفه ی برین ، فلسفه ی متعالی ، استعلاگرایی ، تعالی گرایی شهودی. فلسفه یا اعتقادی که بر ادراک و امور شهودی ، فطری ، و غیرتجربی تأکید دارد.

^(۲) Antigone : نام نمایش نامه ای یونانی وقهرمان همین نمایشنامه. آنتیگونه دختر ادیپ و یوکاستا، هنگامی که کشمکش بین برادران او (اتوکلس وپولی نیسز)، منجر به قتل پولی نیسز شد ، برخلاف دستور کرئون شاه و دور از چشم او، بدن وی را شبانه دفن کرد. کرئون به همین خاطر او را محکوم به زنده به گوری نمود. وی نیز قبل از اجرای حکم، جان خود را گرفت. همین فرزند کرئون نیز که نامزد آنتیگونه بود، خود را بر سر جنازه ی او کشت . موضوع محوری نمایشنامه، پا فشاری غیر اخلاقی بر تصمیم نادرست و تضاد میان قانون قراردادی یا میثاق اجتماعی (در اینجا دستور شاه) و قانون برتر اخلاقی (در اینجا ابراز عاطفه نسبت به هموعان وانسانهای دیگر) می باشد.

^(۳) Creone

^(۴) واسلاو هاول (Vaslav Havel)، نمایشنامه نویس ، شاعر و رئیس جمهور چک در سخنانی بمناسبت دخالت بین المللی ناتو در کوسوو (سال ۱۹۹۹) چنین می گوید : غالباً از خود می پرسم که انسان اساساً چرا حقوقی دارد. وهمواره به این پاسخ می رسم که حقوق بشر، آزادی های بشری، و شأن انسانی ریشه هایی عمیق در جایی خارج ازین دنیای محسوس دارند. این ارزشها بدین خاطر تا بدان اندازه نیرومندند که مردم تحت شرایطی معین آنها را بدون اجبار می پذیرند و آماده اند در راه آنها بمیرند، و فقط وقتی معنا می دهند که در چشم اندازی بی نهایت و ابدی تعریف شوند. من عمیقاً اعتقاد دارم که آنچه انجام می دهیم، چه منطبق با وجدانمان - این سفیر ابدیت- یا خلاف آن باشد، در نهایت فقط می تواند در بعد و چارچوبی فراتر ازین جهانی که در اطراف خود می بینیم ارزیابی شود. اگر این را احساس کنیم، یا ناخودآگاه بپذیریم، آنگاه کارهایی هست که هرگز نخواهیم کرد. اجازه دهید سخنانم را درباره دولت و نقش احتمالی آن درآینده با این تأکید به پایان برم که **دولت مخلوق بشر است ، اما بشریت مخلوق پروردگار.** (فصلنامه نگاه نو، شماره ۴۱، صفحه ۵۰ و نیز در همین مورد ر.ک. همه مردم برادرند ، گاندی؛ مهاتما ، تفضلی ؛ محمود ، امیرکبیر، ۱۳۴۸ ، تهران).

^(۵) Conservation

که در مقابل شر، نمی توان از انفعال توصیه شده در متون هندو پیروی کرد. روشن است که این دیدگاه وی عملاً بسیار غربی است و نه شرقی^۱. ترجیح می داد که با شجاعت به ستم حمله برد تا اینکه منتظر دفع خود بخودی آن شود. می گفت: "برهن^۲ که "هیچگاه خود را برادر نوع بشر نمی داند" الگوی آرمانی مصلحین و رادیکال ها نیست، بلکه این مسیح است که شایسته ی مقامی این چنینی است. "مسیحی که چایمن نیز از زندگیش درس هایی آموخته بود، مسیحی که گفته بود: **در مقابل شر ایستادگی مکن، بلکه با نیکی بر آن غلبه کن**. با مصلحت گرایی نمی توان بر مصلحت گرایی پیروز شد. سلاح راستین این نبرد وجدان است، فقط وجدان است که تمامیت جامعه را پر نشاط و پرتحرک می سازد. بگفته ی رالی^۳ اگر نهادهای اجتماعی فاقد روح است، فرد می باید آن روح را به آن نهاد بدمد.

نافرمانی مدنی امری منفعل نیست . هدف بیدارنگ آن گذاشتن چوب لای چرخ حاکمیت است. پس ضد اصطکاک است^۴ ، اما هدف نهایی آن، تحلیل بردن مصلحت گرایی بکمک معرفی و عرضه ی قانون اخلاقی، بمنزله ی ملاکی برتر از حق و اقتدار اجتماعی است. هنگامی که قانون اخلاقی تکیه گاه رفتار می شود، حتی اهرم ناچیز اقدام انفرادی نیز، بمشابه ی ابزاری است با نیرویی بی پایان.

خودداری ثرو از پرداخت مالیات، احتمالاً بی فایده بود، اما توضیحاتش درمورد اهداف و اصول رفتار خود در "نافرمانی مدنی" نتایجی داشت که نمی توانست پیش بینی کند – جنبش کارگری انگلیس، ساتیاگراها ی گاندی^۵ و نیز پایداری در برابر ستم در هر نقطه ای از جهان، نمونه هایی

(^۱) حلقه ی متفکرین محفل امرسون و از آن جمله ثرو، تاثرات مختلفی از اندیشه ی شرقی (هندوئیسم، بودیسم، عرفان ایرانی، و ...) برگرفته اند. از قلم ثرو در مورد بودا، مسیح و سعدی چنین می خوانیم:

"...می دانم که برخی چون نام مسیح را در کنار بودا ببینند در باره ی من تند قضاوت خواهند کرد. مطمئناً من آنان را تشویق میکنم که مسیح شان را بیشتر از بودای من دوست بدارند. زیرا مهم عشق است، و من مسیح را هم دوست دارم."

"... تنها اندیشه ی والا، انسان های هم کیش را به هم پیوند می دهد. همواره چند عنصر کم اهمیت است که باعث تفاوت میان فرقه ها می شود. از ورای وسیع ترین گرداب های زمان، با نشانه های قطعی، اندیشه، اندیشه را باز می شناسد. مثلاً من می دانم که در گذشته، **سعدی** چون من می اندیشیده است، وی به واسطه ی یکسانی اندیشه در من بقا یافته است. اختلاف ذرات ما چه اهمیتی دارد؟ سعدی نسبت به من از یکدلی و فردیت بیشتری برخوردار نبوده است. خویشتن وی از آنچه که در حال حاضر در اندیشه ی من به صورت عریان عرضه می شود ژرف تر، مهم تر و مقدس تر نبوده است ... با همدلی با سعدی، با او همانند می شوم. اندیشه اش نمونه ای است که از او دارم، پاره ای از دل اوست که سبب می شود دیگر اهمیتی نداشته باشد استخوانهای این اندیشمند کجا آرمیده باشند، بلکه این تملک است که فردی همتای او را پدید می آورد. انسانی که در میان نسل آینده شهرت می یابد، تفاوتش با آن نسل آن قدر اهمیت ندارد که ابقای وی، تمایز وی از دیگران در یک جهان. من فکر می کنم می توانم با فطرت انسانی بزرگ از گذشته همسان شوم، شاید بتوان گفت همان چندان که او با خودش همسان است. ...": (ص ۷۶، اندیشه ی عدم خشونت، رامین جهانگلو، ترجمه ی محمد رضا پارسایار، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸).

(^۲) واژه ی برهن دارای ایهام است و همزمان به افراد عضو بالاترین طبقه جامعه ی "هندو" و نیز در زمان ثرو کنایتاً به اعضای خانواده های قدیمی اشرافی و مدعی فرهنگ پروری ساکن نیوانگلند و ادیبان شاخص برآمده از آنان اطلاق می گردد.

(^۳) Raleigh (۱۶۱۸-۱۵۵۲) کاشف انگلیسی و نویسنده ی کتاب تاریخ جهان، که بدستور پادشاه انگلیس و بجرم خیانت اعدام شد.

(^۴) منظور از اصطکاک در ماشین حکومتی بمعنی مزاحمت ها و اخلاص هایی است که مقررات وضعی حکومتی نسبت به آزادی فردی بوجود می آورند اما ممکن است که نظریه پردازان، این مزاحمت ها را برای حرکت درآمدن چرخ دولت لازم و ضروری ببینند و آنها را توجیه کنند. به همین جهت در نگاه ثرو در عین اینکه نافرمانی مدنی ضد اصطکاک معرفی می شود، چوب لای چرخ دولت گذاشتن بمعنی ایجاد اصطکاک نیست بلکه اقداماتی است که به هدف رفع موانعی انجام می گیرد که دولت بنام قانون (اما قانون ناعادلانه) در راه آزادی فرد گذاشته است یعنی ضد اصطکاک است. با این کار، ماشین دولتی دارای اصطکاک، قدری روغن کاری می شود تا فضای تنفس بهتری برای آزادی فرد بوجود آید. پس با این تعبیر طبیعی است که ضدیت با این **اصطکاک**، گاهی اوقات مترادف با متوقف کردن ماشین حکومتی باشد.

(^۵) Satyagraha: یا پایداری در راه حقیقت، راهبرد اصلی مهاتما گاندی در راستای سلوک فردی – اجتماعی وی بعنوان یک انسان بود. از نظر وی در حالیکه **مقاومت منفی** سلاح انسانهای ناتوانی است که از هدف مبارزه آگاه نیستند، **ساتیاگراها** سلاح انسانهای شجاع و توانایی است که آن را بر جنگ ترجیح می دهند. مهاتما معتقد بود که با ساتیاگراها، ما رقیب ستمگر (که معمولاً و به اشتباه دشمن نامیده می شود) را وامی داریم به حقیقت ادعایمان و رنجی که آگاهانه در راه اعتقادات خود تحمل می کنیم توجه کند، از غفلت دست بردارد و با ما همدلی (و نه همدردی و ترحم) کند.

درین راه مهمترین نکته این است که حریف (دشمن) خود را دوست بداریم، این عشق رادر اولین فرصت به احوال دهم، دور ابتکار عمل را خود در دست بگیریم و به او فرصت ندهیم که امواج جهل و نا آگاهی نسبت به نیت و اهداف ما، آتش خشونت های زنجیره ای طرفین را روشن کند و او را به درستی و نفع دوجانبه (نه تک جانبه) ی مدعایمان مجاب سازیم.

درجایی می گوید: "ساتیاگراها به همان اندازه با مقاومت منفی تفاوت دارد که قطب شمال با قطب جنوب. اخیراً ساتیاگراها را سلاح ضعیفی تصور می کنند که مانع بکاربردن خشونت به هر شکلی می باشد. در زمینه سیاسی ساتیاگراها عبارتست از مداومت مردم در مخالفت با خطا و قوانین غیرعادلانه. وقتی نمی توانید نادرست بودن قانون را با اخطار به قانون گزار ثابت کنید، اگر نخواهید تسلیم شوید تنها راهی که باقی می ماند این است که با بکاربردن قدرت، قانون گزار را به تسلیم وادارید یا با نشان دادن رنجی که ازین قانون می برید او را به تغییر قانون نادرست مجبور سازید. بدین سان ساتیاگراها در عدم اطاعت حقوقی یا مقاومت مدنی (نافرمانی مدنی) از جانب مردم

از نتایج تلاش های وی اند. او نه تنها در مورد اهداف حاکمیت با خردمندی اندیشیده، بلکه **سلاحی آماده برای عادلانه ماندن همیشگی** آن نیز ارائه داده است. بی جهت نیست که "نافرمانی مدنی"، ثرو را در سراسر جهان بخوبی شناسانده است.

نمایان می شود، بدون آنکه شخص سلاحی دردست داشته باشد و به روی گرداندن از مبارزه بیاندیشد، به اقدام نهایی می پردازد و از بدن فانی خویش در می گذرد از نظر من زیبایی و کارآیی ساتیاگراها چندان عظیم و دگرترین آن، چنان ساده است که حتی می توان آن را به کودکان هم آموخت ساتیاگراها راه تزکیه خویشتن و برای ما یک نبرد مقدس است. بدین سان از نظرم شایسته است که با تزکیه ی نفس کارها را آغاز کنیم. بگذارید در آن روز تمام مردم هند از کار دست بشویند و آن روز را روز دعا یا روزه تلقی کنند عدم خشونت نخستین و آخرین اصل کیش من است"،

نیز ر.ک. همه مردم برادرند، گاندی ؛ مهاتما، تفضلی ؛ محمود، امیرکبیر ، ۱۳۴۸ ، تهران.

نافرمانی مدنی

بقلم: هنری دیوید ثرو

این شعار را صمیمانه می‌پذیرم که "بهترین دولت دولتی است که کمترین فرمان را صادر کند." بعلاوه دوست می‌دارم این آرزو هر چه سریعتر و هماهنگ‌تر جامه عمل بپوشد. اگر این کار صورت گیرد، در نهایت به آنجا خواهد رسید که من نیز معتقدم، یعنی: "بهترین حاکمیت، حاکمیتی است که اصلاً حکومت نکند" و مردم هنگامی صاحب این حاکمیت خواهند شد که خود را برای داشتن آن آماده کرده باشند.

در بهترین حالت، دولت چیزی بیشتر از یک مصلحت نیست، اما معمولاً بیشتر حاکمیت‌ها و گاهی تمام شان ضد مصلحت اند. اعتراضاتی که علیه یک ارتش مستقر^۱ صورت می‌گیرد -اعتراضاتی که پراهمیت، پرشمار و البته در خور گسترش اند- ممکن است نهایتاً به اعتراض بر علیه یک حاکمیت مستقر نیز منجر شوند. ارتش مستقر منحصراً بازوی مسلح دولت مستقر^۲ است و نه گروه‌های دیگر اجتماعی. دولت، بخودی خود ساختاری است که مردم آنرا صرفاً برای اعمال اراده شان انتخاب نموده اند، اما همین ساختار، قبل از اینکه مردم بکمک آن دست بعمل زنند و از خدمات مورد انتظارش در جهت رفاه خود سود برند، به همان اندازه ی ارتش، در معرض و مستعد سوء استفاده و انحراف است. شاهد این مدعا، جنگ فعلی دولت آمریکا با مکزیک^۳ است: یعنی رفتار افراد نسبتاً انگشت شماری که از حاکمیت مستقر همچون ابزاری در خدمت خود استفاده می‌کنند، چرا که عامه ی مردم از همان ابتدا از فرصت کاربرد این ابزار محروم مانده اند.

آیا دولت فعلی آمریکا، چیزی است بیشتر از یک سنت - هر چند متأخر - که تلاش دارد خود را دست نخورده به نسل‌های بعدی برساند، سنتی که در هر لحظه بتدریج بخشی از جامعیت، یکپارچگی و ماهیت اولیه خود را از دست می‌دهد؟ این دولت فاقد نیروی حیاتی و تلاش انسان

^۱ - standing army

^۲ - standing government

^۳ - Mexican War: جنگ آمریکا با مکزیک که در طی آن (۸-۱۸۶۶) ایالات متحده توانست تمامی قلمروهای شمال رودخانه‌ی ریوگرانده در شمال مکزیک را تصرف و به خاک خود ضمیمه کند. مرز فعلی مکزیک و آمریکا در دو سوی همین رود می‌باشد.

فردیت یافته ی زنده است، چرا که این گونه انسان می تواند آن را بنا به اراده ی خود تغییر جهت دهد و منحرف سازد. برعکس، نوعی سلاح چوبین است که بسوی خود مردم نشانه رفته است، اما در عین حال بخاطر چوبی بودنش نمی توان آن را بی اهمیت پنداشت، چرا که مردم می باید سیستم یا ابزاری پیچیده داشته باشند تا بکمک آن، غریو شلیکش را بشنوند و بتوانند زبانش را فهمیده، بخواسته اش عمل کنند و راضی اش سازند.

دولت ها به این ترتیب است که نشان می دهند چگونه با موفقیت می توانند در راستای منافع خود، برگردی مردمان سوار شده و حتی برخی از خود همین مردم را نیز بر پشت هموعانشان بنشانند چه نیکو! پس بهتر اینکه، همگی ما نیز راه را باز کنیم تا سوار شوند! اما نه، در نگاه من، این دولت هرگز بمیل خود، دل و جرات اقدامی جسورانه را بخرج نداده، مگر بانوعی از انگیزه و تمایل که او را از اهداف تعریف شده اش هر چه بیشتر دور ساخته است:

دولت فعلی آمریکا، برخلاف آنچه که انتظار می رود، آزادی کشور ما را که زبانزد تمامی ملل است، حفظ نمی کند؛ مناطق بکر غرب آمریکا را آباد و مسکونی نمی سازد و به امر آموزش نمی پردازد. هر آنچه که تاکنون تحقق یافته، مرهون ویژگیهای ذاتی خود مردم آمریکا بوده است و چنانچه دولت گاهی اوقات در کارها دخالت نکرده بود، اقداماتی بیشتر ازین هم می توانست انجام گیرد. چرا که دولت، مصلحتی است که انسانها بکمک آن به یکدیگر فرصت می دهند تا یکدیگر را آسوده بگذارند و همانطور که دیگران گفته اند: **مصلحت مند ترین دولت یعنی وانهاده ترین ملت!**

تجار و بازرگانان هم اگر همچون فتر انعطاف نداشتند، حتی آنها نیز هرگز نمی توانستند از روی موانعی که قانون گذاران مرتباً در مسیرشان قرار می دهند پرش کنند و آنها را دور بزنند و در واقع قوانینی را که باب میل و منافع شخصی شان نمی باشد زیر پا بگذارند و لگد مال کنند. اگر کسی بخواهد در مورد قانونگذاران، براساس **نتیجه ی اعمال** آنان قضاوتی کامل داشته باشد - و نه بر اساس **نیات** شان؛ که نگاه به نیات، تحلیل را ناقص می سازد- باید بپذیرد که این سیاستمداران با دخالت هایشان، شریک جرم گمراهان خرابکاری اند که عامدانه بر روی ریل های راه آهن مانع می گذارند تا قطار ها و خطوط آهن را نابود سازند. در واقع اینان با دخالت هایشان، بیشتر مانع جریان طبیعی امورد تا تسهیل گر آن.

اما اگر بخواهیم واقع بینانه و همچون یک شهروند مسئول سخن گوئیم، من - برخلاف آنانی که خود را آدم بی حکومت معرفی می کنند- خواستار نابودی بیدرنگ دولت نمی باشم، بلکه فوراً دولتی بهتر خواهیم خواست. باشد تا هر انسانی بداند که چه نوع دولتی باید بر اعتقاداتش فرمان براند، آنوقت است که همین آگاهی در راستای تحقق آن دولت "بهتر" نیز، عمل خواهد کرد.

کلام آخر اینکه، وقتی قدرت در دست مردم است، علت اینکه اکثریتی مجازند و به مدتی طولانی اجازه می یابند که حکومت کنند این نیست که آنان محق تر از دیگرانند و باز هم به این خاطر نیست که این گونه رفتار، منصفانه ترین شیوه برخورد با اقلیت است، بلکه بدین سبب است که آنان از نظر فیزیکی قویترین واقعیت موجودند. اما حکومتی که در آن، اکثریت در تمامی موارد حکم آخر را می دهد، حتی در حد انتظار و فهم عامه ی مردم نیز نمی تواند منصف و عادل باشد. آیا نمی شد حکومتی داشت که اکثریت حاکم، همزمان با کنار گذاشتن وجدان از مسیر قضاوت های خود، در مورد **درست** و **نادرست**، تعیین تکلیف نکند؟ حکومتی که اکثریت موجود در آن، فقط در موارد مشمول قاعده ی مصلحت، دست به تصمیم گیری نزنند، بلکه وجدان را نیز در تصمیمات خود دخیل نماید؟ آیا شهروند می باید مجبور باشد وجدانش را حتی لحظه ای، یا ذره ای، به قانون گزاران بفروشد؟

پس وظیفه ی وجدان بشری چیست؟ فکر می کنم که قبل از هر چیز می باید انسان بمانیم و پس از آن شهروند. خردمندانه نیست که به قانون همان احترامی را بگذاریم که به حقیقت و راستی. تنها وظیفه ای که من حق پذیرش آن را دارم این است که در هر زمانی، آنچه را که "درست" تشخیص می دهم انجام دهم.

جان کلام، این گفته ی مشهور است که "شورای شهر بی وجدان است"، اما شورایی متشکل از انسانهایی با وجدان، شورایی است با وجدانی جمعی.

قانون، هرگز انسانها را ذره ای منصف تر و عادل تر نکرده است و با احترام آنان به خود، حتی طرفدارانش را به کارگزاران هرروزه ی ستم قانونی تبدیل نموده است. یکی از نتایج شایع و طبیعی اطاعت ناروا از قانون این است که ممکن است شاهد باشی انبوهی از افسران، درجه داران و سربازان، همگی با نظمی تحسین آمیز اما برخلاف اراده ی شخصی، از تپه و ماهور ها بسوی جبهه های جنگ رهسپارند، بله برخلاف اراده شان، برخلاف عقل سلیم و وجدانشان – که این پیشروی را حقیقتاً بسیار پرماجرا و دشوار تشخیص می دهد و قلب را از ترس شدیداً به تپش در می آورد! – بسوی سرنوشتی ناپیدا "روانه" اند. اینان شکی ندارند که درگیر جریانی نفرین شده اند، اما بدون هیچ مقاومتی به آن تن می دهند. حال ببینیم این جمع از چه قماش اند؟ از جنس مردم عادی؟ یا از قماش پادگان ها و فشنگ های متحرک کوچکی که در خدمت تعداد کمی از افراد لایابالی صاحب قدرت اند؟ از "پادگان های تفنگداران دریایی" دیدن کنید و سربازش را ببینید. این سرباز، درست همان انسان نمونه ایست که یک دولت، آنهم از نوع آمریکایی اش می تواند بیافریند.

محصولی برآمده از جادوی نفرت انگیز دولت آمریکا بر روی مردم. خواهید دید که این محصول –این سرباز– صرفاً سایه و شبی است از انسانیت. انسانی واقعاً مرده، اما با رنگ و لعاب زندگی و به قولی: همراه با مراسم کفن و دفن، در زیر سلاح خود مدفون. هرچند ممکن است صحنه حتی دردناک تر از این نیز باشد:

"بر فراز گوری که دلاورمان مدفونش بود

نه صدای طبل، نه کلامی بر سر خاک،

نه سربازی و نه تسلیکی که به حرمت آخرین وداع،

گاهی که افزار و یراقش را تُندان به پای دیوارهای قلعه می رساندیم^۱"

توده های آدمیان به این ترتیب است که به حکومت خدمت می کنند، نه بمنزله انسان بلکه با جسم شان، بیشتر بعنوان ماشین، به خدمت حکومت درمی آیند. این آدمیان همان نفرت ارتش مستقر رسمی و شبه نظامیان، زندانبانان، جایزه بگیران آشوبگر و ازین قماشند.

در بیشتر موارد، در اینان اثری از تمرینی آزادانه، چه در زمینه ی قضاوت یا احساس اخلاقی بچشم نمی آید، بلکه خود را تا سطحی پست همچون چوب و خاک و سنگ کاهش می دهند و چه بسا در آینده آدمک های چوبی ای همچون اینان بتوانند اختراع شوند که آنها نیز همچون اینان در خدمت هدف باشند. این اهداف و فرمانها به چیزی بیش از آدمک های ساخته از کاه و کلوخ احتیاج ندارند. ارزش اینان فقط هم ارز اسبان و سگان است.

با این وجود همین انسانهایند که معمولاً شهروند خوب بشمار می آیند. باقی افراد از قبیل **اکثر قانونگذاران، سیاستمداران، حقوقدانان، روحانیون و کارمندان دفتری، بیشتر از طریق مغزشان در خدمت حکومت اند، و چون بندرت امتیازی اخلاقی نسبت به هم بدست می آورند، به همان اندازه ای که به خدا خدمت می کنند احتمال دارد که ناخواسته به شیطان نیز خدمت کنند.** درمقابل، تعداد اندکی هم – از جمله قهرمانان، وطن پرستان، شهدا، مصلحین^۲ به معنایی گسترده " و نیز انسانهای حقیقی – از طریق وجدان بیدارشان به حکومت خدمت می کنند و به همین دلیل بوقت ضرورت، بیشترین مقاومت را در مقابل دولت نشان می دهند. ازین روست که حکومت معمولاً با آنان بمانند دشمن رفتار می کند. خردمند، تنها هنگامی مفید است که انسان باقی بماند. وی خود را همچون موم تسلیم نمی سازد تا فقط مانع ورود باد از درز پنجره باشد.^۳، بلکه حداقل کاری که می کند این است که عطای حکومت را به لقایش می بخشد:

"پاک سرشت تر از آنم که بردگی پذیرم،

یا این که همچون خدمتگذار و ابزاری مفید،

فرآش گوش بفرمانی باشم

^۱ - Charles Wolfe, "Burial of Sir John Moore At Corunna (1817) -

^۲ - Hamlet, V, i, II. 236-237

در رکاب هر حاکمی، در هر کجای خاک^۱

طرفه اینکه هر فردی که تمامی وجود خود را در اختیار همنوعانش می گذارد، در چشم آنان بی خیر و خودخواه می آید، اما کسی که فقط بخشی از وجود خود را به آنان وامی گذارد، بخشنده و انسان دوست شناخته می شود!

این روزها آدمی اگر بخواهد انسان باقی بماند، با دولت آمریکا چگونه باید برخورد کند؟ پاسخ من این است که نمی توان بدون نفرت با آن همراهی کرد. من یک لحظه هم نمی توانم تشکیلاتی سیاسی را بعنوان حکومتی خودی بپذیرم که در عین حال حکومت "برده داران" نیز باشد.

تمامی انسانها حق انقلاب کردن را می پذیرند، یعنی حق خودداری از وفاداری و تبعیت از حاکمیت و حق مقاومت در برابر آن، هنگامی که ستمگری یا بی کفایتی اش عظیم و تحمل ناپذیر شده باشد. امروزه تقریباً همه می گویند که در حال حاضر این مورد مصداق ندارد، ولی براین باورند که در انقلاب ۱۷۷۵ در مقابل انگلیس مصداق داشته است.^۲

اگر کسی به من می گفت این حکومت بد است چون روی کالای خارجی معینی در بندارش مالیات زیادی بسته است، احتمال اعتراض نکردنم به آن بسیار زیاد بود، چرا که می توانم بدون آن اجناس نیز زندگی را بگذرانم. تمامی ماشین ها اصطکاک خود را دارند و ممکن است این اصطکاک به قدر کافی بتواند در برابر نیروهای بازدارنده، تعادل را برقرار سازد. براندازی این وضعیت با هر دیدگاهی که باشد، خود شرّ بزرگی است.

اما هنگامی که اصطکاک بجایی می رسد که مزاحم خود ماشین می گردد، هنگامی که ستم و دزدی، سازمان یافته می شوند، ينظرم بهتر این است که از آن پس از شرّ این ماشین خلاص شویم. به عبارت دیگر، وقتی که یک ششم جمعیت کشوری که پذیرفته است مهد آزادی باشد، برده اند و هنگامی که تمامیت کشوری بشکلی ظالمانه، تحت سرکوب و تصرف ارتشی خارجی است و زیر نظر حکومتی نظامی اداره می شود^۳، فکر می کنم شورش و انقلاب انسان شرافتمند اقدامی زود رس نباشد. آنچه که این وظیفه را بسیار ضروری و بیدرنج می سازد این است که کشور مورد تهاجم آنچنانی، متعلق به ما نیست، بلکه این کشور ماست که همان ارتش مهاجم را به مکزیک گسیل داشته است.

پلی^۴ که شخصیتی است غیررسمی، در کنار مباحث بسیاری که در مورد مسائل اخلاقی در کتاب خود در فصل "وظیفه تسلیم به دولت مدنی" مطرح کرده است، تمامی الزامات مدنی را به مصلحت جوئی تقلیل داده و در ادامه می گوید: "تا زمانی که منافع کل جامعه، حاکمیتی را لازم دارد، یعنی تا زمانی که، بدون وجود نارضایتی عمومی، نمی توان بر علیه حکومت مستقر مقاومت نمود یا آن را تغییر داد، این مشیت خداوندی است که..... از دولت نهاده شده اطاعت شود - و نه چیزی دیگر". با قبول این اصل، عدالت ورزی در هر مورد خاص مقاومت، به محاسبه ای از کمیت خطر و علت اعتراض از یک سو و از دیگر سو، احتمال و هزینه ی توجیه آن تقلیل می یابد. وی می گوید: "با توجه به این نکته است که هر انسانی شخصا برای خود دست به قضاوت خواهد زد." اما ظاهراً پلی هرگز در اندیشه ی مواردی نبوده است که قاعده مصلحت گرایی بر آن ها حکم نمی کند: در اینگونه موارد، مردم و همچنین هر فردی، می باید به هر قیمتی که شده عدالت را اجرا کنند و هزینه های احتمالی آن را نیز بپذیرا باشند.

اگر من از روی بی انصافی تخته ای را بزور از دست غریقی بدر آورم، باید حتی بقیمت غرق شدن خود، آن را به او بازگردانم^۵ این مطلب به زعم پلی ناخوشایند است. اما در این مورد خاص، بنا به توصیه ی او، آن کس که می توانست جاننش را حفظ کند، اکنون آن را از دست خواهد داد^۶.

^۱ King John, V, ii, II. 79-82.

^۲ 1775 Revolution: منظور انقلاب استقلال آمریکا (۱۷۸۳-۱۷۷۵) است. ر.ک. پانوش ۵۴ و نیز مقاله ی بریتانیکا تحت همین عنوان.

^۳ - منظور کشور مکزیک است.

^۴ Rev. William Paley, Principles Of Moral And Political Philosophy (1785).

مقاله ایست حاوی اصول اخلاقی و سیاسی پلی که گفته می شود ثرو آن را در کالج هاروارد مطالعه کرده است.

^۵ - به نقل از سی سه رو (۴۳-۱۰۶ قبل از میلاد)، نویسنده، خطیب و سیاستمدار نسبتاً محافظه کار رومی در De Officiis, III. ثرو با این مقاله در کالج آشنا شد.

^۶ - انجیل لوقا ۹: ۲۴: هر که در راه من جاننش را از دست بدهد، حیات جاودان را خواهد یافت، اما هر که بکوشد جاننش را حفظ کند حیات جاودان را از دست خواهد داد. هر که می خواهد مرا پیروی کند، باید از خواسته ها و آسایش خود چشم بپوشد و هرروزه زحمات و سختی ها را همچون صلیب بردوش کشد و بدنبال من بیاید.

اینان در لحظه‌ی کنونی باید از نگهداری بردگان دست بردارند و جنگ مکزیک را متوقف کنند، هرچند که بقیمت موجودیتشان بمنزله‌ی یک ملت تمام شود.

ملت‌ها در عمل با "پلی" موافقت، اما آیا کسی می‌تواند بپذیرد که حکومتگران ماساچوستر نشین^۱ در بحران فعلی، دقیقاً به آنچه که درست است عمل می‌کنند.

"خود فروشی است درباری، هرزه‌ای سیمین جامه،
که به کاری تکراری وادارش ساخته‌اند،
و روحش را در میان خار و خاشاک بروی خاک کشانیده‌اند."

اگر بخواهیم واقع بین باشیم، باید گفت مخالفان اصلاحات در ماساچوست، صدها هزار سیاستمدار جنوبی نیستند، بلکه صدها هزار بازرگان و مزرعه دار همینجائی (شمالی) اند که بیشتر از انسانیت به بازرگانی و کشاورزی علاقمندند و برعکس، آماده‌ی اجرای عدالت به هر قیمت در مورد بردگان و مکزیکی‌ها نیستند. روی سخن من با دشمنان دوردست نیست، بلکه با کسانی است که در همین نزدیکی‌ها و در وطن ما می‌زیند و با آنانی که دوردن همکاری و از آنها اطاعت می‌کنند. بدون وجود این نزدیکان، دشمنان دوردست خطری ندارند. عادت کرده ایم بگوئیم توده‌ی انسانها آمادگی ندارند و عجولند، چرا که بهبود و پیشرفت به آهستگی حاصل می‌شود، و چونکه اقلیت ناراضی و خواستار اصلاحات چندان عاقلتر یا بهتر از اکثریت نمی‌باشد، پس نمی‌باید برای اجرای اصلاحات عجله کرد و خود را بدست آنان سپرد. خیلی مهم نیست که اکثریت به همان خوبی تو که در اقلیتی، باشند، بخوبی نیکی مطلق باشند که در جایی ناشناخته حضور دارد، و قدرت آن را دارد که با معجزه‌ی خود کل توده‌ها را بجنبش و سرزندگی وادارد. پس عجول مباش^۲!

باید توجه داشت که هزاران نفر وجود دارند که در **نظر** مخالف بردگی و جنگ اند: کسانی که بااینهمه، در **عمل** کاری برای پایان دادن به این اوضاع صورت نمی‌دهند. کسانی که خود را فرزندان واشنگتن و فرانکلین می‌دانند، با دستانی در جیب می‌نشینند و می‌گویند که نمی‌دانند چه کنند و البته که کاری هم نمی‌کنند، کسانی که حتی مسئله آزادی بشر را نسبت به مسئله آزادی تجارت درمرتبیه دوم می‌بینند و پس از خوردن شام، به آرامی و در سکوت، فهرست نرخ اجناس بازار را همراه با آخرین اطلاعیه‌های رسیده از جنگ مکزیک مطالعه می‌کنند و شاید روی هر دوی آنها بخواب می‌روند. ازینان می‌پرسم این روزها نرخ یک انسان باسرف و وطن پرست چند دلار است؟! تردید می‌کنند، تأسف می‌خورند و گاهی به حکومت عریضه می‌نویسند، اما مؤثر و قاطع اقدام نمی‌کنند. برای دیگران با کمال میل صبر خواهند کرد تا آنان "شر" را تازه نفس تر کنند و به تقویتش بپردازند تاخود اینان نیز دیگر مجبور نباشند که بخاطر **بی‌عملی** خود در راه **خیر** تأسفی بخورند و شر هم بتواند به یکباره قال قضیه را بکند. حداکثر اینکه، تنها یک رای ارزان و بی ارزش به صندوق می‌اندازند، و هنگام عبور حقیقت از کنارشان، با اکراه، کلاهی به احترام او از سر برمی‌دارند:

"نیکمردی حقیقی" در برابر نهصد و نود ونه "دوستدار" نیکمردی!

حال آنکه، معامله با مالک واقعی یک کالا، کار راحت تری است تا معامله با نگهبان موقتی آن. اینان مالک پشیزی هم نیستند!

انجیل متی ۱۰:۳۹: اگر بخواهید جان خود را حفظ کنید آن را از دست خواهید داد ولی اگر جانتان را بخاطر من از دست دهید آن را دوباره بدست خواهید آورد.
^۱ - Massachusetts ایالتی در شمال شرقی ایالات متحده آمریکا، درکنار اقیانوس اطلس. پدران زایر (که لقب اولین گروه ۱۰۰ نفره ی مهاجرین انگلیسی آمریکای شمالی است) در سال ۱۶۲۰ پس از سفر با کشتی می‌فلاور در منطقه‌ی نیوپلیموث دراین سرزمین ساکن شدند. این گروه متشکل از مومنین پیوریتن انگلیسی بودند که بخاطر آزار مذهبی از انگلیس گریخته بودند. ماساچوستر یکی از ۱۳ ایالت اولیه ای بود که ایالات متحده آمریکا را تشکیل دادند وبنابینه استقلال را در سال ۱۷۷۶ امضاء کردند. مرکز آن بوستون است.

^۲ - نامه اول پل به مسیحیان قرن ششم: ۵: "چگونه می‌توانید به پاکی وروحانیت خود ببالید درحالیکه اجازه می‌دهید این گونه رسوایی در میانتان رخ دهد؟ مگر نمی‌دانید که اندکی خمیر مایه در تمام خمیر اثر می‌کند و باعث ورآمدن آن می‌شود؟ پس این خمیرمایه ی گناه یعنی این شخص فاسد را که چنین رسوایی ببارآورده است، از میان خود بیرون کنید تا خمیری تازه و فطیر باشید که البته می‌دانم همینطور هم هستید. شنیده ام که در میان شما رسوایی بزرگی روی داده است و فساد رخ داده که در میان مردم خدانشناس هم دیده نمی‌شود! شنیده ام که یکی از اعضای کلیسای شما با زن پدر خود زندگی می‌کند. آیا با اینحال بازهم به روحانی بودن خود می‌بالید؟ چرا از غصه وشرم به عزا نمی‌نشینید؟ چرا این مردمان را از کلیسا بیرون نمی‌کنید؟"

تمامی جریان انتخابات نوعی بازی است مثل تخته نرد و دوز بازی^۱، با قدری رنگ و بوی اخلاقی، بازی ای با راستی و ناراستی، بازی ای با معضلات اخلاقی و شرط بندی هایی که معمولاً بدنبال دارد. شخصیت این رای دهندگان بی ریشه است. مثلاً، من رأیم را می اندازم، اما بصورتی تصادفی، آنطوری که فکر می کنم درست است، اما درعین حال خیلی نگران این هم نیستم که نکند همان حقیقت مطلوبم پیروز نشود. مایلم این پیروزی یا شکست را به عهده ی اکثریت بگذارم. بنابراین، الزام آن هرگز از مصلحت گرایی تجاوز نمی کند. حتی رأی دادن به "حقیقت و راستی" دقیقاً برابر با انجام ندادن "هیچ تلاش و تقلایی" بخاطر آن است. فقط بیان ضعیفی است از میل تان به پیروزی آن. خردمند، "راستی" را به دست بخت و اقبال نمی سپارد. به آرزوی غلبه از طریق رأی اکثریت نیز نمی نشیند. **در عمل توده های انسانی، خیر ناچیزی وجود دارد.** و سرانجام هنگامی که اکثریت به الغای بردگی رأی می دهند، به این خاطر است که نسبت به آن بی تفاوت شده اند و یا اینکه دیگر موارد چشمگیری از بردگی برای الغاء باقی نمانده است. ازین پس خود اینان اند که تنها بردگان موجود خواهند بود. رأی او، در نهایت تنها می تواند به معنی کمک به تسریع براندازی بردگی خود وی باشد.

از اجلاسی خبر دارم که در بالتیمور^۲ یا جائی دیگر برگزار می شود تا نامزدی برای ریاست جمهوری برگزینند. بیشتر شرکت کنندگان از فرهیختگان و افرادی اند که سیاستمدار حرفه ای اند، اما فکر می کنم اهمیت این همایش در نزد انسان مستقل، هوشمند و شریف بعنوان یک رای دهنده در این است که آنان به چه تصمیمی ممکن است برسند. با این وجود آیا ما از مزیت خرد و شرف امثال این انسانهای شریف نباید سود ببریم؟ آیا نمی توانیم روی تعدادی رأی مستقل حساب کنیم؟ آیا افراد بسیاری در کشور ما وجود ندارند که در اجتماعات سیاسی شرکت نمی کنند؟

اما نه، اینطور نیست: بناگهان می بینم انسانی که ازو بعنوان شریف یاد می کنم بیدرنگ از موقعیت فعلی خود رانده می شود، و هنگامی که حکومتش دلایل بیشتری دارد که از وی نومید شود، اوست که از خدمت به کشور خود مأیوس می گردد. وی بیدرنگ یکی از نامزدان راکه آنچنان برگزیده می شوند، بعنوان تنها مورد **دم دست** برمی گزیند و به این ترتیب ثابت می کند که او خود نیز برای هر هدف عوام فریبان آماده و **دم دست** است. ارزش رأی او از رأی قابل خریداری هر بیگانه ی بی وجدان یا بومی مزدوری بالاتر نیست. عجب است از موجودی که انسان است و به قول همسایه ام: "در ذاتش گوهری است که قابل خرید و فروش نیست!"

آمارهای ما در اشتباهند: ظاهراً جمعیت، رشد بسیار زیادی داشته است، اما چند نفر **انسان واقعی** دریک هزار مایل مربع این کشور وجود دارد؟ بسختی می توان گفت یک نفر. دولت آمریکا آیا قصد ندارد افرادی را به سکونت در اینجا تشویق کند تا کمبود **بشرهای واقعی** را برطرف کند؟!

انسان آمریکایی به یک موجود عجیب الخلقه تقلیل یافته — آدمی که می تواند با تکامل و توسعه ی سازمان اجتماعی و فقر چشمگیر هوش و اتکاء بنفس سرخوشانه اش شناخته شود. بشری که اولین و مهمترین نگرانی اش در لحظه ورود بدنیا این است که ببیند نوانخانه ها بخوبی مرمت و نوسازی شده باشند و قبل از هرچیز بادر دست داشتن مجوز قانونی، جامه ی مخصوصی پوشیده است تا پولی برای حمایت از بیوگان و یتیمانی که ممکن است وجود داشته باشند گرد آورد. خلاصه ی کلام اینکه، انسان آمریکایی کسی است که فقط به اتکای شرکت "بیمه ی دوجانبه" که تعهد کرده وی را آبرومندانه کفن و دفن کند، جرأت زندگی به خود داده است.

وظیفه ی انسان، بنا به عادت، این نیست که خود را وقف براندازی هرگونه نادرستی، حتی بزرگترین آنها نماید. وی ممکن است باز هم بدرستی، مسائل دیگری برای اشتغال ذهنی یا عملی داشته باشد، اما این حداقل وظیفه ی اوست که از آن نادرستی دست بشوید و اگر دیگر نمی خواهد لحظه ای به آن بیاندیشد حداقل در عمل هم از نادرستی پشتیبانی نکند. اگر من خود را به فعالیت ها و اندیشه های دیگر وقف کنم، قبل از هر چیز، حداقل باید ببینم که آیا با نشستن بر شانه های انسان دیگری نیست که مدعی پیگیری آن اندیشه ها هستم؟ باید قبل از هر کاری صاحب

^۱ - checkers: نوعی بازی بر روی صفحه شطرنجی.

^۲ - Baltimore: بندری بر کناره غربی اقیانوس اطلس و در شمال ایالت مریلند که یکی از ۱۳ ایالت تشکیل دهنده ی ایالات متحده بوده است.

شانه ها را به حال خود واگذارم، چرا که ممکن است او نیز خود بدنبال مشغولیات و انگیزه های دیگری باشد. **می بینید که چه تناقض توجیه ناپذیری را تحمل می کنیم و دم بر نمی آریم؟**

شنیده ام برخی از همشهریانم می گویند: "ای کاش دستور بگیرم که در عملیات سرکوب شورش بردگان کمکشان کنم، یا به جبهه مکزیکی اعزام شوم - البته اگر فرصت داشته باشم". و با این وجود، درست همین ها هریک، مستقیماً از طریق ابراز وفاداری و نیز غیر مستقیم، حداقل بوسیله پولشان **راه های جانشینی** را نیز تدارک می بینند. سربازی را می بینیم تحسین می شود که از خدمت در یک جنگ ستمگرانه خودداری کرده. کسانی او را تحسین می کنند که وی به عمل و مقام خود آنان بی اعتناست و ارزشی برایشان قائل نیست. انگار، حکومت آنچنان شرمگین و متنبه بوده که کسی را بخدمت گرفته تا هنگام اقدام به گناه، شلاقش بزند، اما نه تا آن حد که حاکمیت یک لحظه هم که شده، گناه را ترک کند. بنابر این تحت عنوان **نظم و دولت مدنی** همگی سرانجام مجبوریم از رفتارهای پست مان تجلیل کرده و از آنها حمایت کنیم. پس از اولین شرم از گناه، نوبت بی تفاوتی نسبت به آن درمی رسد و پس ازینکه گناه **ضد اخلاقی** تلقی شد، بتدریج به موضوعی **غیر اخلاقی** تبدیل می شود که انگار هیچ تازگی نداشته است، بطوریکه همان گناه پس از مدتی می تواند لازمه ی زندگی ای بنظر آید که برای خود دست و پا کرده ایم.

گسترده ترین و همگانی ترین وعادی شده ترین خطاها، نیازمند **بی خاصیت ترین حسن** هاست تا از آن خطا حمایت و آن را نهادینه کند. انسانهای شریف در راستای حسن میهن پرستی شان، صد البته سرزنش های جزئی را بجان می خردند. آنانی که در عین مخالف بودن با خصوصیات و اقدامات یک دولت، وفاداری و حمایت خود را تقدیمش می کنند، بی شک هشیارترین حامیان آن می باشند، و به همین نسبت جدی ترین موانع اصلاحاتند. برخی به حکومت عریضه می نویسند که اتحادیه ی ایالات^۱ را منحل کند، و نیز جلوس رئیس جمهور به کرسی ریاست را به سخره می گیرند. پس چرا بنوبه ی خود، خود آن **اتحاد** را منحل نمی کنند؟ - زیاد دور نروید، منظورم **اتحاد نانوشته ی میان خود آنها و حکومت** است - پس چرا از پرداخت مالیات به خزانه مملکت خودداری نمی کنند؟ آیا اینان همان نسبت را با حکومت ندارند که حکومت با اتحادیه ی ایالات دارد؟ و آیا همان دلایلی که حکومت را از مقاومت در برابر اتحادیه بازداشته است، مانع مقاومت اینان در برابر حاکمیت نیز نشده است؟

چگونه می توان صرفاً به یک عقیده دل خوش بود و ازین دل خوشی لذت برد؟ اگر پندار آدمی این باشد که در این معامله مغبون شده است آیا بازهم لذتی در آن می توان یافت؟ اگر همسایه ات تنها دلاری را که در جیب داری با نیرنگ از کف بیرون کند، با پی بردن به این تبهکاری، مطمئناً آسوده خیال بر سر جایت نمی نشینی، یا با گفتن اینکه کلاه بر سرت گذاشته است کوتاه نمی آیی و یا حتی صرفاً با نوشتن اعتراضی کتبی به او جهت دریافت طلبت، دست از تلاش بر نمی داری. بلکه فوراً برای گرفتن تمام مبلغ، اقدام های مؤثرتری را صورت می دهی و تلاش می کنی که دوباره کلاه بر سرت نرود. عمل برآمده از اصول، اقدام ناشی از ادراک و عمل درست، مسایل و روابط را تغییر می دهد. اقدام انقلابی اساساً یعنی همین. این اقدام با آنچه که قبلاً عمل می شده کاملاً تفاوت دارد. این گونه اقدام نه تنها حکومت و کلیساها را تجزیه می کند، خانواده ها را نیز، و حتی در درون فرد با جدا سازی بدی از نیکی، خود وی را هم دو شقه می سازد.

قوانین ستمگرانه همیشه وجود دارند: آیا باید در مقابلشان کرنش و اطاعت کنیم، یا بکوشیم تا کم کم اصلاح شوند، اما همزمان تا وقتی که در این کار موفق شویم از آن قوانین پیروی نمائیم، و یا اصلاً باید بیدرنگ آنان را زیر پا بگذاریم؟

بطور کلی انسان ها تحت انقیاد چنین حکومت هایی، معتقدند تا زمانی که اکثریت را به تغییر این قوانین متقاعد نکرده اند می باید از آنها پیروی کنند. اینان بر این باورند که اگر مقاومت کنند نتیجه ی کار بدتر از خود "شر" موجود خواهد شد. اما برعکس باید بدانند که اشکال اصلی در

خود دولتی است که با برخورد هایش، نتیجه‌ی اصلاح را بدتر از شرّ می‌سازد. حاکمیت است که اصلاحات را به سوی "بدتر" سوق می‌دهد^۱ چرا حکومت قبل از اینکه صدمه‌ای ببیند، بانگ و فریاد برمی‌آرد، هیاهو براه می‌اندازد و بر ضد اصلاحات مخالفت می‌ورزد؟ چرا شهروندانش را تشویق نمی‌کند که برای کشف و نقد خطاهایش در آماده‌باش همیشگی بسر برند، و چرا با آنان برخورد سزاوارتری نمی‌کند؟ چرا همیشه مسیح را به صلیب می‌کشد، کپرنیک و ولتر را از جامعه طرد می‌کند و واشنگتن و فرانکلین را شورشی نام می‌نهد.

ممکن است کسی فکر کند که تکذیب عمدی و عملی اقتدار دولتی تنها خطایی بوده که هرگز توسط دولت جدی گرفته نشده است. اگر این چنین است پس چرا حکومت هنوز تا امروز مجازات تعریف شده‌ی مناسب و مقتضی آن را تعریف و مدون نکرده است؟^۲ اگر کسی که مالی نیندوخته، عمداً و از روی اخلاق و وجدان، فقط یکبار از پرداخت نیم دلار^۳ به حکومت خودداری کند، به زندانی انداخته می‌شود که مدت آن توسط هیچ قانونی که تاکنون شناخته‌ام محدود و مشخص نشده است. مدتی که فقط با قضاوت آنانی که وی را در آنجا انداخته‌اند تعیین می‌شود. اما اگر همین فرد صد بار^۴ نیم دلار- نیم دلار از حکومت بدزدد، کمی بعد باز هم اجازه خواهد یافت که سراغ دزدی‌های بزرگتر از قبل برود.

اگر بی‌عدالتی بخشی از اصطکاک ضروری ماشین دولتی است، بهتر است بحال خود گذاشته شود. بگذار به همین روند ادامه دهد: شاید این ماشین بتصادف نرم و روان شود، اما مطمئناً فرسوده نیز خواهد شد.

اگر ماشین بی‌عدالتی، فتر، قرقره، طناب یا میل لنگی ویژه و منحصر بفرد داشته باشد که یدکی اش نایاب است، شاید گاهی فکر کنی که دست زدن به آن برای تعمیر، اوضاع را بدتر خواهد ساخت بطوری که مصداق از چاله به چاه خواهد شد؛ اما اگر ذاتش طوری است که از تو می‌خواهد تا عامل بی‌عدالتی نسبت به دیگری باشی، پس من قاطعانه می‌گویم قانون را زیر پا بگذار. بگذار هستی‌ات ضد آن اصطکاک باشد تا ماشین نظام را متوقف سازد^۵. آنچه من باید انجام دهم این است که مطمئن‌گردم در هیچ حالتی، به نادرستی‌ای که محکومش می‌دانم تسلیم نخواهم شد.

در میان راه‌هایی که حکومت ایالتی برای درمان زشتی‌ها پیش بینی کرده است، راه‌هایی این چنینی نمی‌شناسم و ندیده‌ام که نقض قانونش را مجاز بشناسد و آن را تحمل کند. برعکس، راه‌های پیشنهادی حکومتی وقت زیادی می‌گیرند و آدمی نیز عمرش بسرعت می‌گذرد. من کارهای دیگری هم دارم که باید سروقت شان بروم. من برای بهتر کردن این دنیا، پا به آن نگذاشته‌ام، بلکه بیشتر برای زندگی در آن، چه خوب و چه بد، آمده‌ام. آدمی برای عمل کردن، تمامی لوازم را در اختیار ندارد، بجز بعضی‌را، و چون نمی‌تواند هر کاری را انجام دهد، لازم نیست مجبور باشد که با این فرصت محدود به عمل اشتباه دست بیازد.

عریضه‌نویسی به فرماندار یا مجلس، همانقدر وظیفه‌ی من است که وظیفه‌ی آن دو، و تازه اگر آنها درخواست مرا نشنیدند، در آنصورت چه باید کرد؟ اما حکومت خود در این مورد راهی را پیش بینی نکرده است: همین قانون اساسی فعلی اش مصداق واقعی "شرّ" است. ممکن است این نگاه، برخوردی خشن، سرسختانه و آشتی‌ناپذیر بنظر آید، اما حاکمیت می‌باید با تنها روحی که می‌تواند این قانون را بدرستی درک کند و سزاوار خطاب‌های آن قانون باشد، با حداکثر ملاحظت و مهربانی برخورد کند، هر چند که دشوار و تلخ درنظرش آید^۶. آری، با نگاهی به

^۱ - شرّ تحمیلی: تو هیچ شری را به حکومت تحمیل نمی‌کنی، در حالیکه همزمان تلاش کرده‌ای تا حسن نیت خود را نیز به او تفهیم کنی، اما حکومت ممکن است پاسخ ات را با شر بدهد و آن را به دیگران نیز تحمیل نماید.

^۲ - در واقع نام امروزی این عمل، جرم سیاسی است.

^۳ - در متن اصلی ۹ شیلینگ آمده است. هر شیلینگ یک بیستم پوند سابق انگلیس بود.

^۴ - در متن اصلی ۹۰ بار

^۵ - ر.ک. پانوش ۲۲

^۶ - و چه نیکو برخوردی دارند حکومت‌ها در این و آن گوشه‌ی دنیا با بهترین جان‌های شیفته‌ای که می‌خواهند به درست‌ترین وجهی در خدمتش باشند. بله، ملاطفت را در حق آنان به نهایت می‌رسانند!

تمامی تحولاتی که در راستای بهبود اوضاع انجام می گیرند، می بینیم آنها نیز به همین منوال اند: تلخ، سرسختانه و تشنج زا، درست همانند تشنج بدن در هنگام تولد و مرگ!

بی تردید می گویم، آنانی که خود را "ضد بردگی" می دانند، قبل از اینکه به حقیقتی لطمه وارد کنند که در پی پیروزی آنند، می باید بصورتی فوری و مؤثر، حمایت جانی و مالی خود را از دولت ماساچوست قطع کنند و منتظر کسب اکثریت عددی در آینده نمانند.

فکر می کنم اگر آنان بدون چشمداشت هیچ کمکی از طرف دیگر، فقط خدا^۱ را در جناح خود داشته باشند برایشان کافیت. بعلاوه هر انسانی که درست کارتر از همسایگانش می باشد، اکثریتی تک نفره را نیز تشکیل داده است.

سالی یکبار، نه بیشتر، همین دولت آمریکا یا نماینده اش یعنی دولت ایالتی را مستقیماً و چهره به چهره ملاقات می کنم، آنهم در چهره ی مأمور مالیاتش. این تنها شکل برخوردی است که آدمی همچون من، بناچار با دولت دارد. مأمور هم آشکارا می گوید که تو را می شناسم.

نتیجه اینکه ساده ترین، مؤثرترین و در وضعیت فعلی، اساسی ترین شکل برخورد با حاکمیت درین لحظه ی حساس و نیز عمیق ترین شکل بیان نارضایتی همدلانه و مشفقانه نسبت به او، این است که از حاکمیت دوری کنی.

همسایه مدنی من، مأمور مالیات، درست همان کسی است که قرار است با او درگیر شوم — چرا که بالاخره، بخاطر انسانهاست که چانه می زنم نه بخاطر مشتی نوشتجات — وی همان کسی است که داوطلبانه انتخاب شده تا مأمور دولت باشد. وی چگونه بدرستی خواهد دانست که چه کسی است و بعنوان مأمور دولت یا بمنزله انسان چه اعمالی ازو سر می زند، مگر اینکه موظف باشد در نظر بگیرد که آیا با من — که بعنوان همسایه برای وی احترام قائلم — مانند همسایه و انسانی همدل رفتار کند یا مرا مانند دیوانه و مخالفی برای صلح و آرامش ببیند. آیا او می تواند بدون اندیشه یا کلامی بی ادبانه تر و بی پروا تر از کلام من، بلکه دقیقاً مشابه رفتار من، بر این مانع حس همسایگی که تحمیلی از سوی حکومت است غلبه کند. بخوبی می دانم که اگر نه یک هزار، اگر نه یکصد، بلکه اگر ده نفر انسان که بتوانم نام ببرم — بله اگر فقط ۱۰ نفر

انسان شریف — باز هم نه، اگر در این ایالت ماساچوستی که برای برچیدن بردگی در تلاش است، فقط یک انسان شریف

در عمل وجود داشت — که حاضر بود ازین مشارکت خارج شود، و به همین خاطر در زندان ولایتش محبوس می شد — همین به تنهایی می توانست بمعنی الغاء بردگی در آمریکا باشد. چرا که مسئله اصلی این نیست که آغاز کار ممکن است چقدر بی اهمیت در نظر آید: آنچه که یک بار بخوبی انجام شود، برای ابد انجام شده است. ولی در عمل این چنین نیست، و ما فقط عاشق صحبت کردن ازخوبی هستیم. مأموریت ما سخن گفتن از آن است نه عمل به آن! اصلاح طلبی فقط انبوه روزنامه ها را بخدمت می گیرد، اما نه آن تک نفر را.

^۱ - الف : ثرو بدون داعیه ی ظاهری و تبلیغی، خداپرستی فروتن است،

ب : و نیز: "در عصر جدید این گرایش پدید می آید که از دین چنین نقشی گرفته شود (نقش تنظیم کننده رابطه ی فرد با قبیله، طایفه و عصیبت های طایفه ای). گرایش روشننگری"، نشان دادن قانون های این جهانی وضعی" به جای قانونهای عصیبتی تعبیر شده به عنوان قانونهای برون - خیز مقدس است. این امر سبب می گردد که برای نخستین بار در طول تاریخ، دین آن چیزی شود که بنابر تعریف باید باشد، یعنی: رابطه با امر مطلقاً متعالی. بخاطر این امکانی که عصرجدید به دین عطا می کند، به باور من این دوران زاهد منشانه ترین عصر در طول تاریخ بشر است. و راستی را که برای زاهدان چه سعادت بزرگتر ازین می توان تصور کرد که پارسا باشند و اجازه ندهند بنام پارسایی دینی، خون ریخته شود، لشکرکشی و آدم کشی شود و قانون های زور و زر و تزویر را به نمادهای مقدس آذین بندند؟" (نیکفر؛ محمدرضا، آزادی انتخاب و انتخابات، فصلنامه نگاه نو، دوره اول، شماره ۴۱، صفحه ۱۹).

ج: مهاتما گاندی در جائی می گوید: "من به این نتیجه رسیده ام که اگر برای زبان آدمی مقدور باشد که به توصیف کامل خدا بپردازد باید بگویم "خدا حقیقت است". دوسال پیش حتی ازین مرحله هم پیشتر رفتم و گفتم "حقیقت خداست". میان این دو بیان "خدا حقیقت است" و "حقیقت خداست" تفاوت ظریف و دقیقی وجود دارد که به خوبی می توانید آن را دریابید. ("همه مردم برادرند" گاندی، مهاتما؛ تفضلی، محمود؛ امیرکبیر، ۱۳۴۸، تهران).

د: خدا را در پستوی خانه نهان باید کرد. (احمد شاملو، ترانه های کوچک غربت، در این بن بست، ص. ۳۴، انتشارات زمانه، سال ۱۳۷۹)

هر چهار مورد فوق اشاره به دین خفی دارند. دینی که بنا به تعریف، نمی توان و نشاید آن را برسر کوچه و بازار جار زد، اما می توان آن را تا عمق وجود چشید، بدان دل داد و لحظه لحظه ی حیات خود را در خلوت و جلوت در عمق آن معنی بخشید و با آن رنگ آمیزی کرد. این دین ضرورتاً در برابر مسائل دیگران نیز نمی تواند بی طرف بماند و بدین معنی غیر سیاسی باشد.

همسایه‌ی بسیار محترم من، سفیر ایالتی^۱ که اوقاتش را وقف حل مسئله حقوق بشر در مجلس شورا خواهد کرد، اگر جرات بیشتری از خود نشان می‌داد و اگر بجای تهدید شدن به زندان‌های کارولینا در جنوب^۲ قرار بود که بخاطر اعتراض خود به حاکمان ماساچوستی، در ایالت خود یعنی ماساچوست زندانی باشد - زندانی ایالتی آنقدر نگران! که بجای پذیرش کوتاهی‌های خود، گناه برده داری را به گردن جنوبی‌ها می‌اندازد، هر چند که در حال حاضر فقط می‌تواند با اشاره به تهدید سفیر ایالتی خود از سوی جنوبی‌ها، اقدامی صرفاً غیر دوستانه (و نه دشمنانه) از سوی آنان کشف کند که زمینه‌ی کمی اختلاف نظر با آنان باشد! - قوه مقننه مطمئناً تا زمستان بعدی هم، بطور کامل از موضوع دستگیری نماینده اش توسط دولت به خاطر حق گویی در ایالت خود، دست برنمی‌داشت، و نسبت به مسئله بشدت پیگیر و حساس می‌شد. این چنین است حاصل عمل به "خوبی" و نه فقط صحبت صرف از آن.

در حاکمیتی که انسان‌ها را ستمگرانه بزدان می‌اندازد، طبیعی است که جای راستین انسان منصف نیز در زندان باشد. تا امروز، تنها جایی که حاکمان ماساچوست برای جانها و روح‌های نسبتاً آزادتر و امیدوارتر شهروندان خود تأمین کرده اند، زندانهایش می‌باشد تا آنان را بنام قانون خود ساخته شان از حکومت دور نگهدارند، همچنانکه همین جانها عملاً و پیشاپیش، با پیروی از آرمانهای خود از حکومت دور شده بودند. زندان همانجائی است که برده‌ی فراری، زندانی تعلیقی^۳ مکزیکی و سرخپوست فغان آمده از ستم هموعان خود، باید انسانهای دادگری را که حامیان خود می‌دانند در آنجا بیابند.

زندان، سرزمین تک افتاده، اما آزاد و قابل احترامی است که حکومت، نه آنانی را که بر له اویند، بلکه آنانی را که بر علیه او می‌باشند، در آن جای می‌دهد، تنها مأمونی است در یک حکومت برده دار که انسان آزاد در آن می‌تواند با افتخار بسر برد. اگر کسانی فکر می‌کنند که با رفتن به آنجا نفوذشان از دست خواهد رفت، کلامشان دیگر به گوش حکومت نخواهد رفت و در حصار دیوارهایش دیگر نمی‌توانند دشمن بشمار آیند، خبرنگارند که راستی تا چه حد از ناراستی قوی تر است و ازین نیز بی‌خبرند که با حضور خود در آنجا، چه باشکوه تر و مؤثرتر می‌توانند با بیدادی که قدری از آن را خود چشیده اند مبارزه کنند. رأی کامل خود را به صندوق ببندند، رأی واقعی ات را می‌گویم، نه فقط یک تکه کاغذ را، بلکه تمامی نفوذت را بکارگیر. اقلیت وقتی که خودش را با اکثریت مطابقت می‌دهد، بی‌خاصیت است و حتی اقلیت هم نیست. اما هنگامی که با تمام قوا مانع ادامه کار می‌گردد مقاومت ناپذیر می‌شود. زمانی که حاکمیت بر سر دوراهی به زندان انداختن همه‌ی انسانهای منصف از یکسو و ترک جنگ تجاوزگرانه و برده داری از دیگر سو قرار می‌گیرد، در انتخاب خود تردیدی راه نمی‌دهد. اگر امسال یک هزار مرد مصمم می‌شدند که احکام مالیاتی شان را نپردازند، اقدامی خشن و خونین نمی‌توانست باشد. بالعکس، پرداخت آن مالیات هاست که خشونت بار و خون بار است، چرا که حکومت را قادر می‌سازد تا دست به خشونت زند و خون بی‌گناهان را بزمین ریزد. این در واقع بمعنی "انقلابی صلح آمیز!" است، اگر که چنین انقلابی ممکن باشد.

در صورتیکه مأمور مالیات یا هر مسئول خدمات دولتی از من بپرسد - همچنانکه قبلاً نیز پرسیده اند - که: "پس من باید چه پاسخی در باره‌ی تو به مسئولین بدهم؟" پاسخ من این است: "اگر واقعاً خواهان انجام کاری هستی، از شغلت استعفاء بده". اما حتی بفرض، اگر خونریزی هم براه افتد، آیا پیش از آن، هنگامی که رفتار حاکمیت وجدان را زخمی می‌سازد، همین خود نوعی از خونریزی بحساب نمی‌آید. در اثر این جراحت، مردانگی و جاودانگی واقعی انسان از دست می‌رود و او را به مرگی دائمی دچار می‌سازد. من خود، این خون را حتی هم اکنون هم بزمین ریخته می‌بینم.

در مورد نپرداختن مالیات، بجای مصادره‌ی اموال خاطی، پیشنهاد من این است که وی را زندانی کنند - هر چند که هر دو مجازات به یک هدف خدمت می‌کنند - چرا که آنان که ناب‌ترین حقیقت را پی می‌گیرند و به همین خاطر دشمن‌ترین افراد نسبت به حکومت فاسدند،

^۱ - سفیر ایالتی: Samuel Hoar، سیاستمدار اهل کنکورد، بنمایندگی از سوی ملوانان سیاهپوست ماساچوستی، در سال ۱۸۴۴ به بندر چارلزتون کارولینای جنوبی مأمور شد. وی بمحض ورود به بندر، تهدید به بازداشت و بردگی گردید و با خفت از شهر اخراج شد.

^۲ - ایالتی از ایالات ۱۳ گانه امضاء کننده‌ی بیانیه استقلال آمریکا، در سواحل شرقی کناره اقیانوس اطلس. این ایالت جزء ایالات جنوبی در جنگ داخلی آمریکا محسوب می‌گردید.

^۳ - parole: نظام عفو مشروط زندانی بشرط ادای سوگند شرافت، ونظارت بر رفتار وی در زندان و بیرون از آن می‌باشد. در این ترجمه "تسامحاً" تعبیر "تعلیقی" بکار رفته که مختص محکومین زندانی نشده است و نه محکومین زندانی شده.

عموماً اوقات زیادی را صرف گردآوری مال نمی کنند و معمولاً آه در بساط ندارند. در نگاه اینان، خدمات حکومتی آنچنان ناچیز است که در مقابل آن، مالیاتی جزئی هم، طبعاً غیرمنصفانه و بیش از حدّ بنظر می آید، بویژه اگر که خود را موظف بدانند درآمد خود را با کار واقعی آنهم کارگری بدست آورند. در صورتیکه شخصی وجود داشت که بدون استفاده از پول، زندگی خود را می گذراند، خود حکومت هم در مالیات بستن به او تردید می کرد. اما فرد ثروتمند – بدون اینکه بخواهم مقایسه ی نفرت آوری کرده باشم – برای همیشه خود را به نهادهای که وی را ثروتمند ساخته است فروخته است. به بیانی مطلق، هر قدر ثروت بیشتر، همانقدر خیر کمتر! چرا که ثروت بین انسان و اهدافش قرار می گیرد، آنها را از وی دور می سازد و قطعاً خیر چشمگیری در کسب آن نیست. کسب ثروت، بسیاری از سؤالاتی را که در دوران نابرخورداری می باید پاسخ می داد، منتفی می کند، و در عین حال تنها پرسش نوینی که مطرح می سازد سؤال سخت، اما بی فایده ایست که: "چگونه خرجش کند؟". به این ترتیب است که شالوده ی اخلاقی اش فرو می ریزد. فرصت های زندگی با افزایش آنچه که ابزار نامیده می شوند کاهش می یابند.^۱ بهترین کاری که انسان می تواند در زمان ثروتمندی برای اعتلای روحش انجام دهد این است که تلاش کند آن رؤیاهایی را عملی سازد که در زمان فقرش او را سرگرم می ساختند.

مسیح پاسخ هرودی ها^۲ را بدرستی در مشت شان نهاد. وی گفت: "مالیات معبد را به من نشان دهید. – یکی از حاضران درهمی از آستین بدر آورد و به وی نشان داد- در ادامه گفت: اگر سکه ای را که چهره ی قیصر بر آن نقش بسته خرج می کنید – همان پولی را که او رایج و با ارزش ساخته است – یعنی اگر وابسته به حاکمیتید، و با سرخوشی از مزایای دولت قیصر بهره می برید، پس بخشی از حق او را هنگامی که خواهان آن است به او بازگردانید. بنابر این آنچه را که متعلق به قیصر است به قیصر واگذارید و آنچه را که متعلق به خداست به خدا". این کلمات در جان آنان اثر نبخشید و کمکی به شناخت شان از راستی و ناراستی نکرد، چرا که اصولاً علاقه ای بدانستن نداشتند.^۳

هرگاه با آزادترین همسایگانم سخن می گویم متوجه می شوم هرآنچه را که ممکن است در مورد بزرگی وجدی بودن مسئله و درمورد میزان توجه شان به آرامش عمومی بگویند، در نهایت و در مخلص کلام به این نکته ختم می شود که نمی توانند از چتر حمایت و حفاظت ناشی از حاکمیت موجود، چشم ببوشند و نیز از عواقب نافرمانی بر علیه آن نسبت به اموال و خانواده شان دچار تردید و هراسند. من به سهم خود، نباید هرگز تمایلی به حفاظت و حمایت حکومتی نسبت به خود داشته باشم. اما اگر اقتدار حکومتی را در هنگام رویت برگه مالیاتی اش تکذیب و نفی کنم، بیدرنگ تمامی اموالم را مصادره می کند یا از بین می برد و بدین ترتیب من و فرزندانم را تا ابد دچار مشقت می سازد. این فرجام بدی است. به همین علت است که انسان برایش غیرممکن است بخواهد شرافتمند باقی بماند، و درعین حال بظاهر، در آسایش زندگی کند. اندوختن مال ارزشی ندارد، چرا که مطمئناً دوباره از دست می رود. باید زمینی را اجاره یا در اختیار بگیری، زراعت کوچکی در آن راه بیندازی و محصولش را بیدرنگ مصرف کنی. باید در درون خودت زندگی کنی، و همیشه با گامهایی آماده برای آغازی دوباره، به نیروی اراده ی خود متکی باشی.

^۱ - ثرو در جایی دیگر چنین می گوید: فقیر ترین مردم کسانی اند که اشیایی بی ارزش را به دور خود گرد آورده اند، اما نمی دانند که چگونه از آنها استفاده کنند، یا از دستشان خلاص شوند، و به این ترتیب زنجیر های زرین یا سیمین بردگی خود را، خود بدست و پای خود بسته اند.

^۲ - Herodians: هرودی ها. هرود نام مشترک ۴ تن از امیران رومی منطقه ی فلسطین در فاصله ی سال چهارم قبل از میلاد تا ۹۳ بعد از میلاد مسیح است. هرود کبیر یا هرود اول دستور به قتل یحیی تعمید دهنده می دهد.

^۳ - انجیل متی (۲۲-۱۵ : ۲۲) : متن اصلی در انجیل این چنین است :

" پاسخ دندان شکن: فریسیان با هم مشورت کردند تا راهی بیابند که عیسی را بهنگام بحث به دام بیندازند و مدرکی از سخنانش علیه او بدست آورده و بازداشتش کنند. پس تصمیم گرفتند چند نفر از پیروان خود را با عده ای از هواداران هیرودیس پادشاه، نزد عیسی بفرستند و این سؤال را ازو کنند: "استاد ما می دانیم که شما درست کارید، هرچه می گوئید به آن عمل می کنید، و بدون این که از کسی باکی داشته باشید و یا به آنچه مردم می گویند توجه کنید، حقیقت را می گوئید. حال بفرمایید آیا باید به دولت روم باج و خراج داد یا خیر؟ " عیسی که می دانست آنها چه نقشه ای در سر دارند، پاسخ داد: "ای ریاکاران، با این سؤال ها می خواهید مرا غافلگیر کنید؟" یکی از سکه هایی را که با آن باج و خراج می دهند به من نشان دهید." به او سکه ای دادند. از ایشان پرسید: "عکس و اسم چه کسی بر روی سکه نقش شده است؟" پاسخ دادند: "امپراتور روم" فرمود: "بسیار خوب، مال امپراتور را به امپراتور دهید و مال خدا را به خدا." پاسخ عیسی ایشان را مات ومبهوت ساخت. پس او را رها ساخته و رفتند."

انسان اگر از همه جهات رعیت خوبی برای دولت عثمانی^۱ باشد، ممکن است حتی در آنجا هم ثروتمند شود. کنفوسیوس^۲ می گفت: "اگر حکومتی خردمندانه عمل کند، این فقرو فلاکت است که شرم آور خواهد بود. اما اگر حکومتی بی خردی کند، این ثروتمندان و اشرافند که وجودشان شرم آور است". من می گویم نه: تا زمانی که خواستارم حمایت ماساچوستز نشین ها حتی در یک بندر دور افتاده ی جنوبی هم شامل حال من شود- بندری که مثلاً آزادی من در آن بخطر افتاده است - یا تا زمانی که با تلاشی مسالمت آمیز صرفاً سرگرم کشت و کار و توسعه ی زراعت خود در وطنم می باشم، همزمان قادرم که از حمایت از دولت ماساچوست و حق آنان نسبت به اموال و زندگیم خودداری کنم. برای من از هر نظر، هزینه نافرمانی از هزینه اطاعت از دولت کمتر است. در صورت اطاعت است که باید احساس خفت کنم.

چند سال قبل، حکومت از سوی کلیسا با من برخوردی داشت و به من دستور داد مبلغی را در حمایت از یک روحانی که پدرم- و نه خودم- در جلسه ی موعظه اش شرکت می کرد بپردازم. حکومت به من دستور می داد: "پول را بده و گرنه بزندان خواهی افتاد". من از پرداخت آن مبلغ خودداری کردم^۳، اما متأسفانه فرد دیگری به جای من مالیات را داد. در آن زمان نمی توانستم قبول کنم که چرا مدیر مدرسه باید از کشیش حمایت کند، اما کشیش از مدیر مدرسه نه؟! چون من مدیر مدرسه دولتی نبودم بلکه با شهریه ی داوطلبانه شاگردان گذران می کردم. سر در نمی آوردم که چرا نباید دبیرستان مانند کلیسا، صورت حساب مالیاتی از مردم بخواهد و حکومت را مجبور به حمایت از خواسته اش کند. به هر حال به توصیه ی نمایندگان شورای شهر، مجبور شدم اطلاعیه ای به این مضمون صادر کنم: "بدینوسیله تمامی اهالی بدانند که من، هنری ثرو مایل نیستم عضو هیچ انجمنی شناخته شوم که رسماً به آن نپیوسته ام". این بیانیه را به دبیر شورای شهر تسلیم کردم که در حال حاضر نیز نزد اوست. حکومت از آن پس با دانستن اینکه مایل نیستم عضو آن کلیسا شناخته شوم، دیگر هرگز درخواستی مشابه از من نداشته است، هر چند مدعی بود که در آن زمان می باید بروی فرض پیشین خود پافشاری می کرد. اگر می دانستم که چگونه متن بیانیه را بنویسم، باید مفصلاً از تمامی انجمن هایی که امضایی در آنها نداشتم با نام و نشان کناره گیری می کردم، اما نمی دانستم که از کجا می توانم فهرست کاملی از آنها بدست آورم.

شش سال مالیات سرانه ندادم. به همین خاطر یک بار به زندان افتادم، البته فقط یک شب. در آنجا، در حالیکه ایستاده بودم و دیوار های ضخیم سنگی ۶۰ یا ۹۰ سانتی، در چوبی و آهنی ۳۰ سانتی و شبکه ی فلزی مانع نور را نگاه می کردم نمی توانستم مانع شگفتی خود از حماقت نهادی شوم که با من طوری رفتار می کرد انگار که، فقط از جنس گوشت و خون و استخوانم، پس در نتیجه می تواند مرا زندانی کند.

با خود می گفتم [حکومت] بایستی در درازمدت به این نتیجه رسیده باشد که به زندان انداختن من بهترین نوع استفاده از گوشت و خون و پوست من است و هرگز به این فرصت نیندیشیده که بصورتی دیگر از وجود من استفاده کند. می دیدم که اگر دیواری از سنگ بین من و همشهریانم فاصله انداخته است، دیواری بسیار ضخیم تر و نفوذ ناپذیرتر در مقابل آنان وجود دارد که برای اینکه همچون من آزاد باشند، باید از آن عبور کنند.

حتی یک لحظه هم احساس در بند بودن نکردم و دیوارهای آنجا بنظم اتلاف سنگ و آهک رسیدند. حس می کردم انگار که تنها من از میان تمامی همشهریانم مالیاتم را پرداخته ام و بدهکار کسی نیستم. واضح بود که آنان نمی دانستند چگونه با من رفتار کنند، اما رفتارشان با من مشابه رفتار با اوباش بود. در هر تهدید و تشویق شان اشتباهی احمقانه وجود داشت، چرا که می اندیشیدند آرزوی اصلی من رفتن به آن سوی دیوار سنگی است. ازینکه می دیدم با چه دقت و تلاشی در را بروی تأملات و اندیشه های من می بستند، تأملاتی که بدون هیچ مانع و رادعی باز هم بدنبال آنان از زندان به بیرون می زدند، کاری جز تبسم از دستم برنمی آمد. همین تأملات بودند که واقعاً خطر اصلی بنظر

^۱ - در متن اصلی، دولت ترکیه آمده است.

^۲ - Confucius: قرائت لاتینی کونگ فو تسه، نام تاثیرگذار ترین فیلسوف چینی (۴۷۹-۵۵۱ قبل از میلاد)، بمعنی عالیجناب کونگ. بنیانگذار کنفوسیوس گرای. مطمئن ترین منبع آموزه های وی کتاب مکالمات یا "لون یو" می باشد که در ۱۸۹۰ منتشر شده است. تأثیرات رفتاری، فرهنگی، اخلاقی و تاریخی وی بر مردم چین، حتی تا دوران پس از انقلاب مائوئیستی نیز کاملاً مشهود بوده است. در طی این دوران وبویژه در دوره ی انقلاب فرهنگی، تصفیه های خونین وسیعی تحت عنوان کنفوسیوس زدائی بمثابه ی نمادی از ارتجاع و گرایش سنتی به جوهره ی سرمایه داری صورت گرفت.

^۳ - اولین اقدام ثرو پس از بازگشت به کنکورد و فراغت از دانشگاه، استعفا از کلیسا بود. توضیح اینکه هر کودک مسیحی همراه با غسل تعمیدی که می گیرد (Baptism)، رسماً عضو یکی از مذاهب موجود در مسیحیت می گردد. البته برخی فرق نوین مسیحی، غسل تعمید قبل از بلوغ را جائز نمی دانند.

می‌آمدند. چون دستشان به اندیشه‌ی من نمی‌رسید، به نتیجه رسیده بودند که کالبدم را مجازات کنند، درست همانند کودکان، که وقتی زورشان به کسی که می‌خواهند آزارش دهند نمی‌رسد، بسراغ سگش می‌روند. متوجه شدم حکومت بی عقل است، مانند زنی تنهاست همراه با جواهراتش که دچار ترس و دلهره شده، دچار هول است و دوست و دشمن را از هم تشخیص نمی‌دهد. به همین خاطر، ته مانده‌ی احترامم را نسبت به او از دست دادم و برایش متأسف گشتم.

می‌بینیم که حکومت هیچ گاه خود را عامدانه مخاطب ادراک فرد قرار نمی‌دهد، نه از نظر فکری و نه اخلاقی، بلکه تنها با جسم و حس وی مقابله می‌کند. حکومت به توانایی فوق العاده‌ای همچون هوش یا صداقت برتر مجهز نیست، مگر توان فیزیکی فوق العاده. من بدینا نیامده‌ام که زور را تحمل کنم. دلم می‌خواهد به سبک خودم تنفس کنم. بگذار ببینیم چه کسی در این زورآزمایی از همه تواناتر است؟ کدام نیرو برتر است؟ آنان تنها می‌توانند به "من"ی زور بگویند که از قانونی برتر از "من" اطاعت می‌کنم^۱. آنان مرا مجبور می‌سازند تا مانند خودشان باشم.

نمی‌توانم قبول کنم انسانهایی وجود داشته باشند که تحت فشار توده‌ای از انسانهای دیگر، به این یا آن شکل زندگی مجبور شوند. این دیگر چه نوع زندگی است؟ وقتی با حاکمیتی برخورد می‌کنم که می‌گوید "یا پول یا جان"، چرا باید باشتاب و سراسیمگی مالم را به او دهم؟ ممکن است حکومت درگیر مخمصه‌ای بزرگ باشد و نداند که چه کند؛ از من برایش کاری ساخته نیست. خودش باید اقدامی کند، "مثل من عمل کن. ارزش زانوی غم گرفتن ندارد". من که مسئول موفقیت عملکرد نظام اجتماعی نیستم. نظام اجتماعی، ارث پدری من نبوده تا من هم مدافع آن باشم. اما این را هم درک می‌کنم هنگامی که یک شاه بلوط و یک بلوط معمولی در کنار هم زیر خاک قرار می‌گیرند، هیچ یک دست روی دست نمی‌گذارند تا راه را برای رشد دیگری هموار کنند، برعکس هردو از قانون‌های خود پیروی می‌کنند، به بهترین وجهی که می‌توانند جوانه می‌زنند، رشد می‌کنند و شکوفه می‌دهند. تا اینکه یکی از آنان از روی تصادف سایه اش بر سر دیگری می‌افتد و او را خفه می‌سازد. اگر گیاهی نتواند مطابق سرشت خود زندگی کند، می‌میرد. انسان نیز.

شب زندان به حد کافی جالب بود و برایم تازگی داشت. وقتی وارد شدم زندانیان یکتا پیرهن سرگرم گپ زدن با یکدیگر بودند و رایحه‌ی شب از آستانه‌ی در سرک می‌کشید. اما زندانیان گفت: "یاللا بچه‌ها بیائید، وقت غل و زنجیر است". جمع با این حرف پراکنده شد. من صدای پایشان را شنیدم که به اطاقک‌های خالی خود برمی‌گشتند.

زندانبان، همبندم را این طور معرفی کرد: "همدم کار درست، بچه‌ی زبر و زرنگ." وقتی در را بستند، هم سلولی ام بمن یاد داد کلاهم را کجا آویزان کنم، و لوازم خود را چطور در آنجا مرتب کنم. اطاق‌ها ماهی یکبار با گل گیوه سفید می‌شدند، و البته این یکی سفیدترین شان بود. امکانات بسیار بسیار ساده‌ای داشت و احتمالاً تمیزترین آپارتمان شهر می‌توانست باشد. او طبعاً می‌خواست بداند از کجا آمده‌ام و چرا زندانی شده‌ام. وقتی جریان را به او گفتم، به نوبه خود همین سؤال را ازو پرسیدم، البته با این فرض که آدم درستی است، فرضی که همیشه به آن اعتقاد خواهم داشت. گفت: "می‌پرسی چرا؟ چون مرا به آتش زدن یک کاهدانی متهم کرده‌اند. اما من هرگز این کار را نکرده‌ام". تا آنجائی که می‌توانستم کشف کنم، احتمالاً قضیه به این شکل بوده است که در حال مستی در یک کاهدانی خوابیده و چپ‌ش را در آنجا چاق کرده است. و به این ترتیب کاهدانی آتش گرفته است. به زیرکی شهره بود و سه ماهی می‌شد که در انتظار دادگاه در آنجا منزل داشت. احتمالاً مدت طولانی تری را باید به همین خاطر در آنجا طی می‌کرد. اما با اینحال کاملاً سربراه و قانع بود، چرا که خوابگاهی مفت به چنگ آورده بود و حس می‌کرد که با او خوش رفتاری می‌شود.

پنجره‌ای را او اشغال کرده بود و من هم دیگری را. فهمیدم که انسان اگر مدت زیادی آنجا بماند، کار اصلی اش نگاه کردن به بیرون پنجره خواهد بود. چیزی نگذشت که با همه‌ی سوراخ‌سنبه‌هایی که در سلول باقی مانده بود آشنا شدم. فهمیدم زندانیان قبلی از کجا فرار کرده‌اند و کدام میله‌اره شده و تاریخچه ساکنین مختلف آن اطاقک چه بوده، چون کم‌کم متوجه شدم که حتی اینجا هم برای خود تاریخی دارد و نقل‌هایی که هرگز در آنطرف دیوارهای زندان بر سر زبانها نمی‌افتند. احتمالاً این تنها خانه‌ایست در شهر که ایباتی در آن به رشته نظم در می‌آیند و پس از آن به دیگران عرضه می‌شوند، اما رسماً به انتشار در نمی‌آیند. فهرستی طولانی از اشعار برخی مردان جوان که معلوم شده بود می‌خواسته‌اند فرار کنند بمن نشان داده شد. آنان با خواندن این اشعار از خود انتقام می‌گرفتند.

^۱ - ر.ک. پانوش‌های ۲ و ۴ صفحه‌ی ۹

از ترس اینکه مبادا همبندم را هرگز دوباره نبینم، تا جایی که می توانستم در مورد خودم به او نم پس ندادم. دریایان گپ و گفت، جای خوابم را نشان داد و خاموش کردن چراغ را بمن سپرد.

دراز کشیدن یک شبه در آنجا مانند سفر به سرزمینی دوردست بود که هرگز تصور رفتن به آن را نکرده بودم. بنظرم رسید که قبلاً هرگز صدای ساعت شهر و جنب و جوش های شبانه بیرون آن را نشنیده بودم، چرا که در اینجا با پنجره ی بازی خوابیده بودیم که پشت میله ها بود. انگار که روستای موطن ام را در قرون وسطی می دیدم، در حالیکه کنکورد ما بدل به یکی از شاخه های رود راین^۱ در آلمان شده بود، و تصاویر شهسواران و دژهای آنان از پیشاپیشم رژه می رفتند. آواهایی که در خیابان می شنیدم، اصواتی عادی نبودند، بلکه آوای شهروندان متشخص قدیمی آلمانی بودند. من بیننده و شنونده ی اجباری جنب و جوش هایی بودم که در آشپزخانه قهوه خانه کناری جریان داشت. تجربه ای کاملاً نو و کمیاب برای من!!

این نگاهی بود از نزدیک به شهر موطنم. من خود را تا حدی از جریانات شهرم باخبر می دانستم، اما قبلاً هرگز نهادهای آن را ندیده بودم. زندان یکی از نهادهای غیرعادی آن بود، چرا که شهر ما شهرکی روستایی بشمار می آمد و بعید بود که زندان هم داشته باشد. ازین پس بود که کم کم می فهمیدم ساکنان آن در پی چه چیزهایی می باشند.

فردا صبح، صبحانه امان از سوراخ در به داخل گذاشته شد، در ظرف حلبی چهارگوشی که یک لیوان بزرگ شکلات مایع به همراه نان قهوه ای و یک قاشق آهنی می توانست در خود جا دهد. وقتی صدا زدند که ظرفها را برگردانید، آنقدر بی تجربه بودم که اضافه ی نان را برگردانم، اما رفیقم آن را قاپید و گفت که برای نهار یا شام آن را پس انداز کنم. کمی بعد گذاشتند تا برای علف چینی به مزرعه ای در همسایگی بروم که کار هر روزش بود و تا ظهر هم برنمی گشت. به همین خاطر با من خداحافظی کرد و گفت که شک دارد مرا دوباره ببیند.

شخصی بخاطر من دخالت کرده بود و مالیات را پرداخته بود. آزادم کردند. وقتی از زندان بیرون آمدم برداشتم این نبود که در زندگی مردم تغییرات بزرگی رخ داده است، تغییراتی از آن دست که هر زندانی جوانی، پس از سالها حبس در هنگام بیرون آمدنش از زندان، با گامهایی لرزان و موهایی خاکستری حس می کند. با این وجود تحولی در صحنه ی شهر، ایالت و کشور بنظرم آمد که بزرگتر از هر تغییری بود که می توانست طی این مدت کوتاه بوجود آید. علاوه بر اینها توانستم حاکمیتی را که زیر سایه اش زندگی کرده بودم از آن هم واضح تر و شفاف تر ببینم. فهمیدم مردمی را که بین شان زندگی می کردم تا چه حدی می شود بعنوان همسایگان و دوستانی خوب بر رویشان حساب کرد. دریافتیم دوستی شان تنها برای روزهای خوشی است^۲، اصلاً میلی به درستکاری ندارند، سرشت شان به همراه پیش داوری ها، تعصبات و خرافاتشان، آنچنان از من دور است گویی که سرشت چینی ها و مردم مالزی.

مردم بطور عام، در فداکاری هایشان برای بشریت، دست به هیچ خطری نمی زنند، حتی در حد اموالشان. در نهایت اینکه، خیلی هم شریف نیستند، بطوریکه با دزد همان گونه رفتار می کنند که دزد با آنان و امیدوارند با کمک برخی مراسم مذهبی ظاهری، قدری نماز- روزه، دعا و پرسه زدن گهگاهی در یک مسیر سراسر است، بی خطر، اما بی فایده؛ روح خود را نجات بخشند. شاید این قضاوت در مورد آنان قضاوتی خشن باشد، چون باور دارم که بسیاری از آنان از داشتن نهادهای بنام زندان در روستایشان بی خبرند .

در روستای ما قبلاً رسم بود وقتی بدهکار فقیری از زندان آزاد می شد، آشنایانش برای خوشامد گویی به او، انگشتانشان را بصورت متقاطع به نشانه میله های پنجره ی زندان بر روی هم می گذاشتند و از پشت آنها می گفتند: "خوش آمدی". اما این بار همسایگانم در مورد من این گونه برخورد نکردند، در عوض اول مرا و بعد یکدیگر را نگاه کردند، انگار که از سفری دور و دراز برگشته ام. وقتی که بزندان افتادم، به کفاشی

^۱ Rhine - رودخانه ای در اروپای غربی که از کوههای آلپ سوئیس و اطیش و فرانسه سرچشمه می گیرد، ۱۳۲۰ کیلومتر راه طی میکند و از آلمان و هلند رد می شود تا به دریای شمال بریزد. بسیاری از آبادی های آلمان قدیم درکنار این رود بنا شده اند.

^۲ - سعدی : به دیناری چو خر در گل بماند --- و الحمدی بخواهی صد بخوانند.

رفته بودم تا کفش تعمیری ام را تحویل بگیرم. صبح روز بعد وقتی که آزاد شدم، براه افتادم تا کارم را تمام کنم و بعد با کفش های پوشیده، خود را به ضیافت ذغال اخته ها میهمان کردم. ذغال اخته هایی که بی صبرانه در حسرت دستان مشتاق من بیتاب شده بودند، و چون اسیم در مدت کمی زین و یراق شد، تنها نیم ساعت بعد در میان یک بیشه ی ذغال اخته بودم که بر روی یکی از بلندترین تپه هایمان قرار داشت، تنها سه کیلومتر دورتر. اینجا بود که حاکمیت، دیگر در هیچ عرصه ای حضور و بروز نداشت.

این بود کل ماجرای زندان های من !!!

هرگز از پرداخت عوارض راه سازی خودداری نکرده ام، چون هر قدر مایلیم که رعیت بدی باشیم، به همان میزان هم، خواهانم که همسایه ی خوبی باشیم. در مورد پشتیبانی مالی از مدارس هم بگویم که، هم اکنون در حال انجام وظیفه خود بعنوان معلم هم ولایتی هایم می باشیم. هیچ مورد خاصی در پرونده ی مالیاتی ام وجود ندارد که علت آن خودداری من از پرداخت آن باشد. بزبانی ساده تر تنها آرزومندم که از پشتیبانی و ابراز وفاداری به حاکمیت خودداری کنم، از حوزه اقتدار آن خارج شوم و بطور مؤثر دامن خود را از دور نگهدارم. بر سر آن نیستم که ردّ دلار مالیاتم را پی گیری کنم که تا به کجاها می رود (البته اگر می توانستم)، مگر اینکه مستقیماً با آن برده ای یا تنگ "سر پر"ی خریده شود تا کسی را با آن بزنند - دلار بی گناه است - در عوض اما، در اندیشه ی ردّیابی آثار پشتیبانی و وفاداری ام می باشیم. در واقع به شیوه ی خود، در سکوت به حاکمیت اعلام جنگ می کنم، با این حال، آنطور که معمول است هنوز هم تا آنجائی که می توانم از مزایای حکومت استفاده می کنم.

اگر دیگری هستند که بدلیل همدردی با حکومت، مالیات درخواستی از مرا می پردازند، آنان فقط آنچه را که قبلاً در مورد خودشان عمل کرده اند انجام می دهند، یا بدتر از آن، بی عدالتی ای را ترویج و تشویق می کنند که حتی بیشتر از نیاز حاکمیت است. اگر مالیات را بخاطر علاقه ی بیجا به بدهکار مالیاتی، می پردازند تا اموالش را نجات دهند یا مانع به زندان بردنش شوند، به این دلیل است که بدرستی نیندیشیده اند تا چه حدّ به احساسات شخصی شان اجازه داده اند تا مانع خیری عمومی شوند.

پس موضع من در حال حاضر چنین است. اما انسان نمی تواند بروی این نقطه نظر زیاد پافشاری کند، به این دلیل که ممکن است عملکردش، بواسطه لج بازی با اعتقادات مردم، یا دنباله روی بی جهت از آنان منحرف شود. باید به وی فرصت داد تنها آنچه را که متعلق به خود و زمانه ی خود می باشد انجام دهد.

گاهی اوقات فکر می کنم، این مردم نیت شان خیر است، تنها ناآگاهند. اگر راه و چاه را می دانستند، حتماً بهتر ازین عمل می کردند. با خود می گویم چرا وقتی همسایگان میلی به آزار تو ندارند، با کار هایی همچون مالیات ندادن مجبورشان میکنی که از طریق دولت شان با تو برخورد کنند و به این ترتیب رنجشان می دهی و مزاحم شان می شوی؟ اما دوباره که فکر می کنم می بینم این توجیه درستی نمی تواند باشد برای اینکه من هم همچون آنان رفتار کنم، یا اینکه بگذارم همسایگانم رنج بسیار بیشتری را از نوعی دیگر تحمل کنند. باز هم گاهی اوقات از خودم می پرسم وقتی میلیون ها انسان بدون تند ی و خشونت، بدون سوء نیت، بدون هر احساس شخصی، از تو فقط نیم دلار مالیات^۱ ناقابل درخواست می کنند، چرا خودت را در برابر آسیب این نیروی بی رحم غالب قرار می دهی؟ البته با دانستن این نکته که آنان نمی توانند حرفشان را پس بگیرند یا تغییر دهند (چونکه قانون اساسی شان نیز اجازه ی اینکار را نمی دهد) و از سوئی دیگر، بدون اینکه بتوانی از هر گروه میلیونی ای همچون آنان، برای ندادن مالیات و اعلام نا حق بودن آن، فرجام بخواهی.

در برابر سرما و گرسنگی، باد و امواج دریا نمی توانی این چنین لجوجانه مقاومت کنی، بلکه به آرامی و در سکوت به هزاران ضرورت و نیروی مشابه تسلیم می شوی. در واقع دستت را به لانه ی مار فرو نمی کنی. اما دقیقاً به نسبتی که من این نیرو (دولت-ملت) را کاملاً بی رحم ندانم، بلکه بخشی از آن را انسانی بینم و نیز بپذیرم همانطور که پیوندهایی با ده ها میلیون انسان ملت های دیگر دارم، با این میلیون ها نفر نیز - نه به عنوان اشیایی صرفاً بی جان یا بدون احساس بلکه بمنزله ی هموع و همسایه - پیوند دارم، متوجه خواهیم شد که آن فرجام خواهی ظاهراً

^۱ - در متن اصلی چند شیلینگ آمده است.

ناممکن، امکان پذیر است، قبل از هر کاری و بیدرنگ، توسط خود آنان از حکومت و سپس توسط آنان از خودشان. اما اگر عمداً دستم را به داخل لانه مار فرو کنم، شکایتی از مار و یا خالق مار نباید داشته باشم، و تنها باید خودم را سرزنش و متهم کنم.

اگر می توانستم خود را مجاب کنم که حق دارم انسانها را همانطور که هستند بپذیرم و با آنان همانطور رفتار کنم و بدلالی، برخلاف خواسته ها و انتظاراتم از آنچه که من و آنها باید باشیم عمل کنم، آنگاه مانند یک مسلمان و جبری مؤمن^۱، باید تلاش می کردم که با حوادث همانطور که هستند بسازم و بگویم که خواست، خواست خداست، وازین بالاتر، تفاوتی است بین مقاومت در برابر این نیرو و مقاومت در برابر یک نیروی مطلقاً حیوانی یا طبیعی، چرا که می توانم در برابر این پدیده با قدری اثربخشی مقاومت کنم، اما نمی توانم مانند اورفئوس^۲ متوقع باشم که طبیعت سنگ ها، درختان و جانوران را تغییر دهم.

میل ندارم که با هیچ ملتی یا مردمی به نزاع برخیزم. دوست ندارم مته به خشخاش بگذارم تا ظرایف تفاوت ها را مطرح سازم یا خود را برتر از همسایگانم معرفی کنم. جای آن است بگویم بیشتر اوقات حتی بدنبال بهانه هایی برای تبعیت از قوانین ارضی حکومت هستم. و حتی بالاتر از آن، آماده ام که با این قوانین خود را همساز کنم. در واقع در این نقطه ی حساس برای شک کردن به خود دلیل دارم، و هر ساله همین که مأمور مالیات سر می رسد، خودم را مایل به مرور مجدد اعمال و مواضع دولت های ایالتی و مرکزی و احوالات مردم می بینم تا پیش زمینه ای برای اطاعت از حکومت کشف کنم.

**" وطن را همچون دلبندمان پاس داریم
و گاهی که با وجود نثار عشق و تلاش،
از ادای حرمتش نومید می گردیم،
نیکوتر آنکه به فرجام کار اندیشه کنیم،
و جان را با عمق وجدان و دین آشنا سازیم،
نه با تمنای زر و زور "**

معتقدم حکومت بزودی قادر خواهد بود با اقدامات مثبت خود مرا از تمامی این گونه فعالیت هایم بازدارد و آنوقت است که من وطن پرستی بهتر از دیگر هموطنانم نخواهم بود، زیرا دیگر نیازی به این تمایز وجود نخواهد داشت. با نگاهی حداقلی، قانون اساسی با تمامی اشکالاتش، قانونی بسیار خوب است، قانون و دادگاه ها بسیار محترم اند، حتی همین حاکمیت و دولت آمریکا از جنبه های مختلفی، بسیار ستایش برانگیز و نادر است که باید شکر گزارش بود.

بسیاری از مردم نیز، این نهادها را به همین صورت توصیف کرده اند. اما اگر کمی حداکثری تر مسائل را ببینیم، اینها همان نکاتی اند که قبلاً شرحشان رفت. اگر باز هم حداکثری تر نگاه کنیم و از بالاترین نقطه قضایا را ببینیم چه کسی خواهد گفت که این نهادها چه هستند ؟ یا اینکه آیا اصلاً ارزش نیم نگاهی را دارند یا خیر ؟

^۱ - good Mussulman and fatalist : می بینیم که در روزگار نویسنده، برای غربیان، مسلمان "هم ارز" جبر گرا معرفی شده است.

^۲ - Orpheus : شخصیتی تاریخی بعنوان بنیانگذار ارفیسم یا شخصیتی کاملاً اساطیری. حضور وی در ادبیات و هنر باستانی یونان بشکل آوازه خوانی است که با غزلیاتش، آنچنان شگفت آور می خواند و می نواز که حیوانات وحشی را با موسیقی خود مهیوت می سازد و بدین ترتیب امکان می یابد که هویت و ذاتشان را اصلاح نموده و تغییر دهد. وی از دنیای زیر زمینی مردگان بازدید می کند و خدای این دنیا را مجاب می سازد که همسرش یوریدیک را از دنیای مردگان آزاد کند. اما به این دلیل که به قولش مبنی بر نگاه نکردن به سیمای همسر، تا زمانی که به دنیای زندگان نرسیده اند وفا نمی کند، مجازات می گردد و او را دوباره از دست می دهد. ارفیسم (Orphism) مشرب و آئینی عرفانی در یونان باستان است که در قرن هفتم یا ششم قبل از میلاد و بر اساس اشعار منسوب به ارفئوس بوجود آمد (هم اکنون اثری ازین اشعار در دست نیست). تاکیدش بر وجود نیروهای خیر و شر در طبیعت انسان و ضرورت نجات انسان از پاره ی شرارت آمیز وجود خود بکمک تزکیه اخلاقی و آداب مذهبی در طی یک رشته تناسخ های متوالی می باشد. در قرن پنجم تا سطح یک رشته خرافات نزول می یابد. اما اندیشه های اصلی و عمیق موجود در این دین توسط افلاطون و پیندار (Pindar)، شاعر غزل سرای یونانی، مصداق بی نظمی یا فقدان خویشتن داری، در گذشته در ۴۴۳ قبل از میلاد) درک می شود. آرمانهای برجسته ی آن، بعد ها با اساطیر پیش پا افتاده و بدوی ممزوج شدند و توسط کشیشان و کلاه برداران مورد سوء استفاده قرار گرفتند.

و اما دولت. دولت ارزش زیادی برای من قائل نیست و من هم کمترین ارزش ممکن را برای آن قائل ام. من لحظات زیادی از عمرم را در زیر سایه اش نمی گذرانم، حتی در همین دنیا. اگر شخصی بی اندیشه، بی تصور و خیالات وجود داشته باشد – که این وضعیت هرگز نمی تواند مدت زمان درازی برایش ادامه یابد – حاکمان یا مصلحین بی خرد هرگز نمی توانند برایش مزاحمتی مهم بوجود آورند .

می دانم که بیشتر افراد عامی با من اختلاف نظر دارند، اما اتفاقاً آنانی که زندگیشان برحسب حرفه، وقف مطالعه ی این موضوعات یا مشابه آنهاست، یعنی از خواص اند، مرا بسیار کمتر از عامه ی مردم قانع می سازند.

دولتمردان و قانونگزاران که کاملاً در چهارچوب نظام سخن می گویند، هرگز بطور شفاف به گفته هایشان اعتقاد ندارند. آنان از حرکت دادن جامعه ی ایستای کنونی سخن می رانند، اما خود بهتر می دانند که بدون همین جامعه فعلی هیچ تکیه گاه دیگری ندارند. اینان ممکن است انسانهایی با تجربیات و تمایزات خاصی باشند و بی شک سیستم های هوشمندانه و حتی مفیدی اختراع کرده باشند که ما بخاطرشان صمیمانه تشکر می کنیم، اما تمامی ذکاوت و فایده مندی شان در چهارچوب مشخصی قرار می گیرد که دارای ابعاد گسترده ای نیست. اینان عادت دارند فراموش کنند که دنیا با سیاست و مصلحت گرایی اداره نمی شود. شخص آقای **ویستر**^۱ هرگز پشت سردولت قدم برنمی دارد و مسئولیت هایش را بعهده نمی گیرد و به همین خاطر مجاز نیست که از سوی او و در موردش، با صلاحیت سخن گوید. سخنانش برای قانون گزارانی خردمندانه است که در اندیشه ی اصلاحات اساسی در دولت موجود نیستند، اما در نظر متفکران و آنانی که برای تمامی زمانها قانون می گذارند، او هرگز یکبار هم لحظه ای به این موضوعات فکر نکرده است.

من از وجود کسانی باخبرم که حدس های خردمندانه و نیک نفسانه شان، حدود و ظرفیت پذیرش اندیشه "وی" را بزودی افشاء خواهند ساخت. با این وجود، در مقایسه با مشغولیات بی ارزش اکثر اصلاح طلبان و نیز در مقایسه با خرد و فصاحت باز هم بی ارزش تر عامه ی سیاستمداران، سخنان او تنها سخنان بارزش و خردمندانه ی موجود است، و ما بخاطر وجود او، خدا را شاکریم. در مقایسه با دیگران، همیشه قوی، اصیل، و بالاتر از همه، اهل عمل تر است. با این همه، کار های وی از روی خرد یا مصلحت اندیشی سازشکارانه است. **اما حقیقت**، همیشه خود را با خودش سازگار و یکدست می کند، از خود الگو می گیرد و علاقه ای به کشف و افشای عدالتی ندارد که ممکن است با بی عدالتی سازش کرده باشد. حقیقت خود را با این ها مقایسه نمی کند. ویستر بخوبی سزاوار عنوان "مدافع قانون اساسی" است – البته همین لقب را نیز دارد – واقعاً قرار نیست که هیچ حرکتی از سوی او بجز حرکات دفاعی انجام پذیرد. وی رهبر نیست، بلکه رهرو است. رهبرانش مردان ۱۷۸۷ هستند^۲. وی

^۱ Daniel Webster: حقوق دان و سیاست مرد آمریکایی، درگذشت: ۱۸۵۲.

^۲ – مردان ۱۷۸۷: در سال ۱۷۸۷ با تشکیل جلسه ی کنگره ی آمریکا برای ایجاد دولتی مقتدر، قانون اساسی آمریکا به تصویب رسید. نویسندگان و تصویب کنندگان قانون اساسی آمریکا در تاریخ این کشور به "پدران بنیانگذار" شهرت دارند. بر طبق قانون اساسی، سیزده ایالت آمریکای شمالی دارای حکومت خودمختار شدند. نمایندگان کنگره با در نظر گرفتن حداکثر آزادی فردی برای محدود کردن قدرت بیش از حد حکومت مرکزی در قانون اساسی، حق داشتند درموارد ضروری، از طریق گفتگو و نه از طریق ستیزه و براندازی، نه تنها قوانین عادی بلکه قانون اساسی را نیز تغییر دهند، آنچنانکه قانون اساسی فعلی آمریکا چیزی نیست جز هفت اصل و ۲۷ اصلاحیه که از سال ۱۷۹۱ تا ۱۹۷۲ طی شانزده بار اصلاح، به آن اضافه شده اند.

در این قانون اساسی، حکومت ابد مدت فرض نشده بود، بلکه حق تغییر حکومت بطور مطلق به شهروندان داده شده بود و شهروندان مجاز بودند که ابتدا با امکاناتی که در قانون اساسی پیش بینی شده، به تغییر و برکناری بخشی از حاکمیت یا کل آن اقدام کنند و در صورتی که حاکمیت بخواست مردم تمکین نمی کرد، حق داشتند با استفاده از حق حمل یا مالکیت سلاح هرگاه که لازم باشد با توسل به آن بتوانند در برابر حکومت نا صالحی که با روش های قانونی کنار نمی رود بایستند، مقاومت ورزند، به عقب نشینی وادارش کنند یا در نهایت آن را براندازند. قانون گزار بدین وسیله خواسته بود تا مانعی همیشگی در مقابل تمرکز ناسالم قدرت حاکمه پیش بینی کند و بدین وسیله با مراقبی همیشگی همچون مردم مسلح و نیز عدم انحصار نیروهای مسلح، حاکمیت را دائماً در معرض تحدید، تجدید، تحول و نقد قرار داده و از منافع واقعی و دراز مدت هیئت حاکمه و مردم حفاظت نماید. جهت آشنایی با فضای حاکم بر این قانون دو اصلاحیه در اینجا می آید:

اصلاحیه اول (۱۷۹۱): کنگره در خصوص ایجاد مذهب، یا منع پیروی آزادانه از آن، یا محدود ساختن آزادی بیان یا مطبوعات یا حق مردم برای برپایی اجتماعات آرام و دادخواهی از حکومت برای جبران خسارت، **هیچ قانونی** وضع نمی کند.

اصلاحیه دوم (۱۷۹۱): **داشتن یک نیروی منظم شبه نظامی مردمی** که برای امنیت یک ایالت آزاد ضروری باشد و حق مردم برای حمل و نگهداری اسلحه محترم شمرده می شود.

لازم بذکر است بیانیه ی استقلال آمریکا در ۴ جولای ۱۷۷۶ به تصویب رسید. سیزده ایالت این بیانیه را امضاء کردند که اسامی شان به این شرح است: نیوهمپشایر، ماساچوستز، کانکتی کت، نیویورک، پنسیلوانیا، نیوجرسی، مرلند، دلهور، ویرجینیا، کارولینای شمالی، کارولینای جنوبی، جورجیا و "رد ایلند".

می‌گوید: "من هرگز تلاش نکرده‌ام، هرگز پیشنهاد نکرده‌ام، هرگز پشتیبانی از تلاشی نکرده‌ام و نخواهم کرد که شالوده‌های اصیل و اولیه‌ی اتحاد ایالات مختلف را تهدید کرده و برهم زند." وی در ادامه، در توجیه مجوزی که قانون اساسی به برده داری داده است می‌گوید: "چون این مجوز بخشی از یک مجموعه‌ی "جامع و مانع" و بی‌خدشه است، پس بهتر است آن را به حال خود واگذاشت."

وی علیرغم هوش و توانایی خاصش، قادر به بیرون کشیدن حتی یک مورد حقیقت از میان مفاهیم صرفاً سیاسی قانون اساسی نیست و چنان به آن قانون می‌نگرد، انگار که بعنوان شیئی بی مصرف کاملاً کنار گذاشته شده تا به نیروی خرد و زیرکی سیاستمداران دور انداخته شود – مثلاً در پاسخ به این سؤال که "انسان چه کاری لازم است در اینجا، در آمریکای امروز برای محو بردگی انجام دهد جز اینکه مجبور شود به ماجرایی و خطر دست زند؟، یا اینکه در هر صورت، ازین قانون اساسی، چه ضابطه‌ی اجتماعی جدید و فوق العاده‌ای ممکن است حاصل شود؟"، وی در حالی که اعتراف میکند بعنوان فردی غیردولتی و با حفظ حریم خصوصی خود و بصورت کلی سخن می‌گوید مجبور می‌شود که پاسخ‌هایی چنین یاس آور صادر کند: "روشی که دولت‌های ایالات برده دار با آن می‌خواهند بردگی را تداوم و نظام بخشند در جهت منافع و مصالح خودشان است. این روش بر اساس مسئولیت هاشان در مقابل رای دهندگان، قوانین عام مالکیت، بشریت، عدالت و در برابر خداست. نهاد‌هایی که در نقاط دیگر تشکیل می‌شوند و از درون نوعی انسان گرایی یا هر آرمان دیگری می‌جوشند هیچ تضاد و ربطی با آن روش‌ها و منافع و مصالح ندارند. آنان هرگز هیچ حمایت و تشویقی از سوی من دریافت نکرده‌اند و نخواهند کرد".^۱

آنانی که سرچشمه‌های ناب تر حقیقت را نمی‌شناسند، آنانی که جویباری بالاتر را جستجو نکرده‌اند، درکنار منبع زلال انجیل و قانون اساسی زانو می‌زنند و چه خردمندانه هم! آنگاه با فروتنی و احترام از آنها سیراب می‌گردند، اما دیگرانی که شاهدند آن آب از کجا به این آبگیر و آن دریاچه سرازیر است، باری دیگر "بارہ"ی سفر برمی‌گیرند و رو به سوی سرچشمه‌ای ناب‌تر، سلوک زائرانه‌ی خود را ادامه می‌دهند.

هیچ فردی در آمریکا دیده نشده که نبوغ خاصی در قانونگزاری داشته باشد. نوابغ در تاریخ جهان نادرند و خطیبان، سیاستمداران و فصحاء هزاران هزار، اما رئیس مجلس که باید سخنگوی منتخب درد های مردم در مقابل حکومت باشد^۲، تاکنون دهانش را باز نکرده است تا سخنی از او بشنویم، اوپی که قادر به حل و فصل بغرنج ترین مسائل روز است.

ما فصاحت را بخاطر فصاحت دوست داریم و نه بخاطر آن حقیقتی که بیان می‌کند یا آن شجاعتی که گوینده می‌تواند با گفتن حقیقت، به دیگران الهام بخشد. قانون گزاران ما هنوز تفاوت ارزشی آزادی تجارت را با آزادی انسان و نیز تفاوت اتحاد ایالات را با شرافت اخلاقی در پیشگاه یک ملت، فرانگرفته‌اند. اینان نبوغ و استعداد پاسخ به مسائل نسبتاً جزئی مالیات گیری، امور مالی، تجارت، تولید صنعتی و کشاورزی را دارا نمی‌باشند. اگر ریسمان هدایت ما را به دست حرفی و زبان بازی قانون گزاران کنگره سپرده بودند – زبان بازی ای که با تجربه‌ی بموقع و بجا و شکایات مؤثر مردم اصلاح نمی‌شد – آمریکا همین جایگاه فعلی‌اش را هم، در میان ملل دیگر بزودی از دست می‌داد. هرچند شاید مجاز به گفتنش نباشیم ولی انجیل مدت هجده قرن است نوشته شده، اما کجاست آن قانون گزار صاحب خرد و استعداد عملی لازم، تا فرصت را غنیمت شمارد و از نوری که انجیل می‌تواند بر روی دانش قانون‌گزاری بیافکند^۳ استفاده کند؟

^۱ – این نقل قول‌های خلاصه شده، پس از قرائت متن سخنرانی وی به متن اضافه شده است. (یادداشت مصحح متن انگلیسی)

^۲ – Speaker در فرهنگ انگلو ساکسون بمعنی سخنگوی مردم است و نه رئیس مجلس و نه برگزیده‌ی نمایندگان مجلس و نه بخشی از ساختار قدرت. او موظف است که در اسرع وقت، عریضه‌ها و شکایات مردم از قوای مجریه، قضائیه، و صاحبان قدرت را بصورت مستقیم به اطلاع بالاترین مقامات برساند و به این ترتیب سخنگوی مردم در برابر قدرت باشد. امروزه در عمل، رییس برگزیده‌ی مجلس این وظیفه را ایفا می‌کند.

^۳ – مانند دمیدن روح به کالبدی بی‌جان. مقایسه شود با نگاه حداکثری کلیسای قرون وسطی به مقولات حکومت و قانون. در نگاه ثرو به انجیل تمایز تاویل شناسی و شکل گرایی از یکدیگر، کاملاً مشهود است.

با کمال میل و رغبت از آنانی که می‌دانند و می‌توانند بهتر از من عمل کنند اطاعت می‌کنم و در بسیاری از موارد حتی از آنانی هم که نه بهتر از من می‌دانند و نه بهتر عمل می‌کنند پیروی می‌کنم – با این وجود اقتدار دولتی حتی از آن نوعی که مایلیم تسلیمش شوم هنوز هم اقتداری ناپاک است: بگذار صریحاً و کاملاً منصفانه بگویم: حاکمیت باید تأیید و رضایت محکومین خود را بدست آورد. او هیچ حق ویژه‌ای بر شخص من و اموال من ندارد، جز آنچه که بمیل خود به وی واگذار می‌کنم.

روند حرکت از سلطنت مطلقه، به یک نوع مشروطه و محدود آن و از سلطنت مشروطه به نظام مردم سالاری، در واقع حرکتی است بسوی احترام حقیقی به فرد. حتی آن فیلسوف چینی نیز تا آن حد خردمند بود که فرد را بمنزله‌ی شالوده‌ی امپراتوری ببیند.

آیا مردم سالاری آنطور که ما می‌شناسیم آخرین مرحله پیشرفت ممکن در ساختار دولت است؟ آیا ممکن نیست که گامی فراتر بسوی شناخت و سازماندهی حقوق بشر برداشت؟ تا زمانی که دولت، فرد را بعنوان قدرت برتر و مستقلی شناسد که تمامی قدرت و اقتدارش را از و ام گرفته است و مطابق با همین دیدگاه با وی برخورد نکند، هرگز حکومتی واقعاً روشن نگر و آزاد و رها وجود نخواهد داشت،

حکومتی حداقلی، که می‌تواند نسبت به همه انسانها منصف باشد، و با فرد، همچون یک همسایه، محترمانه رفتار کند، حکومتی که اگر عده انگشت شماری بی‌توجه به او زندگی کنند، نهراسد ازین که امنیت و آرامش اش دچار آسیب می‌شود. حکومتی که در کار این جماعت، دخالت بیجا نکند و از سوی آنانی که تمامی وظایف همسایگی و هم‌نوعی و هم‌چراغی^۱ را نسبت به دیگران بجا آورده اند احساس جاتنگی و محدودیت نکند. این است آن رویایی که همیشه به آن دلخوش ام. حکومتی که این چنین میوه‌ای می‌دهد و تا وقتی که میوه بعمل آید، بارش را تحمل می‌کند تا هر چه سریعتر آن را به زمین تحویل دهد، راه را برای حکومتی بازهم کامل تر و سرفرازتر هموار می‌سازد، حکومتی که من نیز در خیال، آن را تجسم کرده ام، اما هنوز در جایی ندیده ام!

^۱ - هم چراغی، تعبیری وام گرفته از احمد شاملو

نه خشونت مطلق

و

نه عدم مقاومت مطلق!

این است

" پاسخ استوار ثرو به شرارت های اجتماعی "

مایکل مه یز در کندوکاو خود بر روی شهرت سیاسی ثرو، تأکید می کند که وی در اواخر عمر از دیدگاه مقاومت مسالمت آمیز به طرفداری از " خشونت بمنزله ابزار جراحی شرارت از جهان " گرایش یافت. پیام مقاله ی " مقاومت در برابر دولت مدنی " که بعدها به " نافرمانی مدنی " شهرت یافت در این کلمات نهفته است : " اگر امسال قرار بود یک هزار نفر بدهی مالیاتی خود را نپردازند، اقدامی خشن و خونین نمی بود، همچنانکه برعکس، در صورت پرداخت، حاکمیت را قادر می سازند که اقدام به خشونت کند و خون بیگناهان را بریزد. " این سخنان در تضاد شدید با نظرات آشکار وی در مقالات بعدی اش می باشند.

" بردگی در ماساچوستز " که در ۱۸۵۴ بچاپ رسید، خواستار نابودی آن ساختارهای سیاسی و اجتماعی بود که بازگشت " آنتونی برنز " را به بردگی مجاز می شمردند، و " دفاعیه ای برای کاپیتان جان براون " که عنوان سخنرانی وی در ۱۸۵۹ بود بیانیه ای شدید اللحن تر بحساب می آمد : " آرزوی کشتن یا کشته شدن ندارم، اما شرایطی را پیش بینی می کنم که هردوی این ها از سوی من ناگزیر باشد.

برای درک این تغییر لحن چشمگیر، مقاله‌ی حاضر دو پرسش را مطرح خواهد ساخت: اصول بنیادی مقاومت مدنی ثرو چه بوده اند و آیا پس از تصویب قانون بردگان فراری در سال ۱۸۵۰، تغییری اساسی در باورهای وی بوجود آمد یا خیر؟ خواهیم دید که وی بدون توجه به هرگونه رنجی که او یا شهروندان ممکن است متحمل شوند، خود را ملزم به نجات قربانیان بی‌عدالتی می‌دید، و نیز اینکه وی در جستجوی یک رشته شگردهایی بود که به هدفش دست یابد، شگردهایی غیراز افراط و تفریط‌هایی همچون مقاومت منفی مطلق و نیز تخریب و انهدام کور.

در پایان مقال هم مشاهده خواهیم کرد که رویه‌ی بنیادی وی در راستای عدم مقاومت و خشونت، در دوران میانسالیش نیز تغییری نمی‌کند: هر اقدام مقاومت مدنی، پاسخی شخصی است به ستم که مستلزم نوع و شدتی از رفتار از سوی مقاومت کننده است. رفتاری که برای خود وی غیر معمول است. ثرو برای اینکه این باور در نظر اندیشه‌ورزان مقبول افتد می‌گفت **مقاومت باید در برگرفته‌ی یک مسئله‌ی اخلاقی جدی عمومی باشد**، که در آن، مردم و همچنین فرد، به هر قیمت ممکن بایستی به اجرای عدالت قیام کنند. وی معتقد بود که برده داری دقیقاً ازین گونه موارد است: **اخلاقی** است، چون مسائل بنیادین عدالت و آزادی شخصیت بشری را مورد خطاب قرار می‌دهد، **عمومی** است، چون بواسطه‌ی ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور تقویت و تحکیم می‌شود، و بالاخره **جدی** است چون سرکوب سازمان یافته‌ی یک ششم جمعیت ملت می‌باشد. ثرو در حالیکه معتقد نبود برای هر مورد بی‌عدالتی ضرورتاً باید پاسخی به آن داده شود، اما مصرانه اعتقاد داشت در صورتیکه شرایط محاط بر بی‌عدالتی و شرارت مستلزم این باشد که هر فرد بنوبه‌ی خود "عامل بی‌عدالتی نسبت به دیگران" باشد، همان اقدام و پاسخ یادشده الزامی خواهد شد.

بنابر این وی حس می‌کرد که هر چند خود و همسایگانش برده ندارند اما "شرافت بی‌طرفانه شان" به دوام بردگی کمک می‌رساند و در نتیجه دامن تمامی شان را در این ستم بزرگ آلوده می‌سازد. وی بر این باور بود که پاسخ اخلاقی تنها در مقاومت‌هایی است که هدف نهایی شان نابودی نهاد بردگی است.

مقاومت در برابر شر، یا همان ابزار دستیابی به هدف، می‌تواند جدای از اهداف عینی نهایی اش، از منظر اخلاقیات درونی نیز مورد ارزیابی قرار گیرد، مثلاً ازین نظر که آیا با یک ضابطه‌ی اخلاقی خاص انطباق دارد یا خیر و نیز اینکه آیا اثربخش است یا نه و نیز اینکه تا چه حد به پیشرفتی عینی و قابل اندازه‌گیری دست یافته است. هنگامی که فردی، اخلاقی بودن مقاومتی را ارزیابی می‌کند، از ضابطه‌های بسیاری می‌تواند استفاده کند.

"عدم مقاومت" در ادیان مختلف برترین جایگاه اخلاقی را داراست که مفهوم آن نفی هرگونه کاربرد نیروی بدنی و فیزیکی حتی در صورت زیر حمله بودن می‌باشد. در آن سوی این طیف، اعتقاد به اثربخشی و اهمیت نتایج عینی قرار دارد. و اینکه هدف وسیله را توجیه می‌کند، بخصوص هنگامی که قربانیانی بیگناه و بی‌دفاع درانتظار نجات یافتن از رنجشان باشند. البته راه مطلوب، راهی است که هم اخلاقی و هم مؤثر باشد. اما در دنیای واقعی، اقدامات اخلاقی، اغلب بی‌نتیجه یا کم‌نتیجه اند و آنانی که در برابر شرارت مقاومت می‌ورزند، خود می‌باید تصمیم بگیرند که کدامیک از دو انتخاب یعنی بهبود شرایط زندگی یا رعایت ضابطه، اهمیت بیشتری دارد.

ثرو همانند اکثر اندیشمندان، تنش بین اصول و اثربخشی را بصورت مکانیکی حل نکرد. از دید اعتقادی، فردی بود در جستجوی برترین خیر و از نظر خلق و خو بدنبال نتیجه بود.

می‌گوید: "نباید وقف خودم باشم، بلکه باید در راه خدا عمل کنم، و همین نکته است که همیشه خیر است." اما این گفته را با نکته‌ای دیگر تعدیل می‌کند، "راه دیگری برای موفقیت بجز راه او {راه مسیح} وجود دارد هنوز مسائل دشوار بسیار زیادی در انتظار حل شدن وجود دارند، و ما باید بین روح و ماده، به نوعی از زندگی بشری در حد توان مان، توجه کنیم." هنگامی که با مسئله پیچیده‌ی بردگی روبرو می‌شد، از میان تمامی پاسخ‌های ممکن، آنهایی را انتخاب می‌کرد که احساس می‌نمود هم مؤثر و هم اخلاقی اند.

ویلیام رابرت میلر، فعال اجتماعی و محقق عضو کمیته "آشتی"، راه‌های پاسخ به شرارت را در سال ۱۹۶۴ در کتاب خود مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. میلر در کتابی بنام "برداشت مسیحی از عدم خشونت" شش سطح پاسخ را شناسایی می‌کند: عدم مقاومت، مجاب‌سازی، اعمال فشار، مجبورسازی، بکاربردن زور بازدارنده و در آخر خشونت. مرور مقاومت‌های ثرو با توجه به تعاریف میلر، امکان تبیین ضوابط اخلاقی

مورد استفاده ی وی را در مبارزه اش برضد بردگی فراهم می کند و نقشی را که " اثربخشی " در انتخاب روش هایش ایفا کرده فاش می سازد. سه شیوه ای را که وی مکرراً مورد استفاده قرار داد عبارت بودند از مجاب سازی، اعمال فشار و مجبور سازی که تمامی شان شگردهایی روانی اند و نه فیزیکی.

مجاب سازی، برای متقاعد کردن دیگران به تغییر پندارها و کردارهایشان، متکی به گفت و شنید و هشدار می باشد. ثرو مقالات و سخنرانی های ضد بردگی خود را خطاب به برده داران دور از دسترس که مورد تأیید و پشتیبانی شرارت خود بودند مطرح نمی ساخت، بلکه روی سخن اش با مردمی بود که باور داشت می تواند ایمانشان را تغییر دهد، یعنی مردم جامعه مشترک المنافع ماساچوستر که حمایتشان از وضعیت موجود، پشتیبان بردگی بود. هریک از مقالات " مقاومت در برابر دولت مدنی "، " بردگی در ماساچوست " و " دفاعیه ای برای کاپیتان جان براون " همگی تلاشهایی بودند در جهت درهم شکنی بی تفاوتی همین شمالی ها و تشویق آنان به تضعیف سیستم سیاسی ای که آن تباهی را مجاز می شمرد. از دیدگاه وی تهاجم موفق بر علیه حاکمیت، ضرورتاً همان انقلابی است که بردگی را پایان می بخشد. در " مقاومت در برابر دولت مدنی " خواستار خرد و وجدان همشهریانش شد. رابطه ی بین فرد و حاکمیت را نقد کرد. با شاهد آوردن تجربه شخصی زندانی شدن یک شبه اش بخاطر نپرداختن مالیات، راه هایی غیر خشن اما مؤثر برای برخورد با قوانین ظالمانه پیشنهاد کرد.

در " بردگی در ماساچوست " بی طرفی کمتری داشت. وی با تأکید بر روی هویت انسانی آنتونی برنز بر بی عدالتی ناشی از بازگشت وی به بردگی و تخطی گردشکار حقوقی این محکومیت از یکی از قوانین جامعه ی مشترک المنافع ماساچوستر توجه نشان داد. ثرو با استفاده از عباراتی همچون " بردگان شکار شده با سگان " و " شلاق خوردگان تا سر حد مرگ "، و معادل گرفتن بردگی با تبدیل آدمیان به سوسیس، بطور چشمگیری بر روی وحشت ناشی از بردگی تأکید نمود. در " دفاعیه ای " که عاطفی ترین مقالات سه گانه وی است، تلاش دارد تا بکمک نقل تنفر براون از جنگ، افکار عمومی را از تقاضای بزدلانه و عاجزانه ی کاهش فشار بر روی او، به شخصیت استوار خود وی معطوف کند و با تشریح شجاعت، شخصیت و اخلاقیات وی که حتی مورد تأیید دشمنان جنوبی براون نیز بود سعی کرد تا این ویژگیها را در انتظار مطرح سازد. در تمامی این مقالات از بیانی قوی، زنده و حتی اغراق آمیز استفاده کرد تا اندیشه، عواطف و وجدان مخاطبینش را فرا خواند و مجبورشان کند تا به حاکمیت فشار آورند.

فشار و مجبور سازی، به اقداماتی اشاره می کنند که فراتر از اعمال نمادین، اعتراض و مجاب سازی است. فشار عملاً مانع آزادی مخالفان مبارزین نمی شود. این شگرد با مقاومت کنندگان آغاز می گردد و معمولاً به شکل خودداری از همکاری است : مثلاً خروج اعتراضی، تحریم، استعفا و اعتصاب. از سوی دیگر، مجبور سازی که شامل شگردهایی از قبیل ایجاد مانع در برابر روند کاری سیستم قضایی می باشد، گستاخانه تر است. این نوع برخورد، مزاحم آزادی و آرامش مخالفان است و هنگامی که بدون کاربرد خسونت، تحول بوجود می آورد، نوعی از پذیرش ناگزیر را تحمیل می کند.

ثرو در گفتار و کردار خود، هم از فشار و هم از مجبور سازی استفاده کرد. هنگام بحث از مقاومت در برابر حاکمیت مدنی از شگردهای فشار پشتیبانی می کند: قانون را زیر پا بگذارد، از کارت استعفا کن. در " بردگی در ماساچوستر " خواستار استعفا ی قضات شد، بر علیه روزنامه های حامی حکم بازگشت آنتونی برنز به بردگی، اعلام تحریم کرد و پیشنهاد نمود که ماساچوستر از اتحادیه ی ایالات کناره گیری کند: " بهتر است حاکمیت اتحاد خود را با برده دار برهم زند. بهتر است تا وقتی که ایالت برده دار انجام وظایفش را عقب می اندازد، یک یک مردم تعهد و همبستگی خود را با او زیر پا بگذارند.

اقدامات ثرو الگوی فشار و مجبور سازی نیز بودند. با خودداریش از پرداخت مالیات سرانه، خود را از دایره ی پشتیبانی مالی حکومتی که بردگی را روا می دارد خارج ساخت و با همکاری اش در شبکه راه آهن زیرزمینی^۱ " حقوق مالکیت " برده داران را زیر پا نهاد تا بردگان بتوانند به جایی سفر کنند که دست صاحبانشان به آنان نرسد. وی حتی با کمک به یکی از پیروان جان براون یعنی فرانک مریام برای فرار به کانادا پس از شبیخون به " هارپرز فری " و نیز با شرکت در بلوای سوم آوریل جهت جلوگیری از دستگیری فرانکلین سن بورن که در رابطه با شبیخون براون تحت تعقیب کلانتران ایالات متحده بود، مانع اجرای عدالت شد.

ثرو بعلت اینکه اقدامات مستقیم غیرخشن را، هم اخلاقی و هم قاطع می دید، مکرراً از آنان استفاده می کرد. درست تا آخر عمرش از برخی اشکال نافرمانی یا کناره گیری، شامل محکوم ساختن جنگ داخلی پشتیبانی و به آنها اقدام نمود و در این مورد خاص معتقد بود که این جنگ بیشتر بخاطر حفظ موجودیت اتحادیه ی ایالات متحده است تا پایان دادن به بردگی. هرچند شدت بر روی مقاومت هایی که تجسم آشکار مجاب سازی، اعمال فشار و مجبورسازی بودند تکیه داشت، اما از شیوه های دیگر میلر برای مقابله با شرارت یعنی: عدم مقاومت، زور و خشونت

ناب طرفداری نکرد.

عدم مقاومت آنطور که میلر بیان می کند پاسخی روحی به شرارت است که با خودداری از انتقام همراه است. برادری مسیحی، عشقی که خدایی است و از سوی او می آید می باید مبنای تأم دلبستگی به عدم مقاومت باشد. کسی که مخالف مقاومت است، آزادانه، فعالانه و غالباً با تحمل رنج های بزرگ، خود را به مخالفان می رساند تا نه تنها رفتارشان را تغییردهد، بلکه قلب هایشان را نیز با عشق آشنا سازد. وی ممکن است رهیافت های غیر زورمندانه ی دیگری را نیز در پیش بگیرد تا دشمنان را به راه آورد، اما فقط به شرط اینکه این رهیافت ها با عشق همراه باشند. **طبیعی است که عدم مقاومت، شگردی مقطعی برای مصرف و سپس دور انداختن نیست، بلکه فلسفه ای است فراگیر تمامی وجود فرد.**

هیچ گونه مدرکی مبنی بر اینکه ثرو اصول عدم مقاومت را بنا به تعریف میلر قبول کرده باشد تاکنون وجود نداشته است. در هیچ یک از مقالات، وی به نجات برده دار و عشق به او اشاره نکرده است، در هیچ یک از مقالات، نتایج عینی نافرمانی مدنی کم اهمیت تر از اصول نهفته و بنیانی آن نبوده اند. در "مقاومت در برابر دولت مدنی" که به دیدگاه میلر بسیار نزدیک می شود، سعی دارد تا کاربرد اقدامات نامخرب را ارتقاء دهد و خواستار نافرمانی مدنی مدام، بجای انتقام گیری از حملات خشونت بار حکومتی شود. از دید معیارهای وی، مجازات های حکومتی، فقر و فاقه تحمیلی عمدی، زندانی شدن و حتی ترس از مرگ می باید با بردباری پرهیزکارانه ای تحمل شوند و نباید سبب قطع اقدامات پاپورزانه گردند. پرواضح است که با این نمونه های ناکافی نمی توان ثرو را بعنوان الگوی عدم مقاومت معرفی کرد: "با توام دولت! هر بلایی می خواهی بر سرزن، فرزندان، مادر و برادرم بیاور من دستورات را مو بمو اطاعت خواهم کرد..... تا شاید روزی فرا رسد که در حالیکه رخت عزای آنان را پوشیده ام، تو را به کوتاه آمدن قانع کنم". در اینجا است که عدم مقاومت را محکوم می کند: "بجای این کار، لازم نیست بگویم چه کبریتی در دست دارم و چه سیستمی است که بدست خود تلاش می کند خود را منفجر سازد، اما چون عاشق زندگی هستم، طرفدار نور و روشنایی می باشم، و اجازه می دهم که زمین تیره در زیر پایم بچرخد و رد شود".

رویه ی ثرو در مقابل عدم انتقام گیری در این دو مقاله، متفاوت بنظر می رسد، چون قربانیان خشونت حکومتی نیز متفاوت بودند. در "مقاومت در برابر دولت مدنی"، شخصی که انتخابش مخالفت با دولت است و می خواهد در برابر شرارت مقاومت کند، با اراده ی خود مجازات را می پذیرد تا یکپارچگی و همسازی اخلاقی خود را حفظ نماید، اما در "بردگی در ماساچوستز"، این افراد خانواده یا بطور کلی اجتماع اند که حکومت به آنها حمله می کند. ثرو عدم انتقام را در صورتیکه تحمل رنج غیر داوطلبانه باشد مردود می شمارد. وی همانند میلر معتقد بود که: "ما حق نداریم به مرز ایشار گام بگذاریم، ما حق نداریم از کسانی که در یک کشمکش اجتماعی متحد ما می باشند انتظار داشته باشیم خود را علی رغم میل و اراده اشان قربانی کنند". درگیر کردن دیگران با مخاطرات مربوط به خودمان وبدون اجازه ی قبلی از آنان، بمعنی تجاوز به شخصیت، حرمت و آزادی شان می باشد. ثرو متوجه بود که عدم مقاومت، هواداران صادقی نیز دارد، اما هنگامی به موضع آنان احترام می گذاشت که آن مواضع همواره برای خود آنان و دیگران تبیین شوند. "آنهايي که بارها از دیدن بردگی یکه می خورند، حقی دارند تا ازمرگ خشونت بار برده دار نیزمبهور شوند، اما نه دیگران. این گونه افراد از زندگی وی بیشتر از مرگش حیرت خواهند کرد".

اصول نجات قربانیان بی عدالتی برای ثرو آنچنان مسئله وجدانی ای بود که نه فقط توجیهی بر ردّ عدم مقاومت از سوی وی بود بلکه اظهارات متعدد "خشن" وی در مکتوبات پس از ۱۸۵۰ را نیز توضیح می دهد. در خاطرات روزانه خود در آوریل ۱۸۵۱ با خشم از برگشت توماس سیمز به بردگی چنین نتیجه می گیرد که: "باور ندارم شمال به این زودی ها با جنوب بخاطر این مسئله درگیر شود. در حال حاضر هنوز هنگام آن فرا نرسیده است که تاریخ سیاهکاری نژادی برروی صفحه ی پاک و درخشان کاغذ نقش برنندد". در ۱۸۵۴ وی به حمایت از محاصره ی شکست خورده ی دادگاه بوستون توسط شهروندان بمنظور جلوگیری از بازگشت آنتونی برنز به بردگی سخن گفت. در ۱۸۵۹، در "دفاعیه ای برای فرمانده جان براون" مقاله ی طولانی اش را با این جمله آغاز می کند: "این نظریه ی خاص جان براون بود که انسان حق آشکاری دارد

که بخاطر نجات برده، با توسل به زور مانع برده دار شود. من نیز با او در این مورد موافقم". و با این جمله مقاله را پایان می دهد که: " فکر می کنم برای یکبار هم که شده تفنگ ها و هفت تیرهای " شارپز" در راه آرمانی شرافتمندانه بکار رفته اند".

این مقالات، نوشته هایی اند که بسیاری از منتقدین آنها را " خشونت آمیز" توصیف کرده اند، چرا که ثرو در آنها کاربرد زور فیزیکی را تأیید کرده است. در حالیکه مریدان دربست عدم مقاومت، هرگونه نیروی فیزیکی را خشونت می بینند، واقعگرایانی همچون میلر، تفاوتی بین زور و خشونت قائل می شوند. اعمال زور عمل مستقیمی است که خود را بر یک موقعیت خشن فعلی و موجود تحمیل می کند و ممکن است به شکل رفع مانع، محدودسازی یا دخالت در یک اقدام خشن در حال انجام، تحقق پذیرد. اعمال زور از آن رو با خشونت تفاوت دارد که هدف اصلی اش خلاصی از یک وضعیت بد می باشد، نه صدمه زدن به اشخاص و نه نابودی اموال.

ثرو در اظهارات یاد شده در بالا، بر رهایی از موقعیت های ستمگرانه تأکید دارد. وی به دفاع از اقدامات فردی برای آزاد کردن برده و درعین حال خودداری از هرگونه توصیه به انتقام گیری از برده دار برمی خیزد. در اشاره به یورش جان براون، آنچنان مشتاق هدف نهایی یعنی آزادسازی تعدادی برده است که اهمیت صدمه به دیگران را به حداقل می رساند. در روزنگار مورخ ۲۲ اکتبر ۱۸۵۹ خود چنین آورده است: " اگر شاگرد مدرسه ای، در حالیکه خود را از یاد برده است، سراسیمه برای نجات همبازی غریق خود بشتابد و در سر راه خود کسی را بزمین زند چه باک؟". وی با ابراز اینکه تأثیرات شرارت، اجتناب ناپذیر و خارج از اراده و تصمیم اند، اقدام جان براون را توجیه می کند.

در قرن ۱۹ الاهیون کاتولیک رمی توصیه ای اخلاقی را بنام " اصول تأثیر مضاعف" اعلام کرده بودند. این توصیه نامه، در موارد حساس، استفاده از زور فیزیکی یا دیگر اقدامات مستقیمی را که تأثیری مضاعف داشتند مجاز می شمرد. یکی ازین موارد هنگامی بود که اقدام به شر، مستقیماً عامدانه و ارادی نباشد. ذکر این نکته بدان معنی نیست که ثرو از آن توصیه اطلاع داشته یا بدان متکی بوده است، بلکه می رساند که در همان زمان افرادی نیز بوده اند که با همان ملاک های ثرو، اخلاقی بودن اقدامات زورمندانه را ارزیابی کرده و مورد بحث قرار می دادند. اعتبار استفاده از واژه ی " خشونت" در تشریح برخی از اقداماتی که ثرو از آنها آشکارا تحسین و پشتیبانی کرده وابسته به تعریفی است که از آن ارائه می گردد. بنابر تعریف میلر، وی هیچگاه خشونت را تأیید نکرد، چرا که هرچند به روشنی از اعمال زور فیزیکی حمایت نمود، اما هرگز خواستار صدمه ی بدنی یا تخریب بی جهت نشد.

در مجموع، همینکه ثرو از درستی آرمانش مطمئن شد، به هیچ چیز حتی خشونت حکومتی اجازه نداد که او را از تلاش در راستای دستیابی به هدفش منحرف نماید. وی وفاداری به آرمان را بمنزله شرافت می دید، و باور داشت که وسیله باید متناسب با هدف باشد. او رشته گسترده ای از اقدامات مستقیم را در این جهت بکارگرفت که دامنه شان از گفت و شنود بی طرفانه تا استفاده از زور فیزیکی ادامه می یافت، اما کاربرد زور فیزیکی را فقط در جایی تأیید می کرد که رنج بشری را تخفیف دهد و صدمات همراه آن به دیگران اجتناب ناپذیر باشد. ثرو نه از عدم مقاومت ناب و نه از خشونت عمدی، از هیچ یک مشخصاً پشتیبانی نکرد.

مایکل مه یر ادعا کرده است پس از تصویب قانون برده فراری در دهه ۱۸۵۰ بود که ثرو کاربرد زور را تأیید کرد. صحت این ادعا روشن نیست. وی بعنوان یک جوان، کمال گرایی افراطی عهد جدید (انجیل) را مردود می شمرد، رویه جنگ را در روزنگارهای دهه ۱۸۴۰ خود مورد بحث قرار می دهد، اما خشونت آن را محکوم نمی کند. با جنگ مکزیک و آمریکا مخالف است نه بخاطر خشونت آن بلکه چون " نسبت به بردگان و مکزیکی ها ناعادلانه است". اینکه وی نجات زورمندانه بردگان را در " مقاومت در برابر دولت مدنی" مورد بحث قرار نمی دهد، شاید به این علت بوده است که در دهه ی ۱۸۴۰ وی هنوز ظاهراً نسبت به کارایی مجاب سازی و فشار آنقدر مطمئن بوده است که نیازی به استفاده از زور نمی دید. به اطمینان نهفته در این جمله توجه کنید: " اگر حکومت بر سر دوراهی انتخاب " زندانی کردن تمامی اهل انصاف" و " ترک جنگ و بردگی" قرار گیرد، هیچ تردیدی در انتخاب خویش نخواهد کرد". متأسفانه اقدامی توده ای صورت نگرفت و تصویب قانون برده فراری وی را بسوی اشکال دیگری از عمل متمایل کرد که با وی بیگانه نبودند، اما برای مواقع دشوار ذخیره شده بودند، مواردی که در واقع پس از ۱۸۵۰ روی دادند.

نوشته های ثرو و رخدادهای مستند زندگیش نشان می دهند که رهیافت وی برای مبارزه با ستم های اجتماعی ترکیبی از اقدامات مستقیم عملگرایانه ای بود که حتی در هنگام ضرورت کاربرد زور فیزیکی، با اصول اخلاقی هدایت می شدند. شخصیت این انسان به مقاومت

مدنی اش و نیز به اهداف و ابزار انتخابی اش زندگی بخشید: شخصیتی با وجدان، عمل گرا، سخت کوش، انعطاف پذیر، مسلط بر خود و... دل
رحم.

Reference: Neither Non-resistance nor Violence, by Joan Cooney, The Concord Saunterer, N.S., Volume 3, Fall 1995

ثرو به روایت تقویم :

- ۱۸۱۷- در ۱۲ ژوئیه در کنکورد ماساچوستز آمریکا چشم بجهان می گشاید.
- ۱۸۳۴- وارد کالج هاروارد می شود.
- ۱۸۳۷- از کالج هاروارد فارغ التحصیل می گردد. در مدرسه ی کنکورد تدریس می کند. اما بخاطر خودداری از رعایت انضباط سخت بر روی دانش آموزان اخراج می شود. با امرسون، فیلسوف مبارز ضد بردگی آمریکا دیدار می کند. نوشتن خاطرات روزانه را آغاز می کند.
- ۱۸۳۸- مدرسه ی خصوصیش را با همکاری برادرش جان تاسیس می کند. برای اولین بار در دبیرستان کنکورد به تدریس می پردازد.
- ۱۸۳۹- از ۳۱ اوت تا ۱۳ سپتامبر به گردشی بر روی رودخانه های مریماک و کنکورد به همراهی برادرش جان می پردازد که روایت " هفته ای بر روی رودخانه های مریماک و کنکورد " گزارشی ازین سفر است.
- ۱۸۴۰- مقاله ای انتقادی در نشریه تازه تاسیس " دایال " به چاپ می رساند.
- ۱۸۴۱- در خانه ی امرسون منزل می گیرند.
- ۱۸۴۲- برادرش جان در اثر بیماری کزاز در می گذرد.
- ۱۸۴۳- مصاحبت با امرسون را به قصد سفر به جزیره ی "استیتن" ترک می کند.
- ۱۸۴۴- به خانه باز میگردد. باری دیگر به مدادسازی (شغل پدری) مشغول می شود.
- ۱۸۴۵- تجربه ی زندگی تنها در کنار آبگیر والدن را در ماه مارس آغاز می کند. از ۴ جولای بمدت ۲ سال و ۲ ماه در آنجا ساکن می شود.
- ۱۸۴۶- اولین گشت و گذار در جنگل "مین".
- ۱۸۴۷- ترک آبگیر والدن در ۶ سپتامبر. برای دومین بار در خانه ی امرسون اقامت می گزیند.
- ۱۸۴۸- سخنرانی هایی در باشگاه شهر کنکورد تحت عنوان " نافرمانی مدنی " ایراد می کند.
- ۱۸۴۹- به خانه ی پدری باز می گردد. کتاب های " هفته ای بر روی رودخانه های مریماک و کنکورد " و نافرمانی مدنی " را بچاپ می رساند.
- از " دماغه ی کاد " برای اولین بار بازدید می کند.
- ۱۸۵۰- دومین بازدید از دماغه ی کاد. به کانادا می رود.

۱۸۵۳- دومین بازدید از جنگل "مین".

۱۸۵۴- بردگی در ماساچوستز را می نویسد. والدن را بچاپ می رساند.

۱۸۵۵- سومین سفر به دماغه کاد.

۱۸۵۶- "والث ویتمن" شاعر بزرگ آمریکا را در نیویورک ملاقات می کند.

۱۸۵۷- چهارمین بازدید از "دماغه ی کاد". سومین گشت وگذار در جنگل مین. جان براون رهبر سفید پوست شورش ضد بردگی را ملاقات می کند.

۱۸۵۹- "دفاعیه ای برای جان براون" که به اعدام محکوم شد، می نویسد.

۱۸۶۰- آخرین گشت وگذار به "مونادناک".

۱۸۶۱- بخاطر بهبود سلامتی اش به مینه سوتا می رود.

۱۸۶۲- ششم ماه مه در کنکورد بر اثر بیماری سل چشم از جهان برمی گیرد.

هنری دیوید ثرو طبیعی دان وفیلسوف

شهر کوچک کنکورد در ماساچوستز صحنه یکی از اولین کارزارهای انقلاب آمریکا بشمار می آید. ثرو در سال ۱۸۱۷ در همین جا بدنیا آمد، بیشتر عمرش را در این شهر گذراند و بندرت از آن دور شد. چندی بعد کنکورد بعنوان وطن فیلسوفان شهرت یافت، اما ثرو تنها فرد واقعاً بومی در میان آنان بود و باقی این بزرگان از مناطق مختلف دیگری آمده بودند.

پدر ثرو از یک سو فرانسوی و مادرش از سویی دیگر، دختر یک کشیش نیو انگلندی* بود. ثروی جوان استخوان بندی ای قوی داشت، اما نه سیمایی خوش. تنه ای کوتاه، پاهایی بلند و بینی بزرگی داشت. رفتارش بشدت عجیب و غیرعادی می نمود. با وجودیکه خانواده ثرو ثروتمند نبودند، هنری نوجوان را به آکادمی محلی کنکورد فرستادند که بقول خود، وی را در آنجا برای ورود به کالج "میزان" و البته به تعبیر خود وی "قدری نامیزان" کردند. با اینحال، وی تحصیلاتش را با موفقیت در کالج هاروارد در سال ۱۸۳۷ درسن پایین ۲۰ سالگی به پایان رساند. علاقه ای به پیگیری تحصیلات کلاسیک نداشت، اما گذراندن ساعات طولانی در کتابخانه را ترجیح می داد و در آنجا به مطالعه دقیق کتاب که اساس تحصیلاتش شد، می پرداخت. وی حتی بعنوان مردی جوان، عشق خود را به یک زندگی آزاد و ساده نشان داد. در برخی از مقالات دوران دانشجویی اش از "عشق کور به ثروت" انتقاد کرد. در آن روزها تب هجوم به کالیفرنیا برای یافتن طلا همه گیر شده بود. می گفت که انسان باید در طول هفته فقط یک روز کار کند والباقی را صرف سرخوشی ولذت بردن از شگفتی های طبیعت کند، و در آن روزها به دنبال پول، مال یا قدرت نرود. براین باور بود که کار کردن، راهی حقیرانه برای گذراندن عمر است و این تلاش در مقایسه با لذت بردن از طبیعت ابلهانه بنظر می رسد.

پدر ثرو از راه مدادسازی روزگار می گذراند. وی نیز پس از دانشکده مدتی در کنار پدر به شغل خانوادگی پرداخت. سپس تدریس در یک مدرسه کوچک کنکورد را آزمود. با وجود اینکه طبیعت ستیزه جوئی داشت و اغلب سرسخت و کله شق بود، همیشه با کودکان مهربان بود. بعنوان معلم موفق نبود. یکی از دلایل این مسئله، خودداری از تنبیه شاگردان بود که رسم معمول آن روزگار بشمار می رفت.

چندی بعد برای گذراندن زندگی، به همه نوع کارهای عجیب و غریب تن داد. نقاشی ساختمان، چسباندن کاغذ دیواری، کار ساختمانی، تعمیر کاری و باغبانی ازین قبیل بوده اند. دانش عجیبی در مورد جنگل داشت و با انواع رسوم سرخپوستها آشنا بود.

بار دیگر تدریس را آزمایش کرد، اما همین که دریافت این حرفه، آزادی مشاهده و مطالعه ی وی را محدود می کند، آن را ترک کرد. بعدها گفت که چون بخاطر خیر و صلاح هموعانش تدریس نمی کرده، بلکه فقط بدنبال پول بوده است، تلاشش ناموفق مانده است.

در نیمه ی اول قرن نوزدهم در ماساچوستز گروهی از نویسندگان و اندیشمندان گرد آمده بودند که خود را " تعالی گرایان شهودی " می نامیدند. این افراد با پیروی از نظرات برخی از فیلسوفان آلمانی، بدنبال درکی معنوی از واقعیت که مستقل از حواس پنجگانه باشد بودند. اینان باور داشتند که این درک با استدلال یا تجربه عملی بدست نمی آید، بلکه بکمک بینش عاطفی واقعیت (شهود) کسب می شود. ثرو بواسطه ی همزمانی تاریخی در میان آنان جا گرفت، هر چند که عضو هیچ مدرسه ی فلسفی ای نبود.

رالف والدو امرسون که راهبر " تعالی گرایان " شد، به کنکورد نقل مکان کرد و با ثرو آشنا گشت. امرسون شباهتی بین اندیشه ی خود و ثرو می دید و این انسان مستقل را که با کتابهای بزرگ آشنا بود و با طبیعت همدلی داشت، تحسین می کرد. امرسون وی را بخانه خود دعوت کرد. وی نیز خدمات مختلفی را از قبیل مراقبت از کودکان برای این خانواده انجام می داد. با وی نه بعنوان خدمتکار بلکه بعنوان عضوی از خانواده برخورد می شد. گهگاهی در محافل همفکران امرسون شرکت می کرد، اما معمولاً بدون تأثیرپذیری از عقاید دیگران، تنها باقی ماند. اعتقادش بر این بود که انسانها بی احساس و همدلی زندگی می کنند. دوست می داشت نشان دهد بشریت تا چه حد متزلزل، بی ثبات و دورنگ است. اهالی کنکورد نمی دانستند که در مورد او چه نظری داشته باشند، ولی احترامش می گذاشتند. نظرات وی، امرسون را خوش می آمد، بطوریکه ثرو را تشویق کرد تا آنگونه زندگی کند که هم ارز آزادی و استقلال عقایدش باشد.

ثرو ایمان داشت که مردم می باید مطابق اعتقادات خود عمل کنند و نمی باید هیچ کاری را بصرف مقبولیت همگانی آن انجام دهند. برداشت وی در مورد خود اینچنین بود که مردی فیلسوف، عاشق خرد و ساده زیستی، استقلال، بخشندگی و اعتماد می باشد. احساس می کرد که اگر در مستقل ماندن خود موفق شود، خواهد توانست که برخی از معضلات حیات را حل کرده و الگویی برای دیگران باشد.

در مارس ۱۸۴۵، در حالیکه ۲۸ سال بیش نداشت، تبری از دوستی به امانت گرفت و در منطقه ای نزدیک کنکورد بنام آبگیر والدن اقامت گزید. هدفش این بود که ببیند آیا با نزدیک تر بودن به طبیعت و تنهایی، بدون داشتن هیچ گونه مالی جز آنچه که مطلقاً ضروری است می تواند به سرخوشی دست یابد یا خیر *.

در والدن با تبر درختهای انداخت و یک خانه چوبی کوچک ساده ساخت که ۳ متر عرض و ۴/۵ متر طول با یک گنجه، اتاقی کوچک در بالا، اجاقی آجری، پنجره هایی در طرفین و دری مشرف به آب های آبگیر داشت. هزینه ساخت این خانه، سرجمع فقط ۸ دلار و ۱۲ سنت بود. در داخل منزل ثرو، یک میز تحریر، سه صندلی و یک آینه وجود داشت که همه آنها را خود ساخته بود. باقی اثاثیه، شامل قابلمه ها و ظروف، بصورت هدیه دوستان سر رسیدند. ثرو تقریباً دو سال در والدن زندگی کرد و پول بسیار کمی در طی این مدت هزینه کرد. با انجام کارهای کوچک و با فروش سبزیجاتی که در زمین نزدیک منزلش می کاشت، چند دلاری درآمد داشت. بعضی از مواد خوراکی گیاهی را که خود نمی توانست بکارد، با محصولات خودش معاوضه می کرد. به این ترتیب می توانست فقط با ۶ هفته کار در سال، تمامی زمستان و بیشتر تابستان را به خواندن کتاب و اکتشاف و یادگیری از جنگل اختصاص دهد.

او روزهایش را با پیاده روی در جنگل پاک، ساکت و خنک طی می کرد که در آن احساس رابطه ی نزدیکی با طبیعت داشت. وی مایل بود اثبات کند که بهترین راه یادگیری ارزش و منزلت زندگی، ساده زیستی می باشد، و نه زندگی به روش اکثریت شهرنشینان. کتاب والدن یا زندگی در جنگل را در مورد همین تجربه اش نوشت. هنگامیکه این کتاب در سال ۱۸۵۴ منتشر شد، افراد بسیار کمی آن را خریدند، بطوریکه بسختی توانست هزینه چاپ را جبران کند، اما از آن زمان به بعد در سراسر دنیا مکرراً خوانده شده و بعنوان نوشته ای پراهمیت در ادبیات آمریکا بشمار آمده است.

ثرو در والدن از اجتماعات انسانی بکلی کناره نگرفت. تقریباً هر روز برای کارو خبر گرفتن از حال خانواده اش به کنکورد می رفت. ولی نمی خواست که برای بحث درباره مسائل بی اهمیت، خود را در آنجا معطل نماید. در والدن ثرو هرگز در خانه اش را قفل نکرد و اکثر اوقات نیز مهمانانی داشت. همه جور آدمی را پذیرا می شد. برده های فراری، هیزم شکنان و افراد بسیار مشهور ازین قبیل بودند. در طول این مدت هیچ

چیز ازو دزدیده نشد، بجز کتابی در مورد شعر یونان که باعث شد ثرو یکبار بگوید: تنها افرادی که انسان نمی تواند هرگز از آنها اطمینان داشته باشد کسانی اند که کتاب ها را دوست دارند.

ثرو برآستی بشریت را ارج می گذاشت، اگر چه همیشه اقدامات جامعه را تأیید نمی کرد و گاهی اوقات دوستان و همسایگانش را بخاطر عمل نکردن به اعتقاداتشان مورد انتقاد قرار می داد.

در سال ۱۸۵۴ دستگیر شد و بمدت یک شب در زندان خوابید، چرا که از پرداخت مالیات خودداری کرده بود. هرچند که مقدار مالیات ناچیز بود، اما چنین می اندیشید که نمی باید از دولتی پشتیبانی کند که برده داری را مجاز می داند یا جنگ افروزی می کند. اعتقاد داشت که " در حکومتی که هر انسانی را بدون انصاف و دلیل زندانی می کند، جای حقیقی انسان منصف نیز در زندان است ". وقتی که امرسون به دیدار وی رفت و پرسید: هنری، تو اینجا چه می کنی؟ " پاسخ شنید که: " رالف، تو آنجا چه می کنی؟"

ثرو بخاطر شبی که در زندان گذراند دلسرد نشد. او می دانست که اندیشه را نمی توان مانند آدم ها زندانی کرد. جزوه ی او: " نافرمانی مدنی" می گفت که: " اگر حکومت بر سر دوراهی بازداشت تمامی انسانهای اهل انصاف در زندان یا ترک جنگ و برده داری قرار گیرد، در مورد انتخاب خود تردید نخواهد کرد". نافرمانی مدنی خدمت اصلی وی به اندیشه ی سیاسی بود. مصرا نه براین باور بود که وجدان هر فرد می بایستی در مورد درستی و نادرستی هر عملی تصمیم گیرد. اعتقاد داشت که بهترین نوع تشکیلات اجتماعی آن است که افراد آن خود انتخاب های اخلاقی را خود انجام دهند و نه بصرف اینکه تصمیم اکثریت است. اغلب تأکید می کرد که: " بهترین حکومت، حکومتی است که کمترین حکم را صادر کند،" یا " حکومتی بهترین حکومت است که اصلاً حکومت نکند". در صورتیکه دولتی اعمال خود را براین بنا کند که بجای آنچه درست است، آنچه را که مصلحت است انجام دهد، این وظیفه فرد است که از فرمان دولت سرپیچی کند واز وجدان خود اطاعت کند. به این ترتیب بود که وی نظریه ی مقاومت منفی — مخالفت بدون استفاده از نیروی خشونت — را که بعدها الهامبخش گاندی* در مبارزه اش بخاطر استقلال هند شد، تکامل بخشید.

قلم ثرو همیشه ساده بود. غالباً لحنی شاد و نکته سنج داشت، هرچند که مفهومش بیشتر جدی بود. می گفت: " اگر کسی چیزی برای گفتن داشته باشد، مطلبش بسادگی و مستقیماً بیان خواهد شد، درست مثل سنگی که زمین می افتد. " مثلاً در کتاب والدن می گفت که **باور ندارد شغل، مال، و مسئولیت، انسان را بهتر یا معنوی تر کرده باشد. فقیرترین مردم کسانی اند که اشیایی بی ارزش را به دور خود جمع کرده اند، اما نمی دانند که چگونه از آنها استفاده کنند، یا از دستشان خلاص شوند، و به این ترتیب زنجیرهای زرین یا سیمین بردگی خود را بدست وپای خود بسته اند.**

ثرو از کنکورد بسیار کم خارج می شد، چرا که معتقد بود انسان با مطالعه منطقه ای به وسعت ۳۰ کیلومتر مربع می تواند انسان مطلعی شود. هیچ علاقه ای به رفتن به اروپا یا کالیفرنیا نداشت، چرا که نمی خواست تماسش را با نیوانگلند از دست دهد. در دوران او، هزاران نفر در جستجوی طلا به کالیفرنیا هجوم برده بودند. وی بر این باور بود که اینان ابلهانی بیش نیستند. می گفت: " آمریکایی ها به جای جستجوی طلا که هیچ فایده ی واقعی برای جامعه ندارد، می باید در شرق آمریکا بمانند و زمین شخم بزنند. از نظر او رفتن به غرب، فقط بمعنی گریز از زندگی حقیقی بود.

او با این وجود فکر می کرد که اندکی سفر می تواند طراوتی به ذهنش ببخشد تا نیروی تازه ای برای اندیشیدن بیابد. به همین خاطر سه سفر به ایالت " مین " کرد تا از بستگانش دیدار کند. در طی این سفرها از دیدن جنگل ها و سرخپوستان لذت برد، انسانهای بدوی برای او بعنوان پیروان شیوه ی ساده تر و بهتر زندگی جذابیت داشتند. وی در حدود یازده جلد یادداشت برای کتابی در مورد سرخپوستان جمع آوری کرد که امیدوار بود در مورد آنان بنویسد. در جنگل کاملاً شاد بود و احساس می کرد که در خانه ی خود است، فرقی نداشت که در حال هدایت قایقی بر روی آب های خروشان و صخره ها می بود یا فلوت می نواخت.

ثرو با وجودیکه در جنگل زندگی کرده بود، تصمیم گرفت اقیانوس را نیز ببیند. همراه دوستی، سفری به دماغه " کاد " کرد که پیشروی سواحل ماساچوست در دریا بود. سفری نیز به کبک و مونترآل کانادا کرد. تمام مخارجش برای دو کتاب راهنما، غذا، و تمامی وسایل دیگری که نیاز

داشت فقط ۱۲/۷۵ دلار بود. در ضمن سفر، لباس کار به تن داشت. باخود چتری به همراه برده بود، کولباری داشت با جیبی برای کتاب و کاغذ، کتابی بزرگ که داخلش گل خشک جمع می کرد، دوربینی برای دیدن مناظر، طنابی برای اندازه گیری ، نخ ماهیگیری، قاشق، لیوان، قدری نمک، چای ، شکر، آرد و کیک تمامی توشه سفرش بودند.

کتابهایش در دوران حیات وی فروشی نداشتند، هرچند افراد اندکی که آنها را فهمیدند تحسین شان کردند. وی از طریق مقالاتی که در مجلات آن دوران بچاپ می رساند معروف شد. پس از مرگش برخی از مقالات و سفرنامه هایش جمع آوری شدند و تحت عنوان " جنگل مین " ، " سفرنامه ها " و " دماغه کاد " منتشر شدند.

هیچ گاه نتوانست از راه نوشتن زندگی خود را بگذراند. تا زمان مرگ، مانند کارگر ساده ای در اطراف کنکور کار کرد تا مبلغ ناچیزی را که برای گذران خود نیاز داشت بدست آورد.

ثرو در سن چهل و چهار سالگی بسال ۱۸۶۲ دیده از جهان فرو بست. امرسون فیلسوف بزرگ آمریکایی که مربی، همدم و حامی اش بود در موردش چنین گفت: " او تنها انسان آزاد شهرش بود و استقلالش چنان نمودی داشت که دیگران در مقایسه با وی بردگانی بیش نبودند ". وی هرچند که آمریکائیان را غالباً افرادی مسئله دار، بی اعتقاد و حتی ابله می دید، با اینحال برای آنان همچون ندای وجدان سخن گفت. کردار، پندار و نوشتارهایش همگی ازیک جنس اند. او آنچه را که نوشت، زیست و آنچه را که زیست، نوشت. هر تلاشی برای فهم این انسان غیرمعمول، با خود انسان آغاز و با او نیز پایان می گیرد.

Reference: 12 famous Americans, Collier Macmillan, English readers, Philipines, Copy Right, 1964

ثرو

به روایت دایره المعارف بریتانیکا

هنری دیوید ثرو (متولد ۱۲ ژوئیه ۱۸۱۷ ، کنکورد، ماساچوستز، آمریکا - درگذشت ۶ مه ۱۸۶۲ ، کنکورد)، مقاله نویس آمریکایی ، شاعر و فیلسوف عملی، به خاطر زندگی بر اساس نظریه های استعلا گرایی شهودی* که در شاهکارش " والدن " ۱۸۵۴ ثبت شده است و طرفداری شدیدش از آزادی های مدنی که در مقاله " نافرمانی مدنی " (۱۸۴۹) مکتوب شده شهرت دارد.

اوان زندگی: ثرو در ۱۸۱۷ در کنکورد ماساچوستز دنیا آمد. خانواده اش با وجود اینکه یک سال بعد از آن شهر رفتند، اما در ۱۸۲۳ بازگشته و دوباره در آنجا ساکن شدند. پس از رسیدن به بزرگسالی با وجود اینکه نسبت به ماندن در روستا دچار تردید شده بود، محیط روستایی هنوز دنیای اصلی او را تشکیل می داد، چرا که هرگز در مورد آرایه ی زیبای جنگل ها، نهرها و مرغزارهایش به تردید نیافتاده بود. از خانواده اش اطلاع زیادی در دسترس نیست. اما خود وی سومین فرزند کاسب خرده پای کم درآمدی بنام " جان ثرو " و همسر شلوغ و پرحرفش " سیتیتا دونبار ثرو " بود. والدینش در ۱۸۲۸ او را به مدرسه کنکورد فرستادند. در آنجا معلمینش را تحت تأثیر قرار داد و به همین خاطر اجازه یافت خود را برای کالج آماده کند. بدنبال پایان مدرسه در ۱۸۳۳ وارد هاروارد شد. در هاروارد دانشجوی خوبی بود، اما نسبت به نظام نمره ای بی اعتنا. در مقابل ترجیح می داد که از کتابخانه برای رسیدن به اهداف خود استفاده کند. پس از اتمام دبیرستان با نمرات متوسط در سال ۱۸۳۷، به جستجوی شغل آموزگاری پرداخت و در دبیرستان قدیمی خود در کنکورد همین شغل را یافت. اما چون اصولاً اهل انضباط نبود، پس از دو هفته کار پرتنش استعفا داد. بدنبال آن در مغازه مدادسازی پدر مشغول بکار شد. در ژوئن ۱۸۳۸ به اتفاق برادرش جان، مدرسه ی کوچکی تأسیس کرد. اما این مدرسه برغم کیفیت پیشرفته اش فقط ۳ سال بکار ادامه داد و پس از بیماری جان تعطیل شد.

در سال ۱۸۳۸ به همراه برادرش جان به سفری با قایق پاروئی بر روی رودخانه های کنکورد و مریماک اقدام کرد. این سفر به او ثابت کرد که نباید مدیر مدرسه، بلکه باید شاعر طبیعت باشد. از آغاز دهه ی ۱۸۴۰ حرفه شاعری را پیشه کرد. وی تلاش داشت تا درین حرفه باقی بماند و در سراسر دهه ۱۸۴۰ نیز در این هدف موفق بود، اما در دهه ی ۱۸۵۰ دچار تردید در ادامه کار شد.

دوستی با امرسون: ورود وی بدنبال نویسنده بصورتی کاملاً تصادفی بدون مشکل انجام گرفت، چرا که در سایه ی دلنواز تأثیرپذیری از مقاله نویس و شاعری بنام رالف والدو امرسون قرارگرفت. امرسون در سال دوم تحصیل ثرو در هاروارد، در کنکورد ساکن شده بود. تا پائیز ۱۸۳۷

دوستی تازه ی آنان درحال عمق یابی بود. امرسون در وی سالکی حقیقی می دید- بدین معنی که اتکاء بنفس امرسونی در او چنان قوی بود که می توانست او را مستقل از امرسون و دیگران حفظ کند. ثرو در امرسون یک مرشد، یک پدر و یک دوست می دید.

امرسون با جذبه ی خود دیگرانی را نیز به کنکورد جذب کرد. تعالی گرایی نیوانگلندی برخلاف پیش بینی ها و تأییدات عجولانه آنان پدید آمد و رشد کرد. با نگاهی به گذشته، این دیدگاه یکی از مهمترین جنبش های ادبی آمریکای قرن ۱۹ با حداقل دو نویسنده تراز جهانی همچون ثرو و امرسون بود که تاکنون عرضه داشته بود. تعالی گرایی نیوانگلندی در اساس، رومانسیسم را با اصلاح طلبی ترکیب می کرد. فرد را به توده ها، عاطفه را به خرد، و طبیعت را به انسان ترجیح می داد. می پذیرفت که کسب دانایی دو راه دارد: از طریق حس و از طریق کشف و شهود، اما تأکید می کرد که کشف و شهود، تعلیم را تعالی می بخشد. به همین ترتیب می پذیرفت که ماده و روح هردو وجود دارند، اما تأکید می کرد که واقعیت روح، واقعیت ماده را تعالی می بخشد. برای اصلاح گری تقلا می کرد و با این وجود اصرار داشت که اصلاح واقعی با فرد آغاز می شود، نه با گروه و تشکیلات.

زندگی ادبی: امید ثرو به شاعر شدن، با دوستی امرسون نه تنها منطقی می نمود، بلکه ممکن نیز بنظر می رسید. در اواخر ۱۸۳۷، به پیشنهاد امرسون شروع به نوشتن و نگهداری خاطرات روزانه ای کرد که قبل از وارد کردن آخرین دست نوشته های نامرتبش در دو ماه قبل از مرگ، به هزاران صفحه رسیده بود. کمی بعد از شروع این کار، برخی از مقالات قدیمی دوران دانشکده را ویرایش کرد و مطالب جدید و بهتری را نیز به رشته تحریر در آورد. چندین سال اشعاری سرود که کم هم نیستند. شهود گرایان به رهبری امرسون دست به انتشار نشریه ای بنام "دایال" زدند. شماره آغازین بتاریخ ژوئیه ۱۸۴۰ حاوی شعر "همردی" و مقاله ی کوتاه ثرو در مورد شاعری رومی بنام اولوس پرسپوس فلاکوس بود.

دایال بیشتر اشعار ثرو را چاپ کرد و بعدها در ژوئیه ۱۸۴۲، اولین مقاله از نوشته های طبیعت شناسانه وی بنام "تاریخ طبیعی ماساچوستر" را منتشر کرد. این مقاله با وجودی که خود را بعنوان بررسی کتاب وانمود می کرد، نشان داد که طبیعت دانی متفاوت در آستانه ظهور است. پس از آن غزلیات بیشتری از وی منتشر شد که بهترین آنها اشعاری از قبیل "بسوی میدان در شرق" بودند. بدنبال این اشعار، مقاله طبیعت شناسانه ی دیگری از وی بنام "پیاده روی زمستانی" بچاپ رسید که بسیار دقیق و عالمانه بود. دایال با شماره آوریل ۱۸۴۴ تعطیل شد. اما قبل از تعطیلی به ثرو فرصت داد تا نوشتارهای مختلفی را بچاپ برساند که نمونه شان را هیچ نشریه ی دیگری تا آنزمان منتشر نکرده بود.

در ۱۸۴۰ دلباخته بانویی جذاب به نام "الن سه وال" شد که مسافرتی به کنکورد کرده بود. به او پیشنهاد ازدواج داد. وی پیشنهاد ثرو را پذیرفت. اما الن به اصرار والدینش به سرعت نامزدی را بر هم زد. این بود که ثرو تا آخر عمر مجرد باقی ماند. وی در طی دو دوره ۱۸۴۳-۱۸۴۱ و ۱۸۴۷-۴۸ بیشتر در منزل امرسون بسربرد.

با وجود مهماندوستی و رفاقت امرسون با وی، ثرو بتدریج بی تاب می شد. وضعیتش با غم مرگ برادرش جان در ۱۸۴۲ بعلت کراز ناشی از بریدگی انگشت، بدترشد. در جزیره استیتن در خانه ی برادر امرسون بعنوان معلم اقامت گزید و همزمان، برای ارتباط با بازار ادبی نیویورک تلاش کرد. اما فعالیت های ادبی اش با بی تفاوتی روبرو شد و اقداماتش برای فتح نیویورک ناکام ماند. وی با اثبات مجدد بی میلی خود به زندگی شهری و ناامیدی اش از شکست، در اواخر ۱۸۴۳ به موطن خود کنکورد بازگشت.

حرکت به آبگیر والدن: باردیگر به مدادسازی و تراش مغز مداد بعنوان حرفه می پردازد. در اوایل ۱۸۴۵، بیشتر از هر وقت دیگری، بی تابی نشان می داد، تا زمانیکه تصمیم گرفت فکر یکی از همکلاسی های خود در هاروارد را عملی کند که زمانی کلبه ای در کنار رودخانه ساخته بود تا بتواند در آن به استراحت و مطالعه بپردازد. لذا او نیز در بهار همان سال نقطه ای را در کنار آبگیر والدن نشان کرد که در ۳ کیلومتری کنکورد و در املاک امرسون قرار داشت.

اوائل بهار ۱۸۴۵، ثرو در سن ۲۷ سالگی شروع به انداختن درختهای بلند کاج و صنوبر برای پی ریزی خانه اش در ساحل آبگیر والدن کرد. از همان ابتدا، این حرکت به او رضایتی عمیق بخشید. همین که در خانه ساکن شد، خوراکش را اکثراً به میوه ها و سبزیجات وحشی اطراف خود و لوبیاهایی که می کاشت و وجین می کرد، محدود ساخت. در مواقعی که سرگرم وجین لوبیا، حفاظت کرت ها از دست سنجاب های گرسنه، یا مشغول ماهیگیری، شنا و پارو زنی نبود، ساعتی طولانی را به مشاهده و ثبت گیاهان و جانوران محلی، مطالعه کتاب و نوشتن کتابی بنام "هفته

ای بر روی رودخانه های مریماک و کنکورد " (۱۸۴۹) می گذراند و نیز یادداشت های روزانه خود را تکمیل می کرد که بعدها ویرایش شدند و در داخل " والدن " جا گرفتند. زمانی طولانی را نیز صرف " تأمل و تانی (meditation) " می کرد.

" والدن یا زندگی در جنگل " (۱۸۴۵) که از درون همین سیر آفاق و انفسی بیرون آمد، رشته مقالات ۱۸ گانه ای است که تجربه وی را برای زندگی ساده و تلاش در تنظیم وقت آزاد جهت تفریح و فراغت تشریح می کند. چندین مقاله ی آن، دیدگاه اولیه ی ثرو را در مورد معنای کار و فراغت ارائه می دهند و تجربه اش را در زمینه ی ساده ترین و خود بسنده ترین اشکال زندگی معرفی می کنند. در حالیکه مقالات دیگر، واقعیت های مختلف زندگی در آنگیر والدن را شرح می دهند: همدلی وی با حیوانات کوچکی که با آنها تماس برقرار کرده، آوای جنگل، رایحه ی طبیعت، و نگاه به جنگل و آب در فصول مختلف، موسیقی باد در سیم های تلگراف. در واقع، در باقی مقالات با گزارش های هر روزه ی خود از آنگیر والدن، شادی خود را ازین نشان می دهد که نحوه ی ابراز عشق خود به حداکثر ساده زیستی و خودبستگی را فرا گرفته و این علاقه را توانسته ارضاء کند. آن چیزی که به کتاب اعتبار می بخشد شرح روزمره ی گذران زندگی در والدن است. بعلاوه، توانایی استفاده ی ثرو از سبکی روشن، صریح، اما جذاب، توانسته است سطح کتاب را تا حد یک متن کلاسیک ادبی ارتقاء دهد.

ثرو مدت دو سال در آنجا ماند (۴۷-۱۸۴۵). در تابستان ۴۷ امرسون ازو دعوت کرد تا با همسر و فرزندانش زندگی کند، چرا که قصد داشت به سفر اروپا برود. ثرو پذیرفت. در سپتامبر ۱۸۴۷ کلبه خود را برای همیشه ترک گفت. در میانه اقامتش در والدن، ثرو شبی را در زندان گذراند. شبی بود در ژوئیه ۱۸۴۶ که با کلانتر و مأمور مالیاتی بنام سام استپلز درگیر بحثی شد. سام ازو با خوشرویی و متانت خواست که مالیات سرانه خود را که سالها نپرداخته پپردازد. وی ازین کار سرباز زد و سام نیز او را زندانی کرد. صبح روز بعد زنی که هنوز هم ناشناس باقی مانده است- شاید عمه اش ماریا- مالیات را می پردازد. ثرو با بی میلی از زندان بیرون آمد. کاری را که قبل از زندان رفتن قرار بود انجام دهد، انجام داد و سپس فوراً بسراغ چیدن زغال اخته در بیشه ای رفت. اما دریافت که تنها یک شب برای درس آموزی کافیهست. آن شب آموخت که نمی تواند از دولتی حمایت کند که بردگی را تأیید و جنگی تجاوزکارانه را به مکزیك تحمیل می کند. دفاع او از وجدان شخصی و فردی در مقابل مصلحت اندیشی اکثریت بخوبی در مشهورترین مقاله اش " نافرمانی مدنی " تبیین شده است که در ماه مه ۱۸۴۹ بچاپ رسید. طبیعتاً به این کتاب بی توجهی شد. اما پایان قرن نوزدهم، دوران آغاز درک مباحث آن بود و در میانه قرن بیستم بود که مخاطبین مشتاقی بدست آورد.

برای بسیاری از مردم، پیامش هنوز بجا و زنده است: قانونی فراتر از قانون مدنی وجود دارد. می باید حتی با وجود تحمل مجازات تخطی از قانون مدنی، از قانون برتر پیروی کرد. نتیجه این که : تحت حاکمیت دولتی که بدون انصاف، هرکسی را بزندان می اندازد، خانه حقیقی انسان منصف نیز در زندان است .

دوران بعدی زندگی و کارهای وی : هنگامی که ثرو والدن را ترک گفت، از اوج فعالیت های خود افول کرد و بخش اعظم فروغ زندگیش رو به خاموشی نهاد. شهودگرایی وی، هنگامیکه بخاطر بی پولی، به شغل نقشه برداری رو آورد کم رنگ و ضعیف شد. نمونه های گیاهی را برای خود و نمونه های خزندگان را برای هاروارد گردآوری می کرد و یادداشت هایی کوتاه ازین مشاهدات و جستجوها برمی داشت و آنها را نزد خود حفظ می کرد. همسایگانش دراین دوران وی را فردی شریف که کارش نقشه برداری بود می شناختند. همزمان وقت بیشتری را روی شغل خانوادگی صرف می کرد و پس از مرگ پدر این شغل را بطور کامل در دست گرفت. طی سفرهایی در جنگل مین، دماغه ی کاد و کانادا به سیاحت پرداخت و از آن سفرها بعنوان ماده ی خام سه رشته مقاله بنام های " کتادن(-زیک) و جنگل مین " در مجله ی اتحاد در ۱۸۴۸، " گردش تا کانادا " در ماهنامه ی پوتنام در ۱۸۵۳، و " دماغه ی کاد " در پوتنام در ۱۸۵۵ استفاده کرد. این کارها نشانه ی میل ثرو به زندگی در فضای باز و تحسین محیط طبیعی بود که مدتهای دراز بر روحش مسلط بود.

هر قدر که استعلا گرایی شهودی در ثرو افت می کرد، فعالیتش در صحنه ی اجتماعی شدت می گرفت و بالاتر از همه ، بتدریج در حال تبدیل به یک فعال پرو پا قرص ضد بردگی بود. وی بیشتر از هر کسی در کنکورد، به فرار بردگان به شمال با شیوه ای که اصطلاحاً راه آهن زیرزمینی نام داشت سرعت بخشید. وی با سخنرانی خود تحت عنوان " بردگی در ماساچوست " در ۱۸۵۴ بعنوان شدیدترین ادعانامه خود بر علیه بردگی به سخنرانی و نوشتن پرداخت. در رفتار جان براون(مبارز سفید پوست ضد بردگی) ، چهره ای پدرا نه یافت که نیمرخ امرسون در مقایسه با وی تصویری کم رنگ و ضعیف بنظر می رسید. این کهنه پرست پیر آتشین مزاج، تبدیل به اسوه ی ثرو گردید. بعدها هنگامی که حمله ی براون به

هارپرز فری شکست خورد و او را به دار آویختند، ثرو دچار آنچنان شوک روانی ای شد که احتمالاً مرگ او را تسریع کرد. وی در ۱۸۶۲ ظاهراً در اثر بیماری سل درگذشت.

ارزیابی : تا آنجا که می توان دید، زندگی ثرو سراسر شکست ونومیدی بوده است. همسایگانش با او انسی آمیخته با تحقیر داشتند. برای چاپ " هفته ای بر روی ... " می باید پول می پرداخت، در حالیکه فقط ۲۲۰ نسخه فروخته شد و ناشران ۷۰۰ نسخه ی باقی را جلوی در خانه اش خالی کردند. " والدن " (دومین و آخرین کتاب چاپ شده در دوران حیاتش) بد اقبالی کمتری داشت ولی آن هم ۵ سالی طول کشید تا ۲۰۰۰ نسخه اش بفروش رود. با این وجود ثرو در حال حاضر، هم بعنوان نویسنده ی کلاسیک آمریکا و هم بمنزله ی قهرمان فرهنگی کشور خود بشمار می آید. تجلیلی که درین دوران ازو می شود ناشی از قوت نظریات اصلی وی وقلم شفاف، صریح و برانگیزنده ی او در تبیین این نظریات می باشد.

دو اقدام نمادین وی، یعنی اقامت دوساله در کلبه ای در آبگیر والدن و گذراندن شبی در زندان بخاطر نافرمانی مدنی، نمایشگر اجرای عملی اصول استعلاگرایی نیوانگلدنی درمیان دیگر مردمان بود، اصولی که توسط دوست و همکارش امرسون تبیین شده بودند. ثرو در کارهایش قبل از هر چیز نگران امکانات فرهنگی- انسانی بود که توسط محیط طبیعی آمریکا فراهم گشته بود. وی دیدگاه هایی را که از ادبیات رمانتیک معاصر آن دوران گرد آمده بود به نحوی تنظیم واقتباس می کرد تا آزاده خواهی وفردگرایی آمریکایی را فراتر از فضاهای سیاسی ومذهبی به عرصه های اجتماعی و شخصی نیز گسترش دهد. از دید وی آن گونه زندگی که انسانها به منزله ی زندگی موفق قبول دارند و تحسینش می کنند، همه چیز است جز همان یک چیز! ثرو در " والدن " سوالی می پرسد که مثال آن، پاسخ آن پرسش نیز هست: "چرا باید در مورد هر نوع زندگی، به بهای انواع دیگر آن، اغراق کنیم؟"

در یک جامعه ی بازار مدار، محافظه کار و مصلحت اندیش که بسرعت در حال تحول شهرنشینی وصنعتی شدن است، وی به "حق داشتن فرهنگ خصوصی " یعنی زندگی فردی بر پایه ی اصول درونی، پای می فشرد. او برای تمامی انسانها خواستار آزادی پیروی از سبک های یگانه و منحصر بفرد زندگی بود تا بتوانند خود، شعر زندگی خود را بسرایند و آن را همچون پدیده ای هنری به پایان رسانند. در جامعه ای بی قرار و در حال گسترش که عمل زده است، **وی فایده و ارزش فراغت، تأمل و تأنی، و همزیستی با طبیعت و درک موزون آن را به نمایش می گذارد.** ثرو پایه گذار سنت طبیعت نگاری ای بود که بعدها توسط آمریکاییانی همچون جان بوروز و جان موئیر تکامل یافت و مطالعه ی پیشتازانه وی بر روی استفاده های انسان از طبیعت، عمیقاً بنئون مک کایه و لوئی مامفورد را تحت تأثیر قرار داد. از همه مهمتر اینکه زندگیش که بشکل کاملی در نوشته هایش تشریح شده است، تأثیر فراگیری بر دیگران داشته است، بدین علت که نمونه ای از قهرمانی اخلاقی و جستجوی پیگیرانه برای یافتن بُعدی روحانی در زندگی آمریکایی بود.

تألیفات عمده : مهمترین و ماندگارترین کارهای ثرو بترتیب زمان چاپ اول شان بشرح زیر آمده اند. درصورت وجود بازبینی های اساسی، بخصوص بر روی مقالات؛ چاپی که اصلاح شده است نیز، بترتیب می آید:

" جنگل کندان و مین " (۱۸۴۷، اصلاح و تکمیل تحت عنوان جنگل مین ۱۸۶۴)، " هفته ای بر روی رودهای کنکورد و مریماک " (۱۸۴۹)، پایداری در برابر دولت مدنی " (۱۸۴۹، چاپ دوباره بنام "نافرمانی مدنی" در "یک آمریکایی در کانادا"، پیاده روی " (۱۸۶۲، چاپ دوباره در "نشریه ی گردش"، ۱۸۶۳) و "زندگی بدون اخلاق" (۱۸۶۳، چاپ دوباره در "یک آمریکایی در کانادا").

چاپ های انتشارات پرینستون از رشته مکتوبات هنری دیوید ثرو، با شروع از نسخه ی ویراسته ی والدن در ۱۹۷۱، دارای کیفیت بالایی از نظر متن و ویرایش می باشند. تاکنون چندین مجلد از کارهای او توسط پرینستون بچاپ رسیده اند، و اولین جلد "روزنگار" نیز در سال ۱۹۸۱ از چاپ خارج شد.

کتاب شناسی :

ریموند آر. بُرست با کتاب " هنری دیوید ثرو: کتاب شناسی تشریحی " (۱۹۸۲)، مولف فهرست استاندارد نوشته های ثرو می باشد. کتاب شناسی روزآمدی در هر شماره ی فصلنامه ی " خبرنامه انجمن ثرو" بچاپ می رسد که هرچندگاه یکبار، ویرایش می شود. گنجینه ی اصلی دست نویس های ثرو و اشیاء یادگار وی در مجموعه ی " برگ " کتابخانه عمومی نیویورک، کتابخانه عمومی کنکورد (ماساچوستز)، کتابخانه

دانشگاه هاروارد، کتابخانه هنری ای. هانتینگتون در سان مارینو کالیفرنیا و کتابخانه جی. پیرپونت مورگان در نیویورک نگهداری می شوند. راهنمای بالرش نسخه شناسی ثرو، کتاب ویلیام ال. هوارث بنام نسخه های دست نویس ادبی هنری دیوید ثرو (۱۹۷۴) می باشد.

ویرایش کارها و مجموعه آثار خاص وی:

مکتوبات هنری دیوید ثرو، ۲۰ جلد (۱۹۰۶) متن استاندارد است. ویرایش انتشارات "والدن" از میان کتابهای ثرو و مقالاتش و روزنگارهای وی می باشد. در حال حاضر، ویرایش های پرینستون بتدریج جانشین این ویرایش ها می شوند. دیوان اشعار هنری ثرو، با ویرایش "کارل بود" (۱۹۴۳)، چاپ قطع بزرگ، (۱۹۶۴)، بسیاری از گونه های اشعار وی بخصوص اشعار دوره جوانیش را گرد آورده است. مکاتبات هنری دیوید ثرو، ویراسته ی والتر هاردینگ و کارل بود (۱۹۵۸، ۱۹۷۵) نه تنها در بردارنده ی تمامی نامه های موجود تا زمان ویرایش می گردد، بلکه نامه های دریافتی توسط وی را نیز شامل می شود.

زندگی نامه و نقد آثار: زندگینامه پیراسته و منتق او توسط والتر هاردینگ تحت عنوان "ایام هنری ثرو" (۱۹۶۵، نسخه تکمیلی ۱۹۸۲) نگاشته شده است. زندگی نامه ی قبل از آن هنوز هم قابل استفاده است که نوشته ی هنری اس. کنبی بنام "ثرو" (۱۹۳۹)، ویرایش جدید در ۱۹۶۵) می باشد. "ثروی جوان" و "فصل های ثرو" اثر "ریچارد لبوو" کاربردهایی از تئوری روانکاوی جامعه شناسانه بر روی زندگی و روابط خانوادگی وی هستند. ویلیام ال. هوارث، نویسنده ی "کتاب کنکورد" (۱۹۸۲)، زندگی ثروی مولف را تشریح می کند. اثر شرمای پل بنام "سواحل آمریکا - سیر انفسی ثرو" (۱۹۵۸) بررسی نقادانه عمومی با ارزشی بشمار می آید. مطالعات اولیه برروی "والدن" بصورت منفرد، توسط چارلز آر. اندرسون در کتاب "حلقه جادویی والدن" (۱۹۶۸) و نیز توسط استنلی کاول تحت نام "معانی والدن" (۱۹۷۲)، نسخه تکمیلی ۱۹۸۱) انجام گرفته اند.

پانویس

* Transcendentalism

دارای تعاریف مختلف در مراجع مختلف است.

وبستر: ۱- الف: گرایش فلسفی یا نظریه فلسفی کانتی که بر روی شرایط پیشینی دانش و تجربه یا ویژگی غیرقابل شناخت واقعیت نهایی تأکید می کند. ب: فلسفه ای که مدعی تقدم معنویت وحس مستقیم (شهود) بر ماده و تجربه است بخصوص جنبش قرن نوزدهمی نیوانگلند که بر حضور خدا در درون انسان بمنزله منبع حقیقت و راهنمای عمل تأکید دارد. ۲- کیفیت یا حالت برتری گرایي بخصوص ایده آلیسم یا اندیشه بصری شناسانه.

لرنرز: فراتر رفتن از حدود دانش، تجربه، یا خردبشری، بویژه بطریقی رمزآلود یا مذهبی: فلسفه ای که به اعتقاد به پدیده های فراتر از خردبشری و اهمیت وجود روحانی در مقابل وجود مادی تأکید می کند. بطوریکه *Transcendental Meditation* یا *TM* روشی است همراه با تانی، تأمل و آرامش که از هندوگرایی نشأت می گیرد و تکرار مکرر یک عبارت خاص را برای این کار لازم می بیند.

بی بی سی: ۱- چیزی که ترانسندنت است خارج از حدود عادی وجود دارد یا بسیار مهمتر از پدیده های دیگر است. اگر پدیده ای پدیده دیگری را ترانسند کند معمولاً توسط دیگری محدود نمی شود و اغلب مهمتر است (مثلاً هنر، سیاست را).

۲- تجربه یا ایده ی ترانسندنتال: براساس پدیده هایی است که فراتر از تجربه عادی اند و نمی توانند با استدلال عادی کشف یا فهم شوند. تجربه ی روحانی یا تجربه زیبائی شناسانه ازین نوع است.

آکسفورد ریفرنس: گروهی از فلاسفه و نویسندگان ایده ایست آمریکایی سده نوزده که خود را هوادار کانت و شلینگ می خواندند ولی بیشتر تحت تأثیر ایده های افلاطونی بودند.

مولفین و مترجمین متون فلسفی در ایران، برابر نهاده های بسیاری را برای این واژه پیشنهاد کرده اند که هیچ یک توضیح دهنده ی میانی اندیشگی نحله ی نیوانگلندی این دیدگاه نیستند: متعالی گرایی، تعالی گرایی، استعلایی، متعالیه، مذهب برترین، ترافرازنده گرایی، تراگذرنده گرایی، حکمت متعالیه، متعالی آیینی، فرازش جوئی، منطق برترین، فلسفه متعالی، برترگرایی، برتری گرایی، تنزه گرایی، فراروندگی هستی، اعتقاد به وجود برتر، اثیری گرایی، اعتلائیون و استعلائیان،..... ازین دست اند.

با توجه به تعریف ۱- ب وبستر، شهودگرایی نزدیک ترین برابر نهاده این گرایش فلسفی بنظر می رسد.

رالف والدو امرسون فیلسوف و شاعر آمریکایی (تولد ۱۸۰۳ - ۱۸۸۲) مبدع این نحله فکری در آمریکا بود.

جستاری درباره‌ی نافرمانی مدنی (رفع ابهام از یک مفهوم)

بهرام محیی

جمعه ۳۰ خرداد ۱۳۸۲

[iran emrooz © 1998 - 2002]

پیشگفتار

از چندی پیش موضوع «نافرمانی مدنی» به مثابه رویکردی برای تاکتیکها و اشکال پیکار سیاسی، جهت برون رفت از وضعیت موجود، وارد ارزیابی‌ها و تحلیل‌های برخی از دست اندرکاران سیاست شده است.

باید خاطر نشان کنم که من در این نوشته قصد و تمایل پرداختن به بحث‌های مربوط به سیاست روز و تعیین تاکتیکها و روشهای مبارزه‌ی سیاسی در ایران را ندارم. هدف من بیشتر آنست که فارغ از اینگونه تحلیلها، از مفهوم «نافرمانی مدنی» به معنای رایج آن در علوم سیاسی امروزی - که فکر می‌کنم نسبت به آن پیشداوریهای فراوانی وجود دارد - رفع ابهام کنم. لذا بحث من در این نوشته، ناظر بر بازشناسی مفهوم «نافرمانی مدنی» از دید سیاست شناسانه و نشان دادن اصول و ارکانی است که این مفهوم بر شالوده‌ی آنها استوار می‌باشد. از همین رو، علاوه بر بحث مفهومی، با نگاهی به تاریخچه‌ی «نافرمانی مدنی» و بستر تاریخی ظهور آن و صورتهای گوناگون بروز آن، تلاش خواهم کرد که به سهم خود، درک از این مفهوم را شفاف تر سازم. بنابراین من در این نوشته، اظهار نظری در این مورد که آیا می‌توان وباید این روش مقاومت و اعتراض را در ایران کنونی به کار برد یا خیر، نخواهم کرد، چرا که وارد شدن در چنین بحثی، مقدمات و مواد دیگری را می‌طلبد که در چارچوب این نوشته نمی‌گنجد. اما من در نوشته‌ی خود، عمدتاً "تلاش خواهم کرد تا نشان دهم که در درک عمومی نسبت به مفهوم «نافرمانی مدنی»

در غرب، عنصر خشونت جایگاهی ندارد و این شیوه‌ی مبارزه‌ی سیاسی در اشکال گوناگون - علیرغم بحث انگیز بودن آن در حوزه‌ی نظری - عموماً "شیوه‌ای از منظر اخلاقی مشروع و از جنبه‌ی مردمسالارانه، در راستای ژرفش دموکراسی و لذا «شیوه‌ای متمدانه» و نیز «یکی از اجزای جمهوریهای مدرن» به شمار می‌رود.

تبیین مفهومی

نافرمانی مدنی (آلمانی = Ziviler Ungehorsam) و (انگلیسی = civil disobedience) همانگونه که پیداست، از نظر لغوی مفهومی ترکیبی است. در آناکوی این مفهوم، می‌توان خاطر نشان ساخت که «نافرمانی» در نقطه‌ی مقابل «اطاعت» یا «فرمانبری» (Gehorsam) که یکی از مفاهیم کلیدی مناسبات قدرت است (۱)، به معنی سرپیچی از دستورات و اطاعت نکردن از فرامین مورد استفاده قرار می‌گیرد. اصطلاح Zivil از واژه‌ی لاتینی civis که در فارسی معادل «مدنی» را برای آن برگزیده‌اند، به معنای «شهروندی» است و در حالی که این اصطلاح در زبان آلمانی معنای «غیرنظامی» و نیز «آداب دانی» را تداعی می‌کند، در زبان انگلیسی از چنین چارچوب معنایی فراتر می‌رود و معنی «متمدانه» و «مؤدبانه» را نیز می‌رساند.

در توضیح واژه نامه‌ای «نافرمانی مدنی» به فرمولبندی زیر بر می‌خوریم: «نافرمانی مدنی، اقدامی است که شهروندی با اتکاء بر ابزار مسالمت آمیز، در راستای سرپیچی علنی و اعلام شده از فرامینی که به نام هنجار و یا آموزه‌ای مافوق صادر شده ولی به نظر نامشروع می‌آید، در مقابل قانون، حکم یا فرمانی مقتدرانه صورت می‌دهد» (۲).

به اعتبار بسیاری از پژوهشگران مفهوم نافرمانی مدنی، یکی از بهترین تعریف‌ها را در مورد این مفهوم، «جان راولز» متفکر آمریکایی و فیلسوف اخلاق و حق، در کتاب معروف خود تحت عنوان «نظریه‌ی عدالت» ارائه داده است. «راولز» می‌نویسد: «نافرمانی مدنی، خود را در کنشی علنی، مسالمت آمیز و وجدانی، اما مغایر قانون و معمولاً با هدف تغییر قوانین و یا تغییر سیاست حکومت متجلی می‌سازد» (۳). «راولز» برای قابل توجیه بودن نافرمانی مدنی، سه پیش شرط قائل می‌شود: نخست اینکه اعتراض باید در مقابله با مواردی از بی عدالتی آشکار صورت پذیرد، دیگر اینکه همه‌ی امکانات قانونی دیگر که شانس پیروزی دارد، قبلاً به کار گرفته شده باشد و سوم اینکه، اقدامات مربوط به نافرمانی نباید چنان ابعادی به خود گیرد که کارکرد نظم قانون اساسی را به مخاطره اندازد (۴).

چنانکه ملاحظه می‌شود، هم در تعریف واژه نامه‌ای و هم در ایضاح «راولز» از نافرمانی مدنی، امر «خشونت پرهیزی»، از عناصر و ارکان اصلی و تعیین کننده است. یکی دیگر از پژوهشگران مفهوم نافرمانی مدنی، برای برجسته ساختن همین ویژگی، حتا از «مسالمت جویی مطلق» در اقدام مربوطه یاد می‌کند و یادآور می‌شود که: «نافرمانی مدنی با مردمسالاری (دموکراسی) در تضاد نیست، اما با آن در رابطه‌ای تنش زا قرار دارد. ولی در هر صورت، مسالمت جویی مطلق، جزء لاینفک نافرمانی مدنی به حساب می‌آید» (۵).

«تئودور ابرت»، استاد علوم سیاسی دانشگاه برلین، یکی از کسانی است که در مورد نافرمانی مدنی و سایر اشکال اعتراضی جنبشهای مقاومت مردمی، تحقیقات ژرف و گسترده‌ای صورت داده و آثار و نوشته‌های گوناگونی منتشر ساخته است. «ابر» برای نافرمانی مدنی، سه شاخص اساسی قائل می‌شود: خشونت پرهیزی، مسئولیت پذیری و محدودیت. او بر این نظر است که: «۱- اقدام متکی بر نافرمانی مدنی باید در درجه‌ی اول غیرخشونت آمیز (non-violent) باشد. ۲- مسئولیت چنین اقدامی باید از طرف اقدام کنندگان بطور فردی و جمعی پذیرفته شود. ۳- چنین اقدامی باید محدود باشد و بدیل‌های سازنده‌ای ارائه دهد. ۴- «ابر» سپس به توضیح اهمیت این شاخص‌ها می‌پردازد و در مورد ضرورت خشونت پرهیزی در اقدامات نافرمانی مدنی چنین استدلال می‌کند که هر انسانی که در نظام دموکراتیک از انسانهای دیگر انتظار دارد برای ندای وجدان خود احترام قائل شوند، باید خود نیز چنان کند، حتا در موارد استثنایی نافرمانی مدنی. چرا که چنین استثنایی معطوف به حقوقی ایجابی است، در حالی که قانون اخلاقی چنانکه کانت تصریح نموده است، بطور ماتقدم یا پرتوم (a priori) وجود دارد و استثنای پذیر نیست. این قانون اخلاقی انتظار دارد که ما انسان را همواره به مثابه «غایت بالذات یا فی نفسه» (sich selbst Zweck an) بنگریم و

با او چنین رفتار کنیم. درست به همین دلیل، غیرممکن است که بتوانیم انسانی را با اتکاء بر دلایل اخلاقی از بین ببریم، زیرا هر آینه انسانی را بکشیم، از احترام نسبت به او به مثابه «غایت بالذات» دست کشیده ایم. «ابرت» همچنین مسئولیت پذیری را از اجزای مهم نافرمانی مدنی می‌داند. او در مقایسه‌ی اعتراضات و اقدامات خشونت آمیز که به زرد خورد و خسارات مالی و آسیبهای جانی تظاهر کنندگان و افراد پلیس منجر می‌گردد و نافرمانی مدنی که لزوماً باید مسالمت آمیز باشد، تصریح می‌کند که در حالی که آشوبگران و بلواکنندگان از پذیرش قانونی مسئولیت اقدامات خویش سر باز می‌زنند، آکتورهای نافرمانی مدنی، با رفتار مسالمت آمیز خود نشان می‌دهند که طرفدار قانون و نظم در کل آن می‌باشند و اعتراض آنان صرفاً «متوجه قانون یا قاعده‌ی مشخصی است که باید با نقض آن، خطری را که می‌تواند متوجه جامعه باشد، دفع کرد. نکته‌ی دیگری که «ابرت» به آن می‌پردازد، محدودیت اقدام نافرمانی مدنی است. او نشان می‌دهد که تفاوت اساسی وجود دارد میان نافرمانی مدنی به مثابه اقدامی مسالمت آمیز که متوجه تغییراتی تدریجی یا ناگهانی در بخشی از نظام موجود و قوانینی معین است و اقداماتی که هدف براندازی و ایجاد نظم جدیدی را در کل آن دنبال می‌کند (۷). با توجه به این توضیحات، آشکار می‌گردد که نافرمانی مدنی در درک صاحب نظران غربی، هم اقدامی مسالمت آمیز، هم اصلاح طلبانه و غیر انقلابی و هم متمدنانه و مسئولانه است.

«یورگن هابرماس»، فیلسوف نامی آلمان نیز به کرات خود را با موضوع نافرمانی مدنی مشغول کرده است. شاخص‌هایی که او از نافرمانی مدنی به دست می‌دهد، می‌تواند برای بحث ما حائز اهمیت باشد. به نظر «هابرماس»: «نافرمانی مدنی، اعتراضی از نظر اخلاقی مشروع است که در آن نه فقط باورها و اعتقادات و علایق شخصی، بلکه همچنین منافع جمعی و عمومی مد نظر است. نافرمانی مدنی، به عمد یکی از هنجارهای حقوقی را نقض می‌کند، بدون آنکه فرمانبری و اطاعت از کل نظم حقوقی را مورد تردید قرار دهد. نافرمانی مدنی، آماده‌ی پذیرش پیامدهای خدشه دار کردن هنجار حقوقی می‌باشد و نقض قانون را اقدامی نمادین (سمبلیک) می‌فهمد. مسالمت آمیز بودن ابزار اعتراض در نافرمانی مدنی، ناشی از همین واقعیت است» (۸).

«هابرماس» تا آنجا پیش می‌رود که نافرمانی مدنی را «سنگ محک بلوغ نظام دموکراتیک» ارزیابی می‌کند. وی در مقابل این پرسش که چرا باید در یک نظام دموکراتیک مبتنی بر حکومت قانون، نافرمانی مدنی امری موجه باشد، پاسخی نه حقوقی، بلکه فلسفی می‌دهد. به نظر «هابرماس»، یک نظام مدرن دموکراتیک مبتنی بر حکومت قانون، نه فقط از درجه‌ی مشروعیت بسیار بالایی برخوردار است، بلکه همچنین به چنین مشروعیتی نیازمند است. دولت دموکراتیک نمی‌تواند از شهروندان خود انتظار داشته باشد که همواره به دلیل ترس از کیفر، از قوانین موجود تبعیت کنند، بلکه آنان می‌باید که قوانین را بطور داوطلبانه و در خدمت نفع عمومی رعایت نمایند. از آنجا که حتا در نظام دموکراتیک مبتنی بر حکومت قانون، امکان خطا در تنظیم قواعد مشروع و لذا تبدیل آنها به قواعد نامشروع وجود دارد، باید امکان نافرمانی مدنی نیز وجود داشته باشد. دولت دموکراتیک باید بپذیرد که نافرمانی مدنی، امری خلاف قانون به معنای متعارف کلمه نیست (۹). «هابرماس» تصریح می‌کند که: «نافرمانی مدنی، از آنجا به جزء غیرقابل اغماض یک فرهنگ سیاسی بالغ تعلق دارد که دولت در تحلیل نهایی باید از این امر صرف‌نظر کند که شهروندانش، فرمانبری را به دلایلی غیر از مشروعیت آشکار نظم حقوقی بپذیرند» (۱۰). از همین روست که «یورگن هابرماس» امکان بروز «نافرمانی مدنی» را تنها در نظامهای مبتنی بر حکومت قانون ممکن می‌داند.

ما با تعبیرات مشابهی از نافرمانی مدنی، در دیدگاههای نظریه پردازان جنبشها و ابتکارات شهروندی نیز روبرو می‌شویم. «جو لاینن» از رهبران ابتکار شهروندان برای صلح و حفاظت از محیط زیست در آلمان، نافرمانی مدنی را شکل پیشرفته‌ای از تظاهرات اعتراضی می‌داند. وی تصریح می‌کند که: «نافرمانی مدنی، مانند اعلامیه‌ی مطبوعاتی شهروندانی ساده است که صورتی مستمر و جنجالی به خود گرفته است. ما در یک فرهنگ سیاسی مبتنی بر خرد، اجازه نداریم چنین روشی را که به دنبال شکل گیری نظر و تأثیرگذاری بر روی افکار عمومی است، جرم تلقی کنیم» (۱۱). «لاینن» نافرمانی مدنی را مرحله‌ای از مقاومت مردمی می‌داند که عمق ژرفش روندی دموکراتیک را که از مراحل گوناگون عبور کرده است، به نمایش می‌گذارد. او بر این نظر است که ما تا بروز نافرمانی مدنی، اغلب سه مرحله را پشت سر گذاشته ایم: نخست، مرحله‌ی بحث‌ها و گفتگوها و گردهمایی‌ها برای شکل گیری نظر. دوم، مرحله‌ی نامه‌های اعتراضی سرگشاده خطاب به نهادهای حکومتی و دولت و جمع آوری امضا و طومار از مردم. سوم، مرحله‌ی تظاهرات و میتینگهای اعتراضی. و سرانجام در واپسین مرحله، یعنی مرحله‌ی چهارم است که نافرمانی مدنی بروز می‌کند (۱۲).

تلاشهای گوناگون فیلسوفان، سیاست شناسان، عالمان دینی و حقوقدانان، برای اینکه نافرمانی مدنی را به عرفی در روند دموکراتیک اعمال اراده‌ی مردم - بویژه در سنت انگلیسی و آمریکایی - تبدیل کنند، ریشه در این تجربه‌ی دردناک نظامهای دموکراتیک دارد که حتا حکومتهای انتخابی متکی بر قانون نیز گاهی مرتکب خطاهای سنگین می‌شوند و یا به سیاستهای جنایتکارانه روی می‌آورند. بمباران اتمی شهرهای هیروشیما و ناگازاکی، جنگ ویتنام و غیره، اقدامات تبهکارانه‌ای بود که توسط حکومتهای دموکراتیک و برگزیده‌ی مردم صورت پذیرفت. از همین رو در این کشورها، نافرمانی مدنی به مثابه سازوکاری که کنترل فزاینده‌ی شهروندان را بر روند قانونگذاری تأمین و بر سیاستهای حکومتی اعمال می‌کند، مورد توجه جدی قرار دارد.

نگاهی به تاریخچه‌ی نافرمانی مدنی

اصطلاح نافرمانی مدنی، با نام هنری دیوید ثرو (David Thoreau Henry) نویسنده و تاریخدان طبیعی آمریکایی پیوند خورده است. «ثرو» در سال ۱۸۱۷ در ایالت ماساچوست آمریکا متولد شد. این ایالت در اوائل قرن نوزدهم یکی از پیشرفته ترین و مرفه ترین ایالت‌های آمریکا بود. شخصیت‌های فکری برجسته‌ای چون فیلسوف آمریکایی امرسون (Ralph Waldo Emerson) و شاعران و نویسندگان هم عصر او، در همین ایام در محافل روشنفکری درباره‌ی اصلاحاتی برای الغاء برده داری و تعطیل انجمن‌های دولتی به نفع تشکیل کمونهای کوچک برای اعمال اراده‌ی شهروندان و ایجاد جامعه‌ای نوین در آمریکا بحث و گفتگو می‌کردند. «ثرو» پس از پایان تحصیلات خود در هاروارد (۱۸۳۷)، به یکی از این محافل روشنفکری راه یافت. مقارن همین ایام است که حادثه‌ای، «ثرو» را وامی دارد تا رساله‌ای درباره‌ی نوعی از مقاومت مسالمت آمیز در مقابل قوانین دولتی به رشته‌ی تحریر درآورد که امروزه از آن به عنوان نخستین نوشته در باب «نافرمانی مدنی» یاد می‌کنند. آن حادثه به این صورت بوده است که در ماه ژوئیه‌ی سال ۱۸۴۶ روزی «ثرو» در راه منزل، به مأمور دولت که مسئول وصول مالیاتها بوده است برخورد می‌کند. این مأمور به «ثرو» یادآوری می‌کند که از چهار سال پیش مالیات نپرداخته است. وی همچنین به «ثرو» پیشنهاد می‌کند که اگر از نظر مالی دچار تنگدستی است، حاضر است به او پول قرض دهد تا مالیات خود را بپردازد. «ثرو» با ابراز مخالفت، هم این پیشنهاد مأمور دولت را رد می‌کند و هم به او اعلام می‌کند که مالیات نخواهد پرداخت. به همین دلیل او را بازداشت و برای یک روز در زندان نگاه می‌دارند. پس از آن به قید ضمانت آزاد می‌شود. این اولین تجربه‌ی «نافرمانی مدنی»، «ثرو» را به تفکر وامی دارد و پس از چندی مقاله‌ای در این مورد نوشته و منتشر می‌کند که البته در آن زمان با واکنش چندانی روبرو نمی‌گردد. (۱۳).

بعدها «ثرو» از نظر فکری به گروه‌های رادیکالی نزدیک می‌شود که بطور مسلحانه، علیه برده داری مبارزه می‌کردند. درگیری مسلحانه در ویرجینیا که به بازداشت و اعدام دوست نزدیک او «جان براون» رهبر عملیات مسلحانه می‌انجامد، شوک روانی عمیقی به «ثرو» وارد می‌کند. او در توجیه اقدامات دوستش «جان براون» دست به نوشتن سه مقاله دیگر می‌زند که به منزله‌ی پایان بررسی‌های او در مورد «نافرمانی مدنی» است. در نوشته‌های متأخر، «ثرو» تحت تأثیر اعدام دوستش، تا حدود زیادی در ایده‌های اولیه‌ی خود نسبت به نافرمانی مدنی، تجدیدنظر کرده است، به صورتی که برخی کارشناسان، آن دیدگاهها را امروز دیگر در چارچوب نافرمانی مدنی ارزیابی نمی‌کنند. در هر صورت، «ثرو» بعدها موضوع نافرمانی مدنی را علاوه بر عرصه‌ی خودداری از پرداخت مالیات، به حوزه‌ی تحریم نشریاتی که از برده داری دفاع می‌کردند، مخالفت با جنگ علیه مکزیک، تشویق کارمندان دولت برای استعفا دادن و حتا جدایی ماساچوست از ایالات متحده‌ی آمریکا نیز کشانید. «ثرو» در سال ۱۸۶۲ بر اثر ابتلا به بیماری سل، در زادگاه خویش درگذشت.

در این نوشته، امکان و فرصت بررسی مبسوط دیدگاههای «ثرو» وجود ندارد. تنها به اشاره‌ای مؤجز می‌توان گفت که از نوشته‌ی یادشده نمی‌توان به عنوان رساله‌ای با یک ساختمان فکری منظم یاد کرد که از آن نظریه‌ای منسجم قابل استنباط باشد. دیدگاههای «ثرو» را در مورد نافرمانی مدنی می‌توان بدینگونه خلاصه کرد: نافرمانی مدنی، اقدامی فردی و مسالمت آمیز در شکل خودداری از پرداخت مالیات و سرپیچی از دستورات دولتی در این زمینه است. این امر هنگامی موجه و قابل توصیه است که اطاعت از دستور یادشده، از اطاعت کننده، بی عدالتی نسبت به شخص سومی را بطلبد. معیار قضاوت در چنین موردی، وجدان شخصی است. نافرمانی مدنی، وابسته به شکل مقدم یا ابزار محدودی نیست، ولی

افرادی که دست به نافرمانی مدنی می‌زنند، باید پیامدهای کیفر قانونی آن را پذیرا باشند. اقدام نافرمانی مدنی، فراخوانی خطاب به شهروندان دیگر است. اگر نافرمانی مدنی از طرف اقلیت کوچکی صورت می‌گیرد، باید دارای فشار تحمل ناپذیری بر روی اکثریت حاکم باشد. تصمیم اکثریت، حتی اگر چنین اکثریتی بطور دمکراتیک تشکیل شده باشد، تنها در صورتی مشروعیت دارد که مورد موافقت تک تک افراد واقع شده باشد (۱۴).

این نکته‌ی آخر، روشن می‌سازد که «ثرو» اهمیت فوق العاده‌ای برای فردیت قائل بوده است. تا آنجا که او چنین فردیتی را بنیاد توجیه نافرمانی مدنی ارزیابی می‌کند. فرد از نظر «ثرو»، قدرتی عالی و مستقل است که بطور همزمان، شالوده و مرز همه‌ی قدرتهای برتر را می‌سازد. در آنجا که دستور دولتی با وجدان فرد که از مرتبه‌ای عالی برخوردار است، در تناقض قرار می‌گیرد، مقاومت در شکل توصیف شده‌ی نافرمانی مدنی، امری موجه است.

نافرمانی مدنی مورد نظر «ثرو»، بعدها به زندگی و آثار مردی راه یافت که ایده‌ی مقاومت مسالمت آمیز را در نیمه‌ی اول قرن بیستم با اقداماتی در آفریقای جنوبی و مبارزه‌ی رهایی بخشی در شبه قاره‌ی هند گره زد و انظار جهانیان را به خود معطوف ساخت. این مرد، کسی جز مهاتما گاندی، بنیانگذار هند نوین نیست. گاندی در سال ۱۹۴۲ در نامه‌ای به یک دوست آمریکایی نوشته بود که با خواندن رساله‌ی «ثرو» در مورد نافرمانی مدنی، آموزگار خود را یافته است. گاندی در سال ۱۹۰۷ در نشریه‌ای که خود در آفریقای جنوبی منتشر می‌ساخت، بخشهایی از رساله‌ی «ثرو» را در مقاله‌ای به قلم خود معرفی و اهمیت آن را مستدل ساخته بود و تدریجاً دیدگاههای مطرح شده در آن را به وظیفه‌ی هواداران خود تبدیل نمود. او بعدها در نوشته‌های دیگر خود، این ایده را گسترش داد و در اشاراتی نظری درباره‌ی نافرمانی مدنی، آن را به صورت جستارهایی منظم جمع‌بندی کرد. البته ما با رساله‌ای مشخص و تحت همین عنوان در آثار گاندی روبرو نمی‌شویم، اما دیدگاههای او در مورد نافرمانی مدنی، در اعلامیه‌ها، قطعنامه‌ها و فراخوانهای او به کرات مطرح شده و در مجموعه آثار او منعکس است (۱۵).

«توماس لاکر» که در مورد نافرمانی مدنی و دیدگاههای گاندی در زمینه‌ی آن، دست به پژوهشهای مفصلی زده است، تصریح می‌کند که ما در اظهارات گاندی در این مورد، با موضوعی دارای دقت مفهومی روبرو نمی‌شویم. اکثر مطالبی که او در این رابطه نگاشته، در کوران مبارزه، در حالت تعجیل و مسافرت با قطار و یا در فاصله کوتاه استراحت میان دو آکسیون به رشته‌ی تحریر درآمده است. «خشونت پرهیزی» در دیدگاه گاندی نسبت به نافرمانی مدنی، جایگاهی مرکزی دارد. بارها پیش آمده بود که او اقدامی مبتنی بر نافرمانی مدنی را که بطور ناخواسته به خشونت کشیده، زودتر از موعد مقرر قطع کرده بود. گاندی «نافرمانی مدنی تام» را گونه‌ای شورش مسالمت آمیز می‌فهمید ولی اذعان می‌نمود که پرهیز از خشونت در هر اقدامی تضمین شده نیست. بنابراین ما در دیدگاه گاندی نسبت به نافرمانی مدنی، با توجه به دریافتی که امروز از این مفهوم وجود دارد، با گونه‌ای از التقاط روبرو هستیم، بویژه در آنجا که گاندی این مفهوم را به معنای «مقاومتی انقلابی» به کار می‌گیرد. اما اهمیت گاندی در آن است که نافرمانی مدنی را برای نخستین بار در مقابله با یک قدرت استعماری به کار گرفته و در قلمروی عمل، تجربیات گرانمایی در این زمینه به دست آورده است. در عین حال تبیین مفهومی نافرمانی مدنی در نزد گاندی نسبت به «ثرو» پیشرفت نشان می‌دهد، اگر چه خود او کار در این زمینه را ناچیز می‌شمارد. (۱۶).

گاندی معتقد بود که: «نافرمانی مدنی، حق فطری هر شهروند است. شهروندی که از چنین حقی صرفنظر کند، از حق انسانی خود صرفنظر کرده است. آمادگی نافرمانی مدنی را در خود کشتن، به منزله‌ی در زنجیر کردن وجدان خود است». (۱۷). گاندی همچنین برای نقش گسترده‌ی مردم در نافرمانی مدنی اهمیت ویژه‌ای قائل بود. او آن اقدام نافرمانی مدنی را که بدون پشتیبانی توده‌های میلیونی و توسط گروهی کوچک صورت تحقق می‌پذیرد، ماجراجویی صرف و بی ثمر می‌دانست. اهمیت آموزه‌های گاندی برای نسلهای پس از او را می‌توان در دو نمونه نشان داد: مارتین لوتر کینگ یکی از برجسته‌ترین رهبران جنبش حق شهروندی آمریکا در دهه‌ی شصت قرن بیستم، اندیشه‌های گاندی را تکانه‌ای مهم برای مبارزات خود ارزیابی می‌کرد. مقاومت مسالمت آمیز حدود سی هزار زن انگلیسی که در ماه دسامبر سال ۱۹۸۲ به اقدامی اعتراضی در مقابل ایجاد پایگاه اتمی در «برکشایر» دست یازیدند، به گفته‌ی یکی از رهبران این جنبش، یادآور اقدامات نافرمانی مدنی توسط مهاتما گاندی بود. اشکال بروز و صورتهای گوناگون نافرمانی مدنی، موضوع بخش بعدی این مقاله است.

صورت‌های گوناگون بروز نافرمانی مدنی

ما در آمریکا، طی دهه‌ی پنجاه قرن بیستم، با اشکال مختلفی از بروز نافرمانی مدنی روبرو می‌شویم. در دوره‌ی مک کارتیسم که دوره‌ی فشار بر دگراندیشان چپ و بویژه کمونیستها در آمریکا بود، مقاله‌ای از طرف سیاست شناس آمریکایی «دیوید اسپیتز» تحت عنوان «دمکراسی و مشکل نافرمانی مدنی» منتشر شد که سرو صدای زیادی به پا کرد. این مقاله در کوران بازجویی‌های کمیسیونهای دو مجلس آمریکا از دگراندیشان چپ، از آنان خواسته بود که در چارچوب نافرمانی مدنی، از فاش کردن نام دوستان خود که عضو و یا هوادار حزب کمونیست هستند و در صورت لو رفتن شغل خود را از دست می‌دهند، در مقابل کمیسیونهای بازرسی خودداری کنند. جنبش سیاهپوستان آمریکایی برای تساوی حقوق و علیه سیاست تبعیض نژادی در این کشور، سابقه‌ای طولانی دارد. در تاریخ اول دسامبر ۱۹۵۵ حادثه‌ای در شهر مونتگمری ایالت آلاباما، به جرقه‌ای برای ایجاد یک جنبش گسترده‌ی نافرمانی مدنی تبدیل شد. در این روز خانمی سیاهپوست به نام «رزا پارکز» که در اتوبوس بر روی صندلی‌ای که برای سفیدپوستان در نظر گرفته شده بود نشسته و علیرغم اخطار راننده حاضر به ترک آن نشده بود، بازداشت شد. این حادثه به جنبش اعتراضی گسترده‌ای در آلاباما منجر گردید. کشیش جوانی به نام مارتین لوتر کینگ که در رأس این جنبش قرار گرفته بود، از همه‌ی سیاهپوستان خواست که تا لغو قانون مربوطه، از سوار شدن به اتوبوسها خودداری کنند. این جنبش پس از یک سال تحریم اتوبوسها از طرف سیاهپوستان، نتیجه‌ی مثبت داد. مارتین لوتر کینگ بعدها به یکی از رهبران برجسته‌ی جنبش مقاومت شهروندی در آمریکا تبدیل شد و سرانجام توسط نیروهای افراطی و نژادپرست به قتل رسید.

تشکیل گروههای مخالف با آزمایشهای هسته‌ای در آمریکا و انگلستان در دهه‌ی پنجاه و تلاشهای گوناگون آنان برای جلوگیری از آزمایشات هسته‌ای در مناطق مختلف، از طریق تحصن و بلوکه کردن راههای عبور و مرور و یا راندن قایقهای کوچک به مناطقی در اقیانوس که در آن آزمایشهای اتمی زیرآبی صورت می‌گرفت، از دیگر اشکال نافرمانی مدنی بود.

در ماه فوریه‌ی سال ۱۹۶۰، در شهر کوچکی در ایالت کارولینای شمالی، چهار دانشجوی سیاهپوست آمریکایی وارد فروشگاه‌ی شدند و سفارش قهوه دادند. گارسون متذکر شد که از دادن سرویس به آنان به دلیل رنگین پوست بودنشان خودداری خواهد کرد. آنان نیز علیرغم اصرار، از ترک محل خودداری کردند و سرانجام بازداشت شدند. این روش اعتراضی که به نام «Sit-ins» معروف شد، بعدها ابعاد گسترده‌ای به خود گرفت، بطوریکه مقامات انتظامی در کارولینای شمالی ناچار شدند حدود ۷۰ هزار نفر را به جرم تبعیت از این روش نافرمانی مدنی بازداشت کنند.

جنبش دانشجویی نیمه‌ی اول دهه‌ی شصت در آمریکا علیه سیاست نظامیگری دولت این کشور را که بعدها به جنبش اعتراضی گسترده علیه جنگ ویتنام فراروید، یکی دیگر از جنبشهای نافرمانی مدنی می‌دانند. این جنبش نخست از دانشگاههای مشهور کشور چون برکلی آغاز شد و سپس با روش نافرمانی مدنی تحصن نشسته Sit-ins به سایر دانشگاهها نیز تعمیم یافت و به بازداشت انبوهی از دانشجویان انجامید. تحت فشار نیروهای محافظه کار و از ترس جنبش دانشجویی، مقامات آمریکا در ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۴ قانونی در منع فعالیتهای سیاسی در محیط دانشگاهها وضع کردند. متعاقب این اقدام، گروههای دانشجویی در جبهه‌ای متحد شدند. در اعتراض به قانون یادشده، چند تن از دانشجویان در صحن دانشگاه برکلی اقدام به گذاشتن میز کتاب و پخش اعلامیه کردند و در نتیجه به دفتر دانشگاه اخطار شدند. صدها تن از دانشجویان در مقابل دفتر دانشگاه گردآمدند و خواستار رفتاری مشابه با دوستان خود شدند. مخالفت مقامات دانشگاه سرانجام باعث شد که دانشجویان در راهروها دست به تحصن نشسته بزنند و اداره‌ی امور دانشگاه را مختل سازند. با وارد شدن پلیس به معرکه، اقدامات مسالمت آمیز دیگری از قبیل ایجاد مانع در برابر حرکت اتومبیلهای پلیس و غیره نیز به کار گرفته شد. این جنبش سرانجام به پیروزی مقطعی دانشجویان و لغو قانون یادشده انجامید.

جنبش مخالفت با جنگ ویتنام نیز یکی دیگر از اشکال نافرمانی مدنی بود. در تظاهراتی که علیه این جنگ در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۶۷ در بوستون برگزار و به Boston Five معروف شد و در پایان به مراسمی مذهبی در مقابل یکی از کلیساها ختم گردید، پنجاه نفر از جوانان آمریکایی که به خدمت زیر پرچم فراخوانده شده بودند، در حرکتی سمبلیک برگهای دعوت به خدمت سربازی خود را در مقابل کلیسا به آتش کشیدند و از

رفتن به جبهه‌های جنگ خودداری کردند. دادگاههای آمریکا طی آن سالها، صدها نفر از صلحدوستان آمریکایی را به جرم نافرمانی مدنی و امتناع از خدمت سربازی، روانه‌ی زندانها نمودند.

نافرمانی مدنی در کشورهای اروپایی نیز سابقه‌ای طولانی دارد. یکی از جالب‌ترین اشکال نافرمانی مدنی در انگلستان، موضوع ممنوعیت انتشار بیرونی بحث‌های پارلمان بود که به تصویب قانونی در قرن هفدهم این کشور بازمی‌گشت. از اواخر قرن هیجدهم، این قانون مکرراً و بطور هدفمند از طرف برخی ارباب مطبوعات نقض می‌شد و در نتیجه بسیاری از فعالین مطبوعاتی به دلیل این قانونشکنی بازداشت و راهی زندانها می‌شدند. با تظاهرات بزرگی که در حمایت از آنان برگزار می‌شد، سرانجام پارلمان انگلیس مجبور شد، سیاست خود را در این زمینه تغییر دهد.

در جمهوری فدرال آلمان، طی دهه‌های ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم، جنبشهای حفاظت از محیط زیست و نیز جنبش صلح در مخالفت با مسابقه‌ی تسلیحاتی میان غرب و شرق، بارها با موفقیت اشکال مختلف نافرمانی مدنی را به کار گرفتند. در این کشور، مبارزه با انرژی اتمی و دعوت دولت به استفاده از منابع بدیل انرژی با اقدامات گوناگونی همراه بود. از سال ۱۹۷۷ هزاران نفر در اعتراض به استفاده از انرژی اتمی دولت، از پرداخت صورتحساب مصرف برق خانگی خودداری کردند و اکثراً "بعدها از طرف دادگاهها به پرداخت جرائم نقدی محکوم شدند.

تحصن نشسته در مناطقی که نیروگاههای اتمی وجود داشت و نیز زنجیر کردن خود به ریلهای خط آهنی که قطار قرار بود زباله‌های اتمی را از طریق آن به مناطق دیگر منتقل کند، از دیگر اشکال نافرمانی مدنی در آلمان بود که هنوز نیز گاهی بروز می‌کند. در ماه اوت سال ۱۹۸۲ بیش از ۷۰۰ تن به مدت یک هفته در مقابل نیروگاه اتمی «گروس انگستینگن» سد معبر نمودند.

اعتراض علیه سیاستهای ناتو در اکتبر ۱۹۸۳ در آلمان که با تظاهرات پرشکوه صدها هزار تن در شهرهای این کشور همراه بود، بزرگترین تجلی نافرمانی مدنی در یک کشور اروپایی است. در جریان این اعتراضات، دهها اقدام مسالمت آمیز در بلوکه کردن و اشغال سمبلیک تأسیسات نظامی در این کشور صورت گرفت که اکثراً "بدون خشونت و خونریزی پایان یافت. مقارن همین ایام، نمونه‌ی جالب دیگری در همین رابطه بروز می‌کند. دولت آلمان پزشکان این کشور را فراخوانده بود که در دوره‌های فشرده‌ی آموزشی، شیوه‌ی رفتار پزشکی در زمان «فاجعه‌ی اتمی» را بیاموزند. اکثر قریب به اتفاق پزشکان از شرکت در این دوره‌ها به دلایل اخلاقی خودداری کردند. استدلال آنان چنین بود که با شرکت در این آموزشها، نباید به این توهم در میان مردم دامن زد که در صورت بروز یک «فاجعه‌ی اتمی»، علم پزشکی واقعاً "قادر است به یاری آنان بشتابد.

امروزه سازمانی که برای حفاظت از محیط زیست، تحت نام «صلح سبز» (Green Peace) در سراسر جهان فعالیت می‌کند، در بسیاری موارد با نقض تعمدی ولی مسالمت آمیز یک قانون و یا سرپیچی از یک دستور مشخص، اشکال گوناگونی از نافرمانی مدنی را به نمایش می‌گذارد.

دشواریهای نافرمانی مدنی

در گفتار بالا نشان دادیم که دولتهای دموکراتیک و پارلمانهای برگزیده‌ی مردم نیز می‌توانند در تصمیم گیرها و سیاست‌های خود مرتکب خطاهای فاحش شوند. در اینجا باید متذکر شد که اگر آنان خطاپذیرند، پس باید این خطاپذیری را در مورد اقدام کنندگان نافرمانی مدنی نیز قائل شد. باید در نظر داشت که میدان بازی نافرمانی مدنی، بویژه از منظر رعایت قانون، گسترده نیست و بدون تردید، بزرگترین دشواری نافرمانی مدنی را می‌باید در اقدام قانونشکنانه‌ی آن دید. این امر با توجه به اهمیت قانون در کشورهای غربی و نیز مشروعیت تصمیمات قانونی در آنجا، در بحث‌های نظری مربوط به نافرمانی مدنی، از موضوعات محوری است. برخی از صاحب نظران، تناقض اصلی را به هنگام بروز نافرمانی مدنی، تناقض میان اخلاقیات و قانونیت می‌دانند. پروفیسور «نیکل» استاد علوم سیاسی دانشگاههای آلمان تصریح می‌کند که استدلال اخلاقی نافرمانی مدنی، عاملی مرکزی در چنین رفتاری است. شهروندی که دست به نافرمانی مدنی می‌زند، با دریافتی اخلاقی و از روی وجدان، نقض قانون را پذیرا می‌شود، چرا که به عقیده‌ی او از راه دیگری نمی‌توان علیه یک بی‌عدالتی و خطری سنگین که متوجه منافع عمومی است، اعتراض کرد و قانونی را تغییر داد. به عقیده‌ی «نیکل» ما در جریان نافرمانی مدنی، شاهد تجلی جدالی میان اخلاق و قانون در رفتار شهروندان هستیم. (۱۸).

بحث در این زمینه، ریشه‌های خود را در فلسفه‌ی روشنگری و بویژه اندیشه‌های ایمانوئل کانت در مورد اخلاق و قانون دارد، که پرداختن به آن

در اینجا، ما را از هدفی که این مقاله دنبال می‌کند، تا حدودی دور خواهد ساخت و لذا باید آن را به فرصتهای دیگری واگذاشت. تنها به اختصار می‌توان اشاره کرد که کانت در «بنیاد متافیزیک اخلاق»، یک رفتار را تنها هنگامی اخلاقی می‌داند که برخاسته از انگیزه‌ی شناخته شده‌ی ناشی از احساس یا عاطفه‌ی اخلاقی (Sitte) باشد و آن را هنگامی قانونی (legal) می‌داند که مستقل از انگیزش رفتاری، با ملزومات قانون سازگار باشد. اندیشه‌ی حکومت قانون به مفهوم دقیق کانتی آن، تدریجا^۱ آنچنان تکوین یافت که امروزه دولت مدرن از شهروندان خود، پیش از آنکه رفتاری اخلاقی انتظار داشته باشد، رفتاری قانونمدار می‌طلبد.

اما همانگونه که اشاره شد، ما در نافرمانی مدنی، با جدالی میان الزامات قانونی از یکطرف و آیین اخلاقی از طرف دیگر روبرو هستیم. چنین تناقضی بویژه در آنجا بروز می‌کند که قانون مشخصی، حقوق بشر را نقض می‌کند و یا جامعه‌ای را با خطر فاجعه‌ی جنگ روبرو می‌سازد. به عقیده‌ی «نیکل»، در چنین مواردی، شهروندان بسیاری، وظیفه‌ی ناشی از هنجار اخلاقی و وجدان شخصی را، پایین تر از رعایت هنجار حقوقی نمی‌دانند و دقیقا^۲ بر پایه‌ی این آموزه‌ی مسیحیت رفتار می‌کنند که: «باید از خدا بیشتر فرمانبری کرد تا از انسان». (۱۹).

«توماس لاکر» در بررسی همین تناقض است که لازمه‌ی نافرمانی مدنی را هم توجیه اخلاقی و هم توجیه حقوقی آن می‌داند. او دشواری کار را در آنجا می‌بیند که تعیین رابطه‌ی میان توجیه اخلاقی و توجیه حقوقی بسیار پیچیده است. آنچه که در یک منظومه‌ی اخلاقی مورد نظر است، لزوما^۳ نباید با قوانین جاری نیز همساز باشد و در نقطه‌ی مقابل، هر چه را که نظم حقوقی ایجابی معین کرده است، لزوما^۴ به توجیه اخلاقی نیازمند نیست. «لاکر» اگر چه جایگاه قابل توجهی برای توجیه اخلاقی نافرمانی مدنی قائل است، اما زمینه‌ی توجیه قانونی آن را محدود ارزیابی می‌کند. او خواهان برداشتی متعادل در این زمینه است. چرا که خالی کردن یکسره‌ی زمینه‌ی توجیه قانونی از زیر پای نافرمانی مدنی، جبهه‌ها را سخت تر و مشروعیت دولت را آسیب پذیر می‌سازد و از طرف دیگر پر بها دادن به آن، تشویق به نافرمانی مدنی را دامن می‌زند و می‌تواند کل نظم حقوقی را با دشواریهای دیدناپذیر روبرو سازد. (۲۰).

در این زمینه می‌توان به استدلالات و دیدگاههای دیگری نیز پرداخت که طبعاً^۵ این بحث را به درازا می‌کشاند. اما اشاره به موضوعات مطرحه در این بخش، از آن جنبه ضروری بود که نشان دهد، بحث‌های حقوقی و اخلاقی بسیاری در مورد نافرمانی مدنی در میان صاحب نظران غربی وجود دارد و باید مورد توجه قرار گیرد.

نتیجه گیری :

از گفتار بالا می‌توان نتیجه گرفت که نافرمانی مدنی، مفهومی پیچیده و چند سویه در فرهنگ سیاسی غرب است. در تبیین مفهومی این پدیده می‌توان یکبار دیگر تصریح نمود که: نافرمانی مدنی اقدامی با انگیزه‌ی سیاسی - اخلاقی، علنی و مسالمت آمیز برای اعتراض نسبت به رفتار قوای دولتی است که حداقل از منظر چگونگی امر، نقض قانون مشخصی را به همراه دارد. با چنین ترکیبی از سنجیدارهای گوناگون نافرمانی مدنی، می‌توان مرز روشنی میان آن با سایر اقدامات قانون شکنانه‌ی عادی، پنهانکارانه، خشونت آمیز، انقلابی و براندازانه کشید. فرمول «نافرمانی مدنی»، از نظر زبانی گویا و از منظر مفهومی، ریشه‌های محکمی در تاریخچه‌ی تکوین این مفهوم دارد. از آنجا که نافرمانی مدنی به دلیل انگیزه‌های سیاسی - اخلاقی صورت می‌گیرد، حامل باری از عناصر هنجاری است، امری که بررسی رابطه‌ی متقابل میان این مفهوم و توجیه آن را طلب می‌کند....

۱) Vgl. Max Weber, 'Soziologie Grundriss der verstehenden', Wirtschaft und Gesellschaft, Tübingen 1976,

S. 122-144

۲) Manfred G. Schmidt, 'Politik Wörterbuch zur', Stuttgart 1995, S. 1096

- ۲) S. 401, Frankfurt/M. 1975, Theorie der Gerechtigkeit, John Rawls (۳)
Ebd. S. 401 (۴)
۵) S. 1, Frankfurt/M. 1986, Ungehorsam und rechtstaatliche Demokratie Ziviler, Martin Stöhr (۵)
۶) Ziviler (Hrsg.)) in Martin Stöhr, Ziviler Ungehorsam in parlamentarischen Demokratien, Ebert Theodor (۶)
S. 121, Frankfurt/M. 1986, Ungehorsam und rechtstaatliche Demokratie
۷) S. 122-131, a. a. O., Theodor Ebert (۷)
۸) Ungehorsam – Testfall für den demokratischen Rechtsstaat. Wider den Ziviler, Jürgen Habermas (۸)
Rechtsstaat Ziviler Ungehorsam im, in Peter Glotz (Hrsg.), Legalismus in der Bundesrepublik autoritären
S. 35, Frankfurt/M. 1983
۹) S. ۳۹-۳۶, a. a. O., Jürgen Habermas (۹)
۱۰) S. 43, a. a. O., Jürgen Habermas (۱۰)
۱۱) (, in Peter Glotz (Hrsg, Ungehorsam als fortgeschrittene Form der Demonstration Ziviler, Jo Leinen (۱۱)
S. 24, Frankfurt/M. 1983, Ziviler Ungehorsam im Rechtsstaat
۱۲) S. 23, a. O. a, Jo Leinen (۱۲)
۱۳) - عنوان اصلی این مقاله the State On the Relation of the Individual to می باشد که برای نخستین بار در
تاریخ ۱۴ مه ۱۸۴۹ تحت عنوان Resistance to Civil Government در مجله‌ی Aesthetic Papers در بوستون به چاپ
رسید.
۱۴) S. ۱۹۸۶ Baden-Baden, Geschichte-Begriff-Rechtfertigung, Ziviler Ungehorsam, Thomas Laker. Vgl (۱۴)
24-25
۱۵) S. 28-38, a. a. O., Vgl. Thomas Laker (۱۵)
۱۶) S. 39-51, a. a. O., Laker Thomas (۱۶)
۱۷) S. ۲۴, a. a. O., Zitiert nach: Jo Leinen (۱۷)
۱۸) in, Überlebensbedingungen Legalität und Moralität staatsbürgerlichen Handelns als, Egbert Nickel (۱۸)
S. 93, Frankfurt/M. 1986, rechtsstaatliche Demokratie Ziviler Ungehorsam und, Martin Stöhr (Hrsg.)
۱۹) S. 95, a. O. a, Egbert Nickel (۱۹)
۲۰) S. ۳۱۳-۱۸۹, a. a. O., Thomas Laker (۲۰)

اشاره: این مقاله برای نخستین بار در نشریه‌ی «راه آزادی» شماره‌ی ۹۲، بهمن ۱۳۸۱ به چاپ رسیده است.

ناشر نسخه الکترونیک

Ketabnak.com